



WWW.Y

WWW.Y

فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

پاییز 1393

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

- اعتقادی – مهر 1393 8..
- اینکه کعبه از سنگ و چوب ساخته شده بدین معنا نیست که ما هم بت می پرستیم و کعبه بت ماست؟ این برای من سؤال شده است. ..8.
- توحید - میان جمعی درمورد خدا صحبت می کردم، یکی گفت: خدا انرژی است و ما باید خدا را انرژی تجسم کنیم... این فکر افتاده تو سرم... - آیا این حرف درسته؟ اعصابم خرد شده. قاطی کردم. 10..
- قرآن مجید و حدیث – مهر 1393 12..
- دین رحمت - با توجه به آیات جهادی (مثل توبه - 39) شما چطور می گین اسلام دین رحمتی که این آیه انسانها رو به شورش و نزاع و ستیزه در همه دورانها دعوت میکنه؟؟ 12..
- در ادامه سؤال آمده: البته باید عرض کنم که این آیه یکی از پرکاربردترین آیات در بین گروههای اسلامی از قبیل طالبان و خلافت اسلامی لطفاً پاسخ هاتون هاوی نیش و کنایه و توهین به ادیان دیگه نباشه 12..
- ابلیس - در قرآن کریم آمده است که خداوند، ابلیس را پس از آن همه عبادت، فقط به خاطر امتناع از یک سجده، معذب کرد. چرا از او نگذشت؟ او که ارحم الراحمین است. 15..
- از طریقی در احادیث به راضی بودن به رزق کم از خدا توصیه شده و از طریقی در احادیث آمده تولید را بالا ببرید. این دو رویکرد را چطور می شود در وجود یک فرد داشت؟ 17..
- با توجه به آیه 145 سوره البقره، لطفاً اصل داستان تغییر قبله و علت آن را بفرمایید و اینکه آیا یهود و مسیحیان نیز نماز می خوانند که نیاز به قبله و اختلاف بر سر آن داشته باشند؟ 19..
- بمشت و جهنم - از کدام آیات قرآن مشخص می شود که عذابها و لذات عالم آخرت جنبه جسمانی هم دارد؟ با کدام آیات قرآن می توان این مطلب را که عذابهای یاد شده در قرآن، عذاب و لذت برای روح است که قرآن برای تقرب ذهن به صورت عذاب و لذت های جسمانی بیان نموده؟ 21..
- سیاسی - مهر 1393 25..
- با این همه کارهای غیراسلامی که توسط مسئولین و مذهبیین صاحب مقام در کشور صورت می پذیرد باز باید توقع داشت که مردم به حکومت اسلامی امیدوار باشند؟ آیا فساد در دستگاه حکومتی موج نمی زند؟ آیا افسردگی در بین مردم و خصوصاً جوانان به وجود نیامده است؟ آیا عده ای از آقایون اسلام را وسیله ای برای رسیدن به خواسته هایشان قرار نداده اند؟ آیا اقتصاد ما اسلامی است؟ نوع پوشش ها اسلامی است؟ 25..
- گوناگون - مهر 1393 28..
- اسلام - از سویی حکما و عالمان اسلام مطرح می شود که اسلام دین کاملی است و احکام آن از طرف خداست، اگر چنین است، چرا جنایت و فساد در جوامع اسلامی ریشه کن نشده است؟ خداوند انسان را کامل نمی شناخته که این احکام بازدارنده نیست؟ 28..
- افضل عبادات - افضل به معنای بهترین و بالاترین است. ولی می بینیم که در یک مقوله مشخص، تعدد مصادیق دارند، مثل عبادت: افضل العبادة التفكير. افضل العبادة الزهادة. افضل العبادة العفاف. افضل العبادة قول لاله الا الله و اکرامکان دارد در این مورد توضیح شود. 30..
- امام مهدی علیه السلام - شبکه "کلمه"، علیه امام زمان شیعیان، مستند به بحارالانوار روایاتی نقل کرد دال بر کشتن، قتل عام، گردن زدن، توبه نپذیرفتن و ... ، پاسخ چیست؟ 32..
- به جلسات هفتگی هیئت می روم. اما چرا فقط امام حسین (ع) ...؟ این شبهه برلم وجود دارد که چرا امام حسین و یارانش را از بقیه معصومین جدا می کنیم، مگر ما تک امامی هستیم که فقط به آن بپردازیم؟ تو رو به خدا جوام رو بفرمائید که خیلی منو از مراسمات مذهبی دل سرد کرده. 34..

جبر - استادی داشتیم که می‌گفت: امام علی باید شهید می‌شد؛ حالا اگر ابن ملجم این کار رو انجام نمی‌داد، شخص دیگری این کار را می‌کرد و مثل اینه که ما هم اینجا بگیم امام حواد باید به دست همسرش مسموم می‌شد، حالا این زن این کار رو نمی‌کرد به شخص دیگه این کار رو انجام می‌داد.

..37

حجاب - در برخی سایت‌ها و شبکه‌های ماهواره‌ای مطرح می‌شود که اسلام، دین مقتضیات است و مثلاً در ابتدای اسلام حجاب اقتضا می‌کرده، ولی اکنون بنا به تغییرات فرهنگی و ...، نیازی نیست و باید آزاد بود. بر اساس عقل خود می‌توانیم این مسائل و مقتضیات را تشخیص دهیم. می‌خواستم لطف کنید و پاسخ این شبهه را بفرمایید.

..40

حجاب - می‌گویند: اگر از کودکی در محیط آزاد رشد کنند در آینده با دیدن زنان بی حجاب تحریک نمی‌شوند و نگاه جنسی به زن را دین به وجود آورده است. همچنین می‌گویند هنر این است که اگر زنی بی حجاب بود خود افراد به خودشان اجازه ندهند مزاحم او بشوند و به او نگاه جنسی داشته باشند و نباید برای اینکه مردها بتوانند خود را کنترل کنند زن را محدود کرد.

..42

تاریخ - مهر 1393

این که گفته میشه امام حسین 3 فرزند داشته سندش کجاست؟ چون بسیاری از روایات میگن ایشون دو فرزند داشتن علی اکبر و علی اصغر اصلن فرزند سومی به نام علی زین العابدین نداشتن؟

..45

اینکه گفته شده یزید دستور قتل امام حسین رو داده و به اهل بیت بی احترامی کرده کجاست؟ - البته اینکه ابن مرجانه بی احترامی کرده شکلی نیست، اما دلیل نمیشه یزید دستور قتل امام حسین رو داده باشه.

..46

جدیدا منکر تولد حضرت علی (ع) در کعبه می‌شوند و با ارسال این پیام‌ها در شبکه‌های اجتماعی به تبلیغات خود می‌پردازند لطفاً جواب شبهه رو بدهید.

49

حقوق و احکام - مهر 1393

حجاب - من قلباً به این نتیجه رسیدم که باید حجام را رعایت کنم، اما وقتی دیگران دلیل رعایت حجام را میپرسن، نمی‌تونم واسشون دلیل قانع کننده بیارم لطفاً راهنماییم کنید.

..52

اعتقادی - آبان 1393

الله - شما را به خدا جواب این کوروش پرست‌ها را بدهید. می‌گویند: الله نام بی‌تی در کعبه بوده است و بعدها پیامبر اسلام (ص) آمد و گفت: الله اکبر - یعنی بت بزرگ‌تر و ...

..54

امام - اهل دلی می‌گفت: امام حسین (ع) فرموده: معرفت خدا در هر زمان این است که امام زمانت را بشناسی. من می‌خواستم صحت این جمله را بررسی کنم که اگر درست است، چگونه باید بشناسیم؟

..57

تأثیر عقاید بر رفتار چیست؟ علت اینکه بسیاری از آیات قرآن در زمینه مبدا و معاد است چیست؟ کافری که خدمت می‌کند، دروغ نمی‌گوید و ... بهتر است یا مسلمانی که هر کاری دلش می‌خواهد می‌کند؟ بهتر نیست به جای پرداختن به بحث‌های اعتقادی به اصلاح رفتارمان و تلاش در پیشرفت علمی کنیم؟

64

در بحث واجب الوجود و علت و معلول و ... خداوند می‌شود علت غایی و بقیه معلول؛ حال اگر از دریچه دین نگاه نکنیم و به عنوان ناظر بیرونی بنگریم، از کجا معلوم که شاید خدای دیگری باشد که ذهن محدود بشر به او نرسیده باشد.

..68

قرآن کریم و حدیث - آبان 1393

آیا امیرالمؤمنین با بیان «وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ لَأَبْنُ الْخَطَّابِ يَأْوُلُ يَعْمَلُ الْحَقُّ مِنْكَ...» به عثمان، ابوبکر و عمر را عمل کننده به سنت و به حق می‌داند؟

70

حدیثی در مورد ازدواج از نُهج الفصاحه نقل می‌کنند مبنی بر این که «برای نطفه‌های خود جای مناسبی انتخاب کنید و از سیاهان بپرهیزید [چرا] که سیاهی رنگ زشتی است.» و می‌گویند: نژاد پرستانه است.

..72

خداوند متعال در چندین جای قرآن تأکید نموده و "بالوالدین احساناً" (به پدر و مادر خود احسان کنید) لطفاً بطور واضح بفرمایید منظور از نیکی و احسان چیست؟

..76

- سیاسی- آبان 139379
- آقای دکتر روحانی گفتند: اولین "معروف" توسعه در این کشور است و "منکری" بالاتر از بیکاری و فقر وجود ندارد و...؛ با توجه به بازتاب این سخنان، نظر شما چیست؟ آیا چنین است که بیان نمودند؟ (دانشجوی دکتری علوم سیاسی) ..79
- چرا سیمین بهبهانی که به عنوان نیماي غزل ایران شناخته می شود، در میان سکوت خبري رسانهها از دنیا رفت؟ می گویند در اشعارش حقوق زنان دفاع می کرده و به حضور زن در تمامی عرصهها بجمراه مرد اعتقاد کامل داشته. چقدر این تفکر وي با حدود اسلامي مطابقت دارد و آیا در این باره بر خلاف دستور اسلام هم چیزی گفته است؟ اخیرا در دانشگاه ما مطرح کرده اند، لطفا حتی المقدور مثل همیشه دقیق پاسخ دهید. ..81
- حقوق و احکام- آبان 139384
- اگر در دوران نامزدی و نامحرمیت رابطه ای در حد دست دادن و چیزهای کوچک انجام شود گناه است اگر گناه است و این اشتباه از طرف دو شخص انجام شود، آیا تأثیری در زندگی آنها خواهد داشت؟ ..84
- اگر مطالعه درباره برخی مسائل جنسی چه در مورد دختران و پسران (فقط مطالب و نه سایت های تحریک آمیز) و بدون قصد شهوانی انجام گیرد گناه یا ایرادی دارد؟ لطفا حد و حدود این یادگیری را بیان کنید. ..85
- تاریخ- آبان 139388
- آیا حضرت ابوالفضل العباس همسر داشتند، که بود؟ آیا ایشان فرزند هم داشتند و آنها نیز در کربلا بوده اند؟ اگر نبودند، چگونه از دنیا رفتند؟ ..88
- بارش خون در روز عاشورا - آیا واقعاً روز عاشورا از آسمان خون بارید و خاک و سنگ خون گریست، یا این تعبیر استعاره است، یا مربوط به عالم غیب می باشد - چه سندی می توان ارائه داد؟ اگر چنین بود، چرا ایمان نیاوردند؟ ..89
- تشنگی عاشورا - خواهشا جواب قانع کننده ای بدید تا ما هم از این شبهه ها رها بشیم - وقتی دستور آمد که جلوی چاهها را هم بگیرند، امام حسین (ع) می توانست در داخل خیمه ها حفر چاه کند. ثانیاً امام حسین در شب عاشورا چه جور غسل کردند وقتی آب نبوده؟ ..92
- چرا پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام را در بستر خوابانید و ابابکر را با خود به غار برد؟ (طلبه) ..95
- گونگون- آبان 139399
- در دانشگاهها (استادید) به شدت در باره "امر به معروف و نهي از منکر" که انگیزه قیام سیدالشهداء شمرده می شود، کار می کنند و هر کس تعریفی را بیان می دارد و حتی گفته می شود که "مردم به حکومت است، نه مردم به مردم" ...، لطفاً توضیح دهید؟ ..99
- آزادی حق مسلم هر انسانیه و به هر نحوی که بخواد باید ازش استفاده کنه. خدا به انسان اراده و میل داده و انسان باید به امیال خودش احترام بگذارد و احترام در گرو آزادی کامل تحقق پیدا میکنه. آزادی که در چارچوب قانون محدود نشه، آزادی بدون محدودیت، آزادی بدون اما و اگر، آزادی مطلق مطلق. لطفاً به این شبهه پاسخ قانع کننده بدهید. ..103
- آل الله - نوحه ای شنیدم که در آن از لفظ «آل الله» استفاده شد. معنی آل الله چیست؟ آیا حقاً شرک به خدا نیست؟ فرض کنید من یک فرد مسیحی و درحال تحقیق در اسلام ...، (ادامه در متن) - ..106
- چرا خداوند پیامبرانی که برگزیده خود او هستند را حتی بعد از مبعوث شدن باز امتحان می کند؟ آیا ایمان پیامبران مورد شک و شبهه و فرسایش قرار می گیرد؟ آیا امکان دارد ایشان تمرد کنند از ایمان به خداوند؟ ..108
- چرا خداوند نفس اماره را در انسان قرار داده است؟ ..111
- حق الناس - آیا با گریه کردن برای حضرت ابا عبدالله حق الناس بخشیده می شود؟ یا این که بتوان در آخرت این گریه ها را با حق الناس معامله کرد؟ ..114
- اعتقادی - آذر 1393116
- آیا پس از وقوع قیامت، امکان خلق موجوداتی برتر از انسان از جانب خداوند متعال هست؟ اگر هست؛ آیا امامان و کتاب آنها همین امامان و همین قرآن است؟

- یا بهتر از اینها خواهند آمد؟
 ..116.....
- شفاعت - آیا شفاعت فقط مربوط به آخرت میشه؟ یا نه، بلکه تو این دنیا هم ما شامل شفاعت پیامبران وائمه (ع) می شویم؟
 ..118.....
- آیا وجود تفاوت مقامی در بین افراد با عدل خدا در تضاد نیست؟ قاعدتا باید شخصی مانند پیامبر اکرم (ص) یا یزید، هر دو یکسان به دنیا آمده باشند و هیچ یک در بدو ورود سر سوزنی برتری نداشته باشند. امتحان در عوالم قبل چگونه بوده است و ...؟ می گویند: فکر کردن به این موضوعات به کفر کشیده می شود!
 ..120.....
- برتراند راسل دین را ناشی از ترس می داند به طوری که در کتاب «اجتماع انسانی» خود می گوید: انسان پدیده هایی را می دیده است ... ؟
 ..123.....
- بمشت - گاهی اسم عرفان های نوظهور کاذب و آموزه هایشان که کتاب هایشان نیز در اینترنت فراوان شده است به گوش می رسد مثلاً مینی بر اینکه انسان در بمشت زمینی زندگی کند. و حال می خواستم نظر شما در این مورد مخصوصاً جمله "بمشت زمینی" بدانم.
 ..126.....
- چرا امام زمان (عج) بیش از هزار سال غیبت داشته است؟
 ..128.....
- خدا و مرگ - من مستندهای (خارجی و داخلی) از آدمهایی دیدم که مرگ تجزیه کردن و دوباره زنده شدن و اونا میگفتن که یک کانال نور دیدن که با سرعت توش حرکت می کردن - ولی همچین تعریفی تو دین ما نیست و فقط از سیاهی وحشت قبر حرف میزنه، چرا؟! شخصاً فقط خدا رو قبول دارم و مهربون مبینمش.
 ..130.....
- دلایل عقلی و نقلی در اثبات عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام را بیان فرمایید. گویا یکی از شبهاتی که آقای هاشم آغاچری در سخنرانی معروف خود در دانشگاه همدان (در زمان دولت اصلاحات 1383) مطرح نموده این بود که "از کجا معلوم حضرت علی معصوم بوده؟"
 ..133... ..
- قرآن مجید و حدیث - آذر 1393
 ..136.....
- اگر علمی به نام برزخ وجود داشت و انسانها در آن دارای حیات بودند، در نتیجه می بایست پیامبری همانند حضرت عیسی (ع) پس از مرگش از اوضاع واحوال مردم آگاه باشد و حال آن که خدای سبحان در آیه 117 مایده این مساله را نفی می کند.
 ..136.....
- برخی واقعیت های علمی امروز در قرآن کشف می شود و ما وقتی به آنها اشاره می کنیم، به ما می گویند: اگر در قرآن این مسائل و نظریات علمی بوده است، پس چرا صبر کردید علم آن را کشف کند و شما بنام خود بزنید؟ مگر در قرآن شما نبوده، پس چرا زودتر نگفتید؟
 ..139.....
- چرا در قرآن کریم کلمه "سمیع" جلوتر از "بصیر" آمده است مانند: وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؟ در صورتی که ما 80 درصد اطلاعات محیطی را از طریق بینایی به دست می آوریم. چه حکمتی در این آیه نهفته است؟
 ..142.....
- چه کسی گفته که «غدیرخم» عید است؟
 ..144.....
- سیاسی - آذر 1393
 ..146.....
- آقای عارف گفتند: «بلوغ فکری جوانان در جریان فوت مرحوم پاشایی نمایان شد». منظور از بلوغ فکری در جریان فوت مرحوم پاشایی چیست؟ مگر در جریان تشییع و مراسم ختم مرحوم مرتضی پاشایی چه اتفاقاتی رخ داده است و چه مواردی دیده شده است که قابل تامل است؟!
 ..146.....
- در مورد سیاست خارجی و روابط با حکومت های دیگر، آیا مطلبی در نوح البلاغه ذکر شده؟ آیا حضرت در این موضوع توجه و عنایتی داشته اند یا خیر؟
 148 ..
- حقوق و احکام - آذر 1393
 ..151.....
- دوتا تار مو - کلبی از آقای سید حسن آقامیری کوش کردم که می گفت: مثلاً این که می گویند به خاطر یه تاره مو که از یک دختر بیرون باشه، اونو کلی عذاب میکنن منطقی نیست. به اهل بیت نمیدانم چینی خدایی باشند!
 ..151.....
- پاسخ های کوتاه - آذر 1393
 ..154.....
- س 273- عده ای از خانم ها را وقتی در زمینه بد حجایی با آنها صحبت میکنی، می گویند: (خب آقایان چشم هاشونو درست کنن یا فضولی نکنن) نظر شما

- 154..... چیست؟
- 156..... گوناگون – آذر 1393
- ایکس – شبهه / من نمی‌دویم این سایت مربوط به کجاست؟ ولی چرا به عنوان مثال واسه پخش فوتبال روزها وقت و هزینه میشه، اما سایت پر بار و کامل و مهمی مثل شما اینقدر ناشناخته است؟ البته من و تمام دوستانم نمی‌شناختیم ... ؟
- 158..... نظارتی از جمله مجلس در این زمینه باید اقدام نمایند؟
- با معلم دینی که سبب گمراهی دانش آموزان می‌شود و حرف‌های باطل می‌زند، مثلاً می‌گوید: معاویه [امام حسن] را گول زد که صلح کرد! چگونه برخورد شود و یا چگونه باید دانش آموزان را متذکر شد؟
- 161.....
- برخی جوانان هم سن و سال ما، از زندگی در جامعه دچار سرخوردگی و ناامیدی شدن، آینده مملکت برایشون مهم نیست... و خلاصه نسبت به وقت، آینده، معنویت، خودشون، جامعشون و ... بی تفاوتند. هدیی از زندگی کردن ندارند.
- 162.....
- چرا ما باید برای امامانی که از دنیا رفته‌اند، به این شدت عزاداری کنیم، درحالی که پیامبر و حضرت علی (ع) این سنت را نداشتند.
- 166.....
- چنانچه نقطه مقابل "حق"، (باطل) است نه (تکلیف)؛ - آنچنان که برخی اندیشمندان نظیر سروش قائل‌اند به این که حق و تکلیف متضاد یکدیگراند - پس متضاد تکلیف چیست؟ در صورت امکان تعریفی از تکلیف ارائه نمایید.
- 168.....
- خانمی بسیار دانا که از حوزه علمیه آمده بود، فرمود: «بیباید حلقه‌های 22 نفره تشکیل دهیم تا هر کدام روزهای جمعه 500 صلوات برای سلامتی آقا و نابودی حکومت داعش بفرستیم، اسامی را نیز به من دهید تا به استادم دهم ... دیگر هم او را ندیدم.
- 171.....
- دلیل معصوم نبودن حضرت ابوالفضل (ع) و حضرت زینب (س) چیست؟
- 173.....
- 177..... تاریخ – آذر 1393
- تاریخ - فکر می‌کنم، اگر ما دینداران (بطور عام) و شیعیان (بطور خاص) بتونیم از جنبه "تاریخ" خلاص بشیم، و دین رو بطور مستقیم از "متن" (قرآن یا هر متنی دیگری) استنباط کنیم، بدون در نظر گرفتن "نویسندگان" این متون. اونوقت هستش که به بلوغ می‌رسیم. فکر می‌کنم یکی از علل عقب ماندگی و انحطاط ما مذهبی‌ها همین اسارت ما در تاریخ و حوادث تاریخی و "اشخاص" هستش... .
- 177.....

پاییز ۱۳۹۳
مهر

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

اعتقادي - مهر 1393

اینکه کعبه از سنگ و چوب ساخته شده بدین معنا نیست که ما هم بت می پرستیم و کعبه بت ماست؟ این برای من سؤال شده است.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

- این سؤال به اشکال متفاوت مطرح شده و پاسخ آن نیز در همین پایگاه درج شده است، اما نظر به کثرت رواج آن در اذهان عمومی، مجدداً و از منظر دیگری پاسخ داده می شود.
- الف -** همیشه در مقابل این گونه سؤالات و یا حتی شبهاتی که به ذهن خطور می کند، ابتدا جوانب آن را مرور نمایید. مثلاً با خود بگویید: "حالا اگر از سنگ و چوب ساخته نشده بود، مثلاً از نور ساخته شده بود، پرستش آن شرک و بت پرستی نبود؟ و حال آن که پرستش هر چیزی یا کسی به جز الله جلّ جلاله، شرک است.
- ب -** بعد از خود بپرسید: "آیا ما کعبه را می پرستیم؟" بدیهی است که اگر کسی کعبه را إله، معبود و رب خود بداند و آن را [یا هر چیز دیگری] را بپرستد، شرک است. از ذهن خود سؤال کنید که معنای "قبله" یعنی إله و معبود، یا یعنی نقطه‌ی جهت و سمت و سو؟ آیا وقتی خداوند متعال به ملائک فرمود: به آدم سجده کنید، و او را قبله قرار داد، یعنی برای خودش شریک قرار داد؟!!
- ج -** دقت شود که قبله قرار گرفتن کعبه‌ی معظمه، یعنی جهت و سمت و سوی عباد الرحمن، در برخی از عبادات واجب، مثل نماز یا حج، به سمت واحدی باشد. به امر خدا و برای خدا بدان سمت بایستند، بدان سمت رکوع و سجود کنند و به دور آن طواف کنند. وگرنه در تمامی این عبادات نیز هدف، قصد و مقصود به هیچ وجه قبله نیست، چنان چه در همه عبادات واجب و مستحب، قصد همان نیت "قریة الی الله" است و غیر از آن هر چه باشد، مصداق شرک است و سبب بطلان عمل می گردد.
- د -** دقت کنیم که عالم ماده و حیات مادی، نشانه‌ها و آیات مادی نیز لازم دارد. بدن حضرت آدم علیه السلام، از خاک و گِل خلق شد و سپس قبله قرار گرفت - بیت المقدس و کعبه نیز از خاک و آب (گِل) درست شدند و قبله قرار گرفتند - تمامی مساجد که به آنها نیز "بیت الله" اطلاق می گردد، از همین مصالح ساخته شده‌اند -

انبیاء، اوصیا و اولیای الهی نیز همه بدنی مادی داشتند که از خاک و آب خلق شده بودند، اما دستور داده شد که آنها قبله قرار گیرند، اسوه قرار گیرند، وسیله رشد و قرب الهی قرار دهید و جهت تان به سمت آنان باشد و از آنها تبعیت نمایید.

ه - خداوند متعال دل و قلب را نیز "بیت الله" قرار داد - کعبه را نیز اولین خانه برای عبادت موحدانش قرار داد و فرمود:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» (آل عمران، 96)

ترجمه: به یقین نخستین خانه‌ای که برای (عبادت) مردم نهاده شده همان است که در بکّه (مکه مکرمه) است که پر خیر و برکت و وسیله هدایت برای جهانیان است.

و سپس امر نمود تا این خانه از هر گونه شرک و آلودگی تطهیر شود، برای عبادت و نماز بندگان من:

«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (البقره، 125)

ترجمه: و آن گاه که کعبه را محل اجتماع و جایگاه امن مردم قرار دادیم و [گفتیم]: مقام ابراهیم را محل نماز قرار دهید، و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که خانه مرا برای کسانی که برای طواف و اعتکاف و نماز می آیند پاکیزه کنید.

و - همین که به قلب یا کعبه یا مسجد و یا هر کجا که باید مکان یاد خدا، ذکر خدا، عبادت خدا باشد، "بیت = خانه" اطلاق می شود، یعنی یک مکان و محل است، نه هدف. بی تردید "خانه" با "صاحبخانه" متفاوت است. پس اگر رو به سوی خانه‌ای کردند و یا به خانه‌ای وارد شدند، برای زیارت و لقای صاحبخانه، دیگر شرک نیست. از این رو وقتی می فرماید به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور دادیم که "مکان بیت" را عمارت و تطهیر کند، فوری می فرماید برای عبادت بندگان و دور شدن آنها از شرک، برای طواف و نیز جهت رکوع و سجود (نماز):

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (الحج، 26)

ترجمه: و چون برای ابراهیم جایگاه کعبه را آماده کردیم [گفتیم: در این کانون توحید] چیزی را شریک من نکن، و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان [به عبادت] و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک دار.

نتیجه:

پس چه قبله و بیت الله درونی، که "قلب" باشد و چه قبله و بیت الله برونی که "کعبه معظمه" باشد، محل، مکان، سمت و سوی عبادت عبد برای مولایش می باشند و نه معبود او. کسی کعبه را نمی پرستد که بت او شود و شرک محسوب گردد.

از این رو، در نمازی که به لحاظ فیزیکی و بدن در جهت قبله اقامه می‌شود، شرط قبول نیت "قربه الی الله" است و در ورود به مکه و طواف کعبه نیز با همین قصد و با شعار مبتنی بر شعور " **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ** " وارد می‌شوند. همان طور که اگر در نماز نیت "قربه الی الله" نباشد، نماز باطل است، در عمره و حج نیز اگر "تلبیه" به نیت و به زبان گفته نشود، باطل می‌گردد.

توحید - میان جمعی در مورد خدا صحبت می‌کردیم، یکی گفت: خدا انرژی است و ما باید خدا را انرژی تجسم کنیم... این فکر افتاده تو سرم... - آیا این حرف درسته؟ اعصابم خرد شده. قاطی کردم.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

او این «باید» را از کجا آورده و تحمیل می‌کند؟! خدایی که به آن جسمیت داده شود و بالتبع چستی آن به تصور درآید که خدا اصلاً نیست، چه رسد به این که گفته شود: «ما باید خدا را انرژی تصور کنیم؟!» - چطور شد که برای دلایل و براهین عقلی، هیچ بایدهایی قایل نیستند، اما برای تصورات نامعقول خود "باید" می‌گویند؟! این همان "استکبار" است که کفار مبتلا به آن هستند.

پس، نباید به این سرعت و راحتی، با هر شنیده‌ای، تفکرات‌تان به هم بریزد، اعصاب‌تان خرد شود و یا قاطی کنید. نه فقط در خصوص خدا و اعتقاد به توحید، بلکه در هیچ امر دیگری. بالاخره در هر مقوله‌ای آن قدر سخنان ضد و نقیض خواهید شنید که با تمامی اندیشه‌های سابق یا باورهای شما و یا یافته‌های ذهنی یا فرهنگ‌تان متفاوت است و یا اساساً در تقابل و تضاد می‌باشد. خب خداوند حکیم، تعقل و تفکر را برای همین داده است که انسان شنیده را مورد مطالعه و اندیشه قرار دهد.

الف - برخی که خدا را قبول ندارند و در ضمن نمی‌توانند نفی کنند، می‌گویند: خدا هر چیزی هست، به غیر از همان خدا! یکی می‌گوید: ماده اولیه است - دیگری می‌گوید: انرژی است - دیگری می‌گوید: یک نیروی ناشناخته است و خُب، اینها اسم‌هایی است که روی "خدا" می‌گذارند تا بتوانند در اندیشه‌ی توحیدی و خداشناسی مردم ایجاد اعوجاج و انحراف کنند.

ب - وقتی کسی می‌گوید: خدا ماده اولیه، انرژی، نیرو و ... می‌باشد، ابتدا از او بخواهید تا از این اسم‌ها تعریفی بدهد، تا معلوم شود که اصلاً تعریفی ندارد و فقط چیزی می‌گوید.

بالاخره اگر خدایی باشد که هست، تعریفی دارد - انرژی هم تعریف دارد - ماده هم تعریف دارد، پس اگر مصداقی با تعریف حقیقی نخواند، نمی‌شود گفت: این همان است. آن وقت می‌شود "گوساله‌ی سامری". او مجسمه عیجب و قریبی از یک گوساله ساخت و گفت: إله شما و إله موسی همین است. یک عده هم پذیرفتند و

گوساله پرست شدند و اصلاً نگفتند: إله آن است که خالق ما و عالم هستی باشد، این گوساله را که تو از طلاهای ما ساختی؟ و نگفتند: إله باید علیم، حکیم، سمیع، بصیر، فعال مایشاء و ... باشد، این مجسمه که خاک و گل و مقداری طلاست که به هم آمیخته شده! نگفتند که خدا باید وحی بفرستد، این که فقط صدای گوساله از خود در می آورد و

ج - در مورد انرژی نیز همین است. اگر کسی بگوید: "من منکر وجود حق تعالی هستم و علت پیدایش را انرژی یا ماده اولیه می دانم و ..."، خب ادعایی است روشن که البته برای اثباتش باید اقامه دلیل کند. اما اگر کسی بگوید: خدا انرژی است و یا انرژی خداست؛ از دو حالت خارج نمی باشد: یا اصلاً نه خدا را شناخته و نه انرژی را و فقط دیوانه وار سخن می گوید، و یا نه تنها رسماً کافر است، بلکه مغرض هم هست و می خواهد در ذهن دیگران ایجاد شبهه و اعوجاج کند.

د - بله، خداوند متعال، هستی محض و کمال محض است، پس نه تنها قادر است، بلکه هیچ نیرویی نیز به غیر از او وجود ندارد و اگر نیرویی دیده شود، قائم به اوست و نه قائم به ذات خودش. « لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ » یعنی همین. اما به این قدرت محض و حول و قوه الهی که انرژی نمی گویند. انرژی تعریف خودش را دارد و مادی است و هر ماده ای نیز پدیده است، یعنی نبوده و بعداً پدید آمده، پس پدید آورنده می خواهد، محدث می خواهد، معلول است و علت می خواهد، در حرکت است و محرک می خواهد و

انرژی متغیر است و هر متغیری ضمن آن که ناقص و نیازمند به تغییر خود است، در حالاتی فانی می شود. به عنوان مثال و جهت تقریب ذهن، انرژی حرارتی را که کم و زیاد می شود در نظر بگیرید. وقتی کم است، زیاد نیست، در حالی که زیادتی آن متصور و ممکن می باشد، پس ناقص است - وقتی زیاد شد، قابل زیادتیر شدن نیز هست، مضافاً بر این که حالت اول او (کم بودن) از بین رفته و حالت دومی که نبوده (زیاد بودن) پدید آمده است. اینها همه صفات ماده و مخلوق و ممکن الوجود است، نه صفات خدا و خالق و واجب الوجود.

نتیجه:

خدا، خداست و انرژی، انرژی است و نمی شود همین طوری شعاری و روی هوا گفت: خدا انرژی است یا انرژی خداست. لذا اگر به صراحت بگویند: "ما منکر وجود الله جلّ جلاله هستیم، ما ماده گرا یا به قول امروزی ها ماتریالیسم هستیم و به جز عالم ماده را قبول نداریم، اگر چه حق نیست، اما بسیار صادقانه تر است از این که بگویند: خدا انرژی است، انرژی خداست و



قرآن مجید و حدیث - مهر 1393

دین رحمت - با توجه به آیات جهادی (مثل توبه - 39) شما چطور می‌گین اسلام دین رحمته در صورتی که این آیه انسان‌ها رو به شورش و نزاع و ستیزه در همه دوران‌ها دعوت میکنه؟؟
 در ادامه سؤال آمده: البته باید عرض کنم که این آیه یکی از پرکاربردترین آیات در بین گروه‌های اسلامی از قبیل طالبان و خلافت اسلامی لطفاً پاسخ‌ها تون هاوی نیش و کنایه و توهین به ادیان دیگه نباشه

ایکس - شبه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

آیات مورد سؤال و ترجمه آن به شرح ذیل می‌باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ * إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (التوبة، 38 و 39)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما را چه شده است که وقتی به شما گفته می‌شود: در راه خدا بسیج شوید (همگی حرکت کنید)، به زمین می‌چسبید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست * اگر (به سوی جهاد) حرکت نکنید خداوند شما را به عذاب دردناک عذاب می‌کند و گروه دیگری را به جای شما می‌آورد و شما هیچ ضرری به او نتوانید رساند و خدا بر هر چیزی تواناست.
 * - ابتدا تقاضا می‌شود هیچ وقت برای پاسخ دهنده، تعیین و تکلیف نکنید که چه بگوید و چه نگوید. سؤال کننده، سؤالش را هر طور که لازم می‌داند مطرح می‌کند و پاسخ دهنده نیز باید هر طور که لازم می‌داند مطرح کند، حال یا مقبول می‌افتد، یا بحث ادامه می‌یابد و یا مقبول نمی‌افتد و سؤال از منابع دیگر مورد تحقیق و بررسی قرار می‌گیرد.

الف - دقت فرمایید که اگر چه «جنگ یا قتال» از مصادیق جهاد است، اما «جهاد»، اعم از جنگ و غیر جنگ می باشد. هر تلاشی که برای خدا صورت گیرد و در مقابله با دشمن باشد، جهاد است، خواه علمی باشد، یا اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی ... و البته جنگی.

ب - دقت شود که اگر چه شأن نزول آیه، جنگ تبوک بوده است، اما همان گونه که در سؤال تصریح شده، برای همه در همی زمانهاست و اصلاً واژگانی چون: «قتال» یا «جنگ» در آن به کار نرفته است، بلکه «انْفِرُوا» بیان شده که معنایش «حرکت کردن و بیرون رفتن» است، آن هم «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، یعنی برای خدا و به سوی خدا. حال خواه حرکت معنوی از نفس به سوی الله باشد یا حرکت جهادی و یا حرکت قتالی. از این رو در مقابل واژه «اتَّقِلُّمُ إِلَى الْأَرْضِ ...»، به معنای به زمین سنگینی کردن و چسبیدن (سکون) آمده است. آن هم به خاطر راضی شدن به متاع اندک حیات دنیوی، در مقابل آخرت و حیات باقی. و دقت کنیم که مخاطبین «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نیز کسانی هستند که ادعای «ایمان» به الله و معاد و وحی و ... نیز دارند، و در این قول نکته هاست.

ب - اگر ناکثین، مارقین و قاسطین و امثال وهابیها یا تکفیری و سلفی و داعشی و ...، در عصر و زمانی، نماز بخوانند یا جنایات خود را حمل بر قرآن کریم کنند، دلیل نمی شود که مؤمنین و اهل بصیرت، به جای نفی آنها، نماز یا قرآن را نفی کنند. در هر حال معاویه نیز قرآن سر نیزه کرد - امیرالمؤمنین علیه السلام را خوارج اهل نماز و حفظ قرآن ترور کردند و هم چنین امام حسن مجتبی علیه السلام را؛ و برای قتل امام حسین علیه السلام نیز فتوای شرعی دادند و او را «خارجی» خواندند چون با (به اصطلاح) خلیفه المسلمین یزید (لعنة الله علیه) بیعت نمود. سلفیها و داعشیها نیز به همان اسلام معاویه ای و یزیدی تأسی و استناد می کنند.

ج - چه کسی گفته که معنای حرکت، جهاد و حتی جنگ، یعنی «شورش و نزاع و ستیزه»؟! چرا باید دعوت به حرکت، جهاد و حتی جنگ با ظالمین و تجاوزگران را اینگونه تعبیر کرد؟ آیا این یک القای خطا نیست؟ همیشه معاویهها و یزیدها در طول زمان، جنگ ستیزی خود را برای «اصلاحات» خواندند و هر گونه مقابله با خود را «شورش، نزاع، ستیزه، اغتشاش، ناامنی و ...» خواندند؛ چنان چه امروزه امریکا و انگلیس و متعهدان نیز همین شعارها را می دهند، حتی کشتار مسلمانان به دست سفاکان اسرائیلی را «دفاع از خود و منافع خود» می خوانند و «دفاع» فلسطینیها و کل مسلمانان جهان در مقابل این جنایات هولناک را «شورش و تروریسم» می خوانند، خب ما چرا باید قبول کنیم، فریب بخوریم و همان حرفها را بزنیم؟!

د - اسلام دین رحمت است، چون پیامبرش رحمة للعالمین است، چرا که خداوند متعال ارحم الراحمین است. اما چه کسی گفته که «رحمت» یعنی «ذلت و تو سري خوردن»؟! چه کسی گفته که دین رحمت، یعنی دین «ذلت»،

خواری، استعمار و استثمار شدن؟! " [اگر نفرمایید که طعنه و کنایه و اهانت به سایر ادیان است] سؤال می شود که چه کسی گفته دین رحمت یا پیامبر رحمت، یعنی "این طرف صورتت را زدند، آن طرفش را بیاور تا بزنند؟! اگر مالت را خواستند، جانت را هبه کن، اگر جانت را خواستند نوامیس مادی و معنویات را پیش کش کن؟! آیا معنای دین رحمت این است؟! "

خیر، اینها همه تحریفات و القائات مستکبرین و ظالمین است، برای این که "عباد الرحمن" را از مقابله با ظلم و جنایت خود بازدارند. یعنی همان دین یا "اسلام امریکایی" .

ه - بله، اسلام دین رحمت، رأفت، عطوفت، جود، کرم، بخشش و گذشت است، اما دین جهالت و حماقت نیست.

دقت کنیم که انسان موجودی جامع و اجتماعی است، پس دین خدا و دین حقیقی دینی است که برای تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی انسان، دستورات مستدل و متقن داشته باشد. از این رو در اسلام، هم عفو هست و هم قصاص - هم صلح است و هم جنگ - هم گذشت است و هم انتقام - هم کسب معاش است و هم انفاق و خیرات و میراث - هم نوش لذایذ دنیوی است و هم عدم وابستگی به دنیا و هدف گرفتن آخرت ...، منتهی باید هر کدام برای خدا و در ضمن به جا باشد تا "عمل صالح" محسوب گردد.

و - همان طور که اسلام دین علم و عقل است و لازمه اش مقابله با جهل است، دین "عدل و قسط" نیز هست که لازمه اش مقابله با "ظلم" است - دین عزت انسانی است که لازمه اش مقابله با ذلت است - دین آزادی و حریت واقعی است که لازمه اش مقابله با بندگی و اسارت غیر است، [چه بندگی و اسارت هوای نفس باشد و چه بندگی و اسارت فراعنه و طواغیت]. و این کمالات همه عین "رحمت" است و اگر نباشد، عین "نقمت" است، لذا فرمود اگر بلند نشوید، حرکت نکنید، بیرون نشوید، تلاش و جهاد همه جانبه نکنید و با ظالم و متجاوز قتال نکنید، و حیات باقی را به متاع اندک حیات دنیا بفروشید، به زمین بچسبید و تحرک و پویایی نداشته باشید، حتماً و یقیناً معذب می شوید. خوار و ذلیل می گردید، بنده نفس خود و دیگران می شوید، تو سرب خور و بله چشم قربان گوی مستکبران و ظالمان می گردید، فقیر و ناتوان و نوکر می شوید و قطعاً در آخرت نیز معذب خواهید بود.

نکته:

گاه برخی از مؤمنان نیز گمان می کنند که اگر خداوند متعال به آنها امر به خیر، نصرت، تعاون، قیام و ... نموده، لابد محتاج کار آنهاست و اگر آنها چنین نکنند، کار خدا ابتر و زمین خواهد ماند. لذا وقتی کاری هم می کنند (چه عبادات شخصی باشد و چه خیر رساندن به دیگران و چه جهاد و جنگ و ...)، حتی شده در ناخودآگاه خود، منتی بر خدا می گذارند! لذا خداوند متعال مکرر در قرآن کریم تصریح نموده است، که شما منتی بر خدا ندارید،

بلکه او منت بر شما دارد، پس اگر فرصت سوزی کنید، از نعمات استفاده درست نکنید، آن چه وظیفه دارید انجام ندهید...، به زودی خدا این نعمت را از شما می گیرد و به یک عده ای دیگری می دهد. کسانی که اولین شاخصه ی آنها "محبت خدا" است، نه محبت و چسبندگی به دنیا. لذا باز خطاب به مؤمنین می فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » (المائدة، 54)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از دین خود برگردد (زیانی به خدا نمی زند) خداوند به زودی گروهی را خواهد آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند، در برابر مؤمنان رام و خاضعند و در برابر کافران مقتدر و پیروز، در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامت گری نمی هراسند. این (ایمان و محبت و شهامت) فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند (از نظر وجود و توان و رحمت) گسترده است و داناست.

ابلیس - در قرآن کریم آمده است که خداوند، ابلیس را پس از آن همه عبادت، فقط به خاطر امتناع از یک سجده، معذب کرد. چرا از او نگذشت؟ او که ارحم الراحمین است.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

به چند نکته ی بسیار مهم باید توجه شود:

اول: برخی از مردم، گناه خویش و دیگران را دانه ای، زمانی یا (به قول معروف کیلویی) محاسبه می کنند! مثلاً می گویند: فقط یک یا ده بار این گناه را انجام دادم و یا طول مدت گناه من فقط یک ساعت، یا 70 سال بود، پس چرا چنین نتیجه (عذاب) سنگینی دارد؟! اما محاسبه ی خدا چنین نیست. خدا هم گناه را می بیند و هم آثار آن تا آخر الزمان را می بیند و همه را در نامه ی اعمال هر کس ثبت و نزد امام زمان هر عصری [و لوح محفوظ] احصاء می نماید:

«إِنَّا نَحْنُ نُحِيبُ الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، 12)

ترجمه: البته این ماییم که مرده ها را زنده می کنیم و آنچه را از پیش فرستاده اند (از عمل های حال حیات) و آثار (پس از مرگ) آنها را می نویسیم، و همه چیز را در امام آشکار به طور فراگیر برشمرده ایم. پس وقتی فرد می گوید: من فقط یک دروغ گفتم، یا...، خبر ندارد که دروغش چه آثار سو و مستمری گذاشته است. چه سرنوشت هایی در طی نسل ها را تغییر داده است؟ و همین طور است بزرگی گناه یک سجده نکردن ابلیس.

دوم: گناه، یعنی سرپیچی از فرمان خدا که در نظام آفرینش، نتیجه‌اش هلاکت و فلاکت (معذب شدن) عبد است. پس هیچ گناهی، کم یا کوچک نیست. چنان چه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «بزرگ‌ترین گناه آن است که صاحبش (مرتکبش) آن را کوچک بشمارد».

اخراج ابلیس به خاطر تکبرش بود:

همه جا چنین بیان می‌شود که "ابلیس به خاطر سرپیچی از فرمان رب در سجده به آدم، از بهشت اخراج شد و برای همیشه ملعون (دور از رحمت) گردید."

بله، این گناه عملی ابلیس بود، اما در اصل به خاطر ارتکاب به این گناه اخراج نگردید، بلکه گناه بزرگ‌تری داشت که عامل و سبب این سرپیچی شد و آن گناه اعتقادی است که به مراتب از گناه عملی سنگین‌تر و مهلک‌تر است.

ماجرا:

همین که ابلیس از فرمان خداوند متعال سرپیچی کرد، خدا او را اخراج و معذب نکرد، بلکه سریع به محاکمه‌اش کشید و از خودش علت این نافرمانی را سؤال نمود:

«قَالَ يَا ابْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (ص، 75)

ترجمه: (خداوند) گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد از اینکه به چیزی که من با دو دست خود (بلاواسطه و با اراده خود) آفریدم سجده کنی؟ آیا تکبر ورزیدی یا واقعاً از برترین‌ها بودی؟

ابلیس می‌توانست یک لحظه نادم گردد و بگوید: نفهمیدم، اشتباه کردم، پوزش می‌طلبم. و بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و بگوید: «ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ بَجَرْتُ بِجَهْلِي».

خداوند متعال به او فرمود: از دو حال خارج نیست، یا تکبر مانع از اطاعت تو از امر من شد، یا واقعاً تو از برترین‌هایی هستی که این فرمان من شامل حال آنها نمی‌شد. اما در پیشگاه خداوند علیم که از آن چه در سینه‌هاست خبر دارد و در آنجا که همه اسرار آشکار است، نمی‌توانست دروغ بگوید؛ لذا اذعان به تکبر و خود بزرگ‌بینی‌اش کرد و گفت: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ / الأعراف، 12» - یعنی: من بهتر و بالاتر از او هستم. برای خدا دلیل هم آورد و افزود: "تو مرا از آتش خلق کردی و او را از خاک!"

بدیهی است که در پیشگاه کبریای الهی، جای تکبر و خود بزرگ‌بینی برای بندگان نیست، به ویژه آن که "تکبر"، سبب نافرمانی از امر الهی گردد. یعنی امر نفس خویش را نیز بالاتر از امر خدا بداند. از این رو، به خاطر این اعتقاد انحرافی و تکبرش از آن مقام قرب اخراج و برای همیشه ملعون شد.

«قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ» (الأعراف، 13)

ترجمه: از آن [مقام] فرو شو، تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی. پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی.

پس، در قرآن کریم نیز تصریح شد که او به خاطر "تکبر"ش اخراج شد.

نکته:

دقت شود که انسان بسیار مرتکب خطا، گناه و حتی عصیان می‌گردد. اما هیچ گناهی بدتر از "تکبر" و خودبزرگ بینی " نیست.

بله، خداوند متعال، ارحم الراحمین است، اما انسان باید طالب رحمت و مغفرت باشد که مشمول آن گردد. پذیرش توبه وقتی است که گناهکار به گناهِش اذعان کند و طلب بخشش نماید، نه این که انتظار داشته باشد، در عین حال ارتکاب به گناه، ادعای حق به جانبی و تکبر و گردنکشی، مشمول توبه و رحمت نیز بشود. ابلیس، هیچ گاه پشیمان نشد؛ نه تنها طلب بخشش و توبه نیز نکرد، بلکه تکبر و گردنکشی هم کرد، پس اخراج و معذب شد.

ما نیز باید دقت کنیم که اگر فریب ابلیس و جنود او از شیاطین جنّ و انس یا فریب نفس اماره خویش را خوردیم و در پیشگاه الهی دچار معصیت شدیم، دیگر با تکبر و گردنکشی بیشتر فریب نخوریم. بلکه بگوییم: خدایا! یا ارحم الراحمین، یا غفار الذنوب، یا ستار العیوب، یا سریع الرضا، بخشید، اشتباه کردم. خدا می‌خواهد انسان به تنزه و سبوحیت خداوند سبحان از یک سو، و به ضعف‌ها و خطاهای خود از سوی دیگر پی ببرد، تا در صدد جبران برآید و رشد کند. پس باید بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (الأنبياء، 87)

ترجمه: (ای خدا) جز تو معبودی نیست، تو (از هر عیب و نقصی) منزّه و پاکی، حقا که من از ستمکاران بودم (زیرا عملی که نتیجه‌اش نقص بهره من بود بدون توجه به جا آوردم).

باید از ته دل و با باور و اخلاص چنین بگوید، تا پاسخ آید:

«فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» (الأنبياء، 88)

ترجمه: پس ما خواسته او را برآوردیم و او را از اندوه (آن گرفتاری عظیم) نجات بخشیدیم، و ما این گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.

از طرفی در احادیث به راضی بودن به رزق کم از خدا توصیه شده و از طرفی در احادیث آمده تولید را بالا ببرد. این دو رویکرد را چطور می‌شود در وجود یک فرد داشت؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

وقتی چند گزاره مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد و یا با هم تطبیق داده شده و مقایسه می‌شوند، باید مراقب بود که ذهن دچار "خلط مبحث" نگردد. رزق، راضی بودن، مصرف، تولید و ...، هر کدام مقوله‌ای متفاوت هستند و البته انسان نیز موجودی تک بُعدی نمی‌باشد.

الف - کشورهایی چون آلمان، ژاپن، انگلیس، چین و فرانسه، از قدرتمندترین کشورهای تولیدکننده‌ی جهان هستند، اما جالب آن که در "مصرف"، از مقتصدترین و صرفه‌جویترین و راضی‌ترین مردمان هستند. وقتی یک آلمانی می‌خواهد گوشت بخرد، یک یا چند ورق (مثل کالباس) می‌خرد، نه چند کیلو یا یک شقه - وقتی می‌خواهد میوه بخرد، یک یا دو یا سه عدد بر می‌دارد و نه چند کیلو یا یک صندوق - وارد خانه که می‌شود، فقط آباژور بالایی سرش را روشن می‌کند و نه چلچراغ‌های تمامی اتاق‌ها، راهروها و ... - وقتی مراسم عقد می‌گیرد، چند نفر فامیل یا دوست را به یک میهمانی ساده (قهوه و شیرینی) دعوت می‌کند و نه دویست نفر را به یک تالار لوکس و مجلل ...، خودروهایی گران‌قیمتی چون: مرسدس، بامو، پورشه، آودی و ...، تولید آلمان هستند، اما در خیابان‌های کشورهای عربی و ایران بیشتر دیده می‌شوند - در آلمان، انگلیس، فرانسه، ایتالیا و ...، هرگز نمی‌بینید که یک دختر دانشجو که برای رفتن به دانشگاه یا خرید سیب زمینی از خانه خارج شده است، این قدر آرایش کند و عمراً چنین لوازم آرایشی داشته باشد و اگر به او توصیه کنید، می‌گوید: "مگر من هنرپیشه یا رقاصه هستم؟! " همین‌طور یک پسر جوان بر خود ضرورت نمی‌بیند که حتماً کفش آدیداس یا تی‌شرت برند و یا شلوار فاق کوتاه با مارک ... بپوشد. عمراً ورزش‌های متفاوت گواشی آیفون، در اروپا (حتی میان قشر پر درآمد)، مثل ایران یا کشورهای عربی فروش داشته باشند.

ب - در اسلام، نسبت به موضوعات متفاوت، دستورات متفاوتی وجود دارد:

ب/1 - یک موقع دستور به "قناعت" است. فرقی نمی‌کند که شخص متمول باشد یا متوسط و یا ضعیف. چنانچه اسراف در هر سه قشر دیده می‌شود، لذا به هر سه دستور به "قناعت" داده شده است.

ب/2 - یک موقع دستور به "راضی" بودن به رزق الهی داده شده است؛ منظور این نیست که این رزق حتماً کم است و شما راضی باش. بلکه می‌فرماید: درست کار کن، رزق حلال کسب کن و به آن راضی باش و به خاطر حرص و طمع، خود را به حرام و فلاکت و هلاکت نیانداز. چه بسا سرمایه‌دار حرص بیشتری از فقیر داشته باشد.

ب/3 - یک موقع دستور به کار و تلاش داده شده است و متذکر می‌گردد که هر کسی به نتیجه‌ی کار و تلاش خود می‌رسد و برای انسان، چه در امور عبادی و چه در کسب و کار یا علم و دانایی، یا خودسازی و اخلاق ... و خلاصه در دنیا و آخرت، هیچ چیزی به غیر از حاصل سعی و تلاشی که می‌نماید نیست:

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (التَّجْم، 39)

ترجمه: و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده چیزی نیست.

ب / 4 - یک موقع بحث از تولید است، تولید علم، تولید کشاورزی، تولید صنعتی ... و حتی تولید مثل و ازدیاد جمعیت. ضمن تأکیدها و توصیه‌های فراوان به تولید و نیز انذار از این که اگر تولید نداشته باشید، مصرف کنندگان عقب افتاده و بالتبع وابسته خواهید بود، در دهها یا صدها آموزه‌ی روایی، علمی و سیره‌ی عملی، تأکید و تصریح بر تولید، سلامت، بالا بودن کیفیت، کم کردن سود جهت زیاد شدن قدرت خرید، پرهیز از تقلب و ... دارد.

ج - اسلام همان‌طور که تبلی، تن‌پروری، مصرف‌زدگی، اسراف، تحمل‌گرایی، تفاخر و تکبر را به شدت معصیت شمرده و تقیح نموده است، امر به اقتصاد، به تولید، به ثروت، به رفاه، کم کردن فاصله‌های طبقات اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی - نظم در امور تولیدی و اقتصادی و ... نموده است و بدیهی است که نه تنها هیچ منافاتی بین آنها نیست، بلکه لازم و ملزوم می‌باشند.

با توجه به آیه 145 سوره البقره، لطفا اصل داستان تغییر قبله و علت آن را بفرمایید و اینکه آیا یهود و

مسیحیان نیز نماز می‌خوانند که نیاز به قبله و اختلاف بر سر آن داشته باشند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

متن و ترجمه آیه به شرح ذیل می‌باشد:

«وَلَئِنْ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ» (البقره، 145)

ترجمه: و مسلماً اگر برای اهل کتاب هر نشانه و برهانی بیاوری آنها از قبله تو پیروی خواهند کرد و تو نیز هرگز پیرو قبله آنها نخواهی بود، و نیز برخی از آنها پیرو قبله دیگری نخواهد شد، و اگر از خواسته‌های آنها پس از آن دانشی که به تو رسیده پیروی کنی بی‌تردید در آن صورت از ستمکاران خواهی بود.

الف - از وقتی که حضرت آدم علیه‌السلام خلق شد و به همراه خانواده در زمین سکنا یافت، امر به نماز شد تا آخرین نبی الهی که حضرت خاتم الانبیاء، محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله می‌باشد. به این چند آیه توجه نمایید:

حضرت ابراهیم علیه‌السلام:

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ» (ابراهیم - ع، 40)

ترجمه: پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده و از اولاد من (نیز نمازگزاران قرار ده)، و ای پروردگارا، دعای مرا اجابت نما.

حضرت اسماعیل علیه السلام:

«وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» (مریم - ع، 55)

ترجمه: و همواره خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می داد، و نزد پروردگارش پسندیده (مرضی) بود.

حضرت موسی علیه السلام:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، 14)

ترجمه: به یقین این منم خدای یکتا که جز من معبودی نیست، پس مرا پرستش کن و نماز را به یاد من برپا دار

هارون علیه السلام و امت موسی علیه السلام:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»

(یونس، 87)

ترجمه: و به موسی و برادرش (هارون) وحی کردیم که برای قومتان (به جای صحرانشینی) در مصر (مرکز حکومت

فرعون) خانه‌هایی فراهم کنید و خانه های خود را رو به روی یکدیگر و به سوی قبله قرار دهید و نماز را برپا

دارید، و (ای موسی) مؤمنان را بشارت (پیروزی) ده.

حضرت عیسی علیه السلام:

«وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (مریم، 31)

ترجمه: و (خداوند) مرا هر کجا که باشم وجود پربرکتی ساخته، و تا زنده هستم به نماز و زکات سفارش کرده است.

پس، نماز برای همگان بوده است، هر چند که شکل آن متفاوت بوده است.

ب - در آیه فوق بیان شده که آنها هرگز به قبله یک دیگر و به قبله‌ی تو روی نخواهند آورد. چنان در سوره‌ی

کافرون می‌فرماید: به آنها بگو نه من هرگز معبود شما را بندگی خواهم کرد و نه شما هرگز معبود مرا بندگی خواهید کرد.

اگر دقت شود، در آیه فوق، نه سخن از مکه و کعبه معظمه آورده است و نه سخن از سمت و سو و جهت بدن

به هنگام عبادتی چون نماز - بلکه سخن از "قبله" آورده است، یعنی با تو هم هدف، همسو، هم جهت و همراه

نخواهند شد. به همین جهت، بحث از "تبعیت" آنها می‌نماید و تصریح می‌نماید که آنها هیچ‌گاه از قبله‌ی تو،

"تبعیت" نمی‌کنند، چنان چه از قبله یک دیگر نیز "تبعیت" نمی‌کنند.

ج - بدیهی است که این "تبعیت"، اختصاص به سمت و سوی فیزیکی بدن ندارد، بلکه کار عقل و دل است، یعنی به تو ایمان نمی آورند. لذا هر کس که از انبیای الهی "تبعیت" نکند، حتماً از "هوای نفس" خود تبعیت می کند، هر چند که نام مسلمان، مسیحی، یهودی و ... را روی خود گذاشته باشد. از این رو در نقطه‌ی مقابل نیز سخنی از کعبه یا بیت المقدس نیست، بلکه می فرماید: اگر تو از آنها تبعیت کنی، از هوای نفس آنان تبعیت کرده‌ای.

نکته:

از همین مضامین و مفاهیم معلوم می شود که "قبله" سنگ و دیوار نیست، بلکه یک "نشان" است برای بندگی. ظاهری دارد، برای ابدان و ظواهر عبادت - باطنی دارد برای روح ایمانی و اخلاص در عبادت. و البته تردیدی نیست که ظاهر آیه، به ظاهر قبله (کعبه معظمه) نیز دلالت دارد و می فرماید: آنها رو به کعبه نخواهند کرد، یعنی مسلمان نخواهند شد، چون کعبه قبله‌ی مسلمانان قرار گرفته است. و جالب آن که با این بیان تصریح می نماید که رو کردن آنها به سوی بیت المقدس نیز به خاطر خدا و اخلاص در عبادت و پایبندی به دین شان نیست، بلکه به خاطر "تبعیت" هوای نفس شان است. وگر نه بعد از آمدن وحی و علم به آن، باید تابع می شدند.

اگر هوای نفس نبود، در باطن جهت و قبله خداست و ولایت الهی - اگر هوای نفس نبود، ظاهر قبله نیز هر کجاست که خدا تعیین کند و به وسیله‌ی رسولش ابلاغ نماید، لذا تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه معظمه (که از ابتدا قبله نماز بود)، یک امتحان شد برای مسلمانان تابع و دیگران.

بهشت و جهنم - از کدام آیات قرآن مشخص می شود که عذابها و لذات عالم آخرت جنبه جسمانی هم

دارد؟ با کدام آیات قرآن می توان این مطلب را که عذابهای یاد شده در قرآن، عذاب و لذت برای روح

است که قرآن برای تقریب ذهن به صورت عذاب و لذت های جسمانی بیان نموده؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

انسان در این عالم (حیات مادی و دنیوی)، روح دارد و جسم. برای جسم لذت ها و المهایی دارد و برای روح نیز لذت ها و المهایی دیگری دارد. اگر چه کم یا زیاد، در یک دیگر تأثیرگذار هستند. به عنوان مثال: عبادت و بندگی حق تعالی و اطاعت فرامین او، به ویژه در عرصه‌ی سلطه و کنترل "نفس حیوانی" برای خدا، لذایذی روحی است و معمولاً نه تنها جسم از آنها لذتی نمی برد، بلکه شاید به مشقت هم بیافتد.

بالاخره نماز، روزه، حج، جهاد و ...، همه مشقت برای جسم و بدن است. اما این لذت روحی، در روان، اعصاب و سلامت بدن او نیز تأثیر مثبت می‌گذارد.

همین‌طور جسم لذت‌های خاص خود را دارد که برای "روح" موضوعیت ندارد، مثل خوردن، نوشیدن، شهوت جنسی، مسکن، پوشش (لباس) ... و یا دردهای خود را دارد، مثل گرسنگی، تشنگی، گرما، سرما، بیماری، قطع عضو و ...؛ هر چند که هر رفتار بدن، در روح نیز تأثیر می‌گذارد.

الف - در حیات اخروی و جایگاه‌های بهشت و جهنم نیز همین‌طور است. انسان هم روح دارد و هم جسم.

لذا لذت‌ها و الم‌هایی برای روح دارد و لذت‌ها و الم‌هایی برای جسم. ببینیم امیرالمؤمنین، حضرت علی علیه السلام، چه زیبا به هر دو در دعای کمیل اشاره می‌نماید: «فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي! صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ - ای إله من، سید و مولای من و ای پروردگار من! بر فرض که بر عذابت شکیبائی و رزم، ولی بر فراق چگونه صبر کنم». این عذاب، همان عذاب‌های جسمانی است و "فراق معبود و معشوق"، عذاب روح است.

ب - تمام آیات مربوط به بهشت که در آن به قصر، حور، زیبایی‌های سمعی و بصری، خوردنی و آشامیدنی و ... ذکر شده، همان لذایذ جسم در بهشت است که البته برای روح بحسب‌آور است. اما قرب الهی، لقاء الله، رسیدن به مقام محمود، فرار گرفتن در بارگاه ملیک و رضوان، همه لذت روح است، که البته جسم را نیز در جایگاه آسایش والاتر قرار می‌دهد.

ببینیم که در آیه ذیل، چگونه به هر دو نعمت و لذت تصریح شده است؟

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (القمر، 54 و 55)

ترجمه: همانا پرهیزگاران در بوستان‌ها و [کنار] جویبارها باشند * در جایگاه صدق، نزد پادشاهی با اقتدار.

ج - همین‌طور تمامی آیاتی که به آتش، سوختن، خوراک زقوم، نوشیدنی‌های جوشان، قل و زنجیر و ...، اشاره دارد، همان سوختن جسم در جهنم است که تردیدی در آن نیست و آیاتی که از قیامت و عذاب آن به عنوان "یوم الحسرة" - "یوم التغبان" - "یوم تبلی السرائر (روز بیرون ریختن اسرار) و ... یاد می‌کند، برای اهل جهنم، همان عذاب‌های روح می‌باشد. ببینیم در آیه مبارکه ذیل، چگونه به هر دو عذاب جسمانی و روحانی اشاره و تصریح کرده است؟ جهنم و عذاب‌هایش از یک سو، و سخط و لعنت الهی (دور شدن از رحمت او) از سویی دیگر:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» (النساء، 93)

ترجمه: و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد (و آن را حلال شمرد)، کیفر او جهنم است که جاودانه در آن باشد، و خداوند بر او خشم گیرد و او را از رحمت خود دور سازد و برای او عذابی بزرگ فراهم نماید.

نتیجه:

پس در بهشت هم لذت جسمانی هست و هم روحی - و در جهنم نیز هم عذاب جسمانی هست و هم روحی.

بهشت:

«مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَحَتَّى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ - بر بسترهایی که آستر آنها از ابریشم درشت بافت است تکیه آند و چیدن میوه [از] آن دو باغ [به آسانی] در دسترس است / الرحمن، 54» - «فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ - در آن دو [باغ] دو چشمه همواره جوشان است / الرحمن، 66» و ده‌های دیگر در ذکر نعمت‌های بهشتی، همه لذت جسم بهشتی است.

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ - و پیشگامان (سبقت‌گیرندگان) که پیشگامند * آنها مقربان (درگاه) اند / الواقعة، 10 و 11»، لذت روحی است، چه آن که "کمال" و تقرب به الله جلّ جلاله، جسمانی نیست.

جهنم:

از عذاب‌های جسم در جهنم، سوختن به آتش خودافروخته و بازگشت زهر آن چه عمل شده به خویشتن خویش است:

«يَوْمَ يُئِمِّي عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (التوبة، 35)

ترجمه: روزی که آن [گنجینه]ها را در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند [و گویند] این است آنچه برای خود اندوختید پس [کیفر] آنچه را می‌اندوختید بچشید.

و حسرت و ندامت از هر اعتقاد و عمل ناصالحی که انسان را از لقای پروردگار محروم می‌کند، به گذشته‌اش افسوس می‌خورد، از کرده‌هایش پشیمان می‌شود، خوف و وحشت وجودش را می‌گیرد، همه عذاب روحی است: «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ» (الأنعام، 31)

ترجمه: کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند قطعاً زیان دیدند. تا آن‌گاه که قیامت بناگاه بر آنان دررسد، می‌گویند: «ای دریغ بر ما، بر آنچه در باره آن کوتاهی کردیم.» و آنان بار سنگین گناهانشان را به دوش می‌کشند. چه بد است باری که می‌کشند.

خشنودی و رضوان الهی، لذت و بهجت روح است و سخط و قهر الهی نیز عذاب روح است؛ جایگاه آن لذت، بهشت رضوان است و جایگاه آن عذاب نیز جهنم است؛ و انتخاب با خود انسان است:

«أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (آل عمران، 162)

ترجمه: پس آیا کسی که در طلب رضای خداست همانند کسی است که دچار خشم خدا شده و جای او جهنم است؟ و بد سر انجامی است.

www.x-shobhe.ir

پاییز ۱۳۹۳
مهر

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

سیاسی

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

سیاسی - مهر 1393

با این همه کارهای غیراسلامی که توسط مسئولین و مذهبیین صاحب مقام در کشور صورت می‌پذیرد باز باید توقع داشت که مردم به حکومت اسلامی امیدوار باشند؟ آیا فساد در دستگاه حکومتی موج نمی‌زند؟ آیا افسردگی در بین مردم و خصوصاً جوانان به وجود نیامده است؟ آیا عده‌ای از آقایان اسلام را وسیله‌ای برای رسیدن به خواسته‌هایشان قرار نداده‌اند؟ آیا اقتصاد ما اسلامی است؟ نوع پوشش‌ها اسلامی است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

نمی‌شود کلاً سیاه‌نمایی کرد، هنوز مسئولین خوب، متعهد، مذهبی و دلسوز در هر رده و منصبی بسیارند و کار می‌کنند و خوب هم کار می‌کنند. قطعاً استقلال مملکت و رشدی که ایجاد شده [کم یا زیاد]، از تعهد، تخصص و کار آنان است و نه نتیجه تنبلی، خیانت و زراندوزی برخی دیگر.

اما این آقایان (مورد نظر در سؤال) هیچ کدام از آسمان به زمین نیامده‌اند و هیچ یک نیز فطرتاً و مادرزاد مسئول نبوده‌اند، بلکه خودمان انتخاب کرده‌ایم. پس اگر انتخاب اصلح ننمودیم، یا دانش و بینش و میل ما همین ما بوده است، و یا فریب خورده‌ایم، که باز نشان از بی‌بصیرتی و گیس نبودن خود ماست. و در واقع به قول شاعر: "از ماست که بر ماست".

فساد در دستگاه‌ها نیز همین‌طور است، سران نظام را مردم انتخاب می‌کنند و بدنه‌ی نظام نیز همین مردم هستند. چه خوب باشند و چه بد. اگر وجود مبارک امیرالمؤمنین یا امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام نیز در رأس نظام باشند، ولی مردم رو به معاویه و یزید کنند، نمی‌توانند آن معصومین و یاران صدیق آنها و امت وفادار به آنها را مقصر بخوانند.

الف - بله، بسیاری از مسئولین به ظاهر مذهبی و یا اساساً غیر مذهبی، دین یا بی‌دینی خودشان را ابزاری برای ارتزاق خود قرار داده، می‌دهند و خواهند داد. البته تردیدی نیست که هر کس از دین سوء استفاده نماید، یقیناً "بی‌دین" است و یا دست کم ضعف ایمان و اخلاق دارد. و آن که رسماً، علناً و عملاً بی‌دین است نیز که بی‌دین است، حالا اینجا گناه دین، دینداران و حکومت اسلامی چیست؟

ب - اگر نمازخوانی شراب نوشید، یا زنا کرد یا حتی حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به شهادت رساند، باید آنها را خارج از اسلام قلمداد نمود و یا اسلام را تخطئه کرد و دیگر نماز هم نخواند؟ این یک حقه است که بی‌دین‌ها در پوشش دین درآیند و فساد کنند، بعد دین و دینداری را محکوم کنند!

اگر ظالمی لباس قضاوت پوشید و یا سارقی لباس پلیس پوشید، قوه قضاییه و نیروی انتظامی را تخطئه و تعطیل می‌کنند، یا با حواس جمع و بصیرت و حضور سالم در میدان، آنها را شناسایی کرده و کنار می‌زنند؟

ج - دقت کنیم که اسلام، حکومت اسلامی، نظام اسلامی، جمهوری اسلامی، صاعقه نیست که تا اسمش آمد، همه چیز اسلامی شود، بلکه باید رسمش بیاید. پس یک حرکتی است به سمت "شدن". حالا در یک برهه‌ای با سرعت جلو می‌رود، در یک برهه‌ای از سرعت آن کاسته می‌شود و حتی ممکن است در برهه‌ای از صد متر که جلو رفته، بیست متر نیز عقب بیاید. این دیگر به خواست، اراده و بصیرت مردم نیز به همت و عملکرد آنان بستگی دارد.

د - رشوه دهنده، به دیوار یا رباط رشوه نمی‌دهد، به یک موجود فضایی به نام "مستول" رشوه نمی‌دهد، بلکه به یک انسانی رشوه می‌دهد که از خود ماست، پدر، پسر، عمو یا دایی خود ماست، همسایه خود ماست. رشوه گیرنده نیز از دیوار رشوه نمی‌گیرد، بلکه از به اصطلاح ارباب رجوعی رشوه می‌گیرد که برای راه افتادن کارش حاضر است رشوه دهد، او هم از خود ماست. لذا فرمود: "راشی و مراشی"، یعنی رشوه دهنده و گیرنده، هر دو در جهنم هستند.

ه - و اما افسردگی - هر چند که به طور کلی زندگی ماشینی، دور شدن از فرهنگ‌های دینی و ملی، به جنگ کشیدن تمام دنیا توسط آمریکا و انگلیس (صهیونیسم بین‌الملل)، بالتبع بحران اقتصادی سراسری و ... سبب افزایش میزان افسردگی در سرتاسر جهان شده است و آمار و ارقام نشان می‌دهد که این میزان در کشورهای پیشرفته و مرفه، به مراتب بیشتر است. اما به نظر می‌رسد واژه‌ی "افسردگی" و میزان آن در ایران، بیشتر از میزان واقعی‌اش، یک جوّ و تاکتیک در جنگ روانی و تبلیغاتی است. حتی اگر به یک آدم شاد و با نشاط و با انگیزه، مکرر و مستمر بگویید: "تو افسرده شده‌ای"، خود به خود افسرده می‌شود.

و - حالا اگر نوع نگاه تغییر یابد، نه این که خوش‌بینی بی‌دلیل و ساده‌انگاری باشد، بلکه سعی شود، نقاط ضعف و قوت - رشد یا رکود یا حتی عقب‌گرد و بررسی علل آن - میزان و تناسب ریزش و خیزش - میزان و تناسب انگیزه، شور، نشاط و امید، با ناامیدی و افسردگی و ... باهم دیده شود، نتیجه‌ی دیگری حاصل می‌گردد.

این نتیجه، در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی توده‌ی مردم، به خوبی دیده می‌شود، هر چند که مشکلات بسیار است و در خصوص حکومت اسلامی که سؤال شد، این انگیزه و نشاط و خوش بینی، خود را حضورهای جمعی، مثل انواع و اقسام انتخابات‌ها، جشن‌های ملی مانند 22 بهمن، تظاهرات انگیزه‌ای و اعتقادی و سیاسی مانند روز قدس، یا مراسم عبادی چون: شب‌های قدر یا اعتکاف نوجوانان و جوانان و ...، به خوبی نشان می‌دهد.

نکته:

دقت کنیم که در تمامی کشورها، مشکلات و نارضایتی‌ها و بحران‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و امنیتی وجود دارد. حتی گاهی مردمان نارضایتی خود را در قالب اعتراضات آرام یا نا آرام نشان می‌دهند، چنان چه حتی در کشورهای اروپایی (فرانسه، آلمان، ایتالیا، انگلیس و ...) و آمریکا، سالانه چندین تحصن، دست کشیدن از کار یا تظاهرات اصناف و اقشار صورت می‌گیرد و اغلب نیز به خشونت کشیده می‌شود. اما جالب است که در آن کشورها، نارضایتی از اوضاع حاکم، به مثابه‌ی نارضایتی از اصل نظام سیاسی آنها نمی‌باشد، اما نوبت به جمهوری اسلامی ایران که برسد، می‌گویند: پیاز گران شد، پس مردم نظام را نمی‌خواهند - بدحجابی زیاد شد، پس معلوم شد مردم اسلام را نمی‌خواهند - کلاهبرداری شد، پس کل نظام دیگر فاسد شده است و باید اساس و شاکله نظام متغیر گردد و ...! پس باید بصیر باشیم.



گوناگون - مهر 1393

اسلام - از سویی حکما و عالمان اسلام مطرح می‌شود که اسلام دین کاملی است و احکام آن از طرف خداست، اگر چنین است، چرا جنایت و فساد در جوامع اسلامی ریشه‌کن نشده است؟ خداوند انسان را کامل نمی‌شناخته که این احکام بازدارنده نیست؟

ایکس - شبه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: قطعاً اگر خودتان در این سؤال تأمل و تدبر نمایید، به پاسخ‌های متعددی دست می‌یابید.

اولین پاسخ این است که نوع بشر در خطاها، تخلفات، جهالت‌ها، ظلم‌ها و جنایات خود، حاضر است همه را محکوم کند، به غیر از خودش را! این همان خطای اصلی ابلیس بود که سعی دارد به انسان‌ها القا کند. شما به بخش آخر سؤال توجه کنید، اصلاً فرض نشده که شاید من (ما) نفهمیدیم، شاید ایمان نیاوردیم، شاید عمل نکردیم، شاید فقط سعی کردیم انکار یا حتی مسخره کنیم و...، بلکه بیان شده که قصور و تقصیر یا [العیاذ بالله] از خدا و شناخت او راجع به بندگانش است و یا از نقص احکامش، یعنی باز ایراد به علم خدا بر می‌گردد؟!

الف - اگر کسی خدا را قبول ندارد، نباید متوسل به این بهانه‌ها گردد، بلکه باید برای اثبات دلیل عقلی بطلبد و برای نفی و انکار نیز دلیل عقلی بیاورد. اما اگر کسی خدا را شناخته و قبول دارد (مسلمان یا غیر مسلمان)، چطور به علم او نسبت به مخلوقش شک می‌کند، ولی به این شک بی‌منطق خود، هیچ شکمی نمی‌کند؟!

ب - کمال اسلام را خداوند در کلام وحی و خاتم الانبیا صلوات الله علیه و آله در ابلاغ و تعلیم و معصومین علیهم السلام نیز در سیره علمی و علمی خود تبیین نموده‌اند؛ حکما و علما نیز از خود چیزی نگفت‌اند، بلکه همان بیان را دارند. اما، این ادعا مانند بسیاری از شعارها، بدون پشتوانه نیست. چرا که قرآن، نوح البلاغه، احادیث، علوم، احکام و... در اختیار همگان قرار دارد، بخوانند، مطالعه کنند، نقد نمایند و خلافش را ثابت کنند.

ج - دقت شود اگر مسلمان بگوید: اسلام خوب و کامل است - دموکرات بگوید: دموکراسی کامل است - لیبرال بگوید: لیبرالیسم آخر خط است، دیگری بگوید: حقوق بشر خوب است، آن یکی بگوید: صلح جهانی و پایدار خوب است و ...، اینها دلیل نمی شود که حتماً در جوامع بشری نیز محقق گردد. دقت شود که "خوب است در کتاب"، با "خوب است در ایمان و عمل" بسیار متفاوت است، لذا فرمود هم ایمان لازم است و هم عمل. با یک جلد قرآن ... زیر بغل گذاشتن، هیچ اتفاقی نمی افتد، چنان چه با درج و انتشار کتاب های فلسفی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی ... و تفسیر آنها هیچ اتفاقی نمی افتد.

د - چرا نمی آیم خودمان را، جوامع مورد نظرمون را، تاریخ را، بشریت را و راهی که گذشتگان رفته و ما (همه آدمیان و یا مسلمانان) را، به قرآن، آموزه های دینی و احکام الهی ارجاع دهیم و ببینیم که ضعف ها، نقصان ها، کاستی ها، عقب افتادگی ها، خطاها، ظلم ها، جنایت ها و تمامی بدبختی های جوامع اسلامی، به خاطر شناخت، علم، ایمان و عمل به قرآن و احکام الهی است، یا به خاطر نادانی ها، هوای نفس ها، دگمیت ها، بی بصیرتی ها، حرص ها و آزها، دنیا طلبی ها و ... که همه مغایر با توحید، اسلام، قرآن و آموزه های دینی است؟

*** -** چرا با خود نمی گوئیم: وقتی این معضلات و انحطاط بشری را می توان به دین نسبت داد، که بی دینان مبرای از آن باشند، نه این که در آنها هم باشد و یا حتی بیشتر باشد؟

*** -** چرا نباید به تاریخ گذشته و حال رجوع کنیم و بدون تعصب و پیش داوری مبتنی بر میل و هوای نفس (آن چه دوست داریم چنین باشد)، مطالعه کنیم و ببینیم آن چه بر سر جوامع مسلمان آمده است، ریشه در خود اسلام دارد یا در دشمنی ها و فتنه ها و جنایات دشمنان خدا، اسلام، قرآن و اهل بیت علیهم السلام از یک سو، و کم و کیف و چگونگی مسلمانی مردم از سوی دیگر؟!

*** -** چرا باید اسلام سفیانی، اسلام یهودی، اسلام معاویه ای، اسلام یزیدی، اسلام هارونی و مأمونی ... و اکنون اسلام انگلیسی و امریکایی، با انواع و اقسام حیلها و فتنه ها و البته متکی بر گرایش مردم جاهل و دنیا طلب، مقابل اسلام ناب محمدی، اسلام علوی، اسلام حسنی، اسلام حسینی ... و اسلام مهدوی صلوات الله علیهم اجمعین، و یا در یک جمله "اسلام ولایی" بایستند، همه صالحان را به قتلگاه بکشانند، و در آخر نیز گناه را به گردن خود اسلام، قرآن و احکام الهی بیاندازند تا مردم گمراه تر و بنده تر شوند؟!

*** -** پس، اسلام دین خداست، کامل است، جامع است، نجات بخش است، کمال آور است و به سعادت دنیوی و اخروی می رساند؛ اما به شرطی که مورد شناخت، ایمان و عمل قرار گیرد. وگرنه خوب است، ولی ما فایده نمی بریم. اگر ملتی سرمایه های زمینی و زیر زمینی، مثل آب فراوان، باران، زمین حاصلخیز، منابع نفت و طلا و ... داشت، اما خودش همی نکرد و استفاده نمود که نمی توان گفت ایراد در باران و نفت است.

گفت: گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟

نکته:

دیده و شنیده‌اید که وقتی دزد به خانه‌ای می‌رود و صاحبخانه و مردم می‌فهمند و با چوب و چماق به آن طرف می‌آیند، او خودش بیرون می‌آید و میان مردم می‌رود و فریاد می‌زند: "آی دزد، آی دزد"، بعد می‌گوید: دیدمش، این شکلی بود، از آن طرف رفت و ...

شیوه ابلیسی و شیطانی استکبار نیز همین است، خواه در مسائل زندگی شخصی و اجتماعی باشد، یا در سیاست، حکومت، امنیت و ...؛ آنان که ظلم و جنایت می‌کنند، خودشان هم فریاد دموکراسی و لیبرالیسم و حقوق بشر و مبارزه با تروریسم و امنیت جهانی می‌زنند و البته با انگشت اشاره، قرآن و اسلام را به عنوان مقصر نشان می‌دهند!

افضل عبادات - افضل به معنای بهترین و بالاترین است. ولی می‌بینیم که در یک مقوله مشخص، تعدد

مصادیق دارند، مثل عبادت: افضل العباده التفکر. افضل العبادة الزهادة. افضل العبادة العفاف. افضل

العبادة قول لاله الاالله و اکرامکان دارد در این مورد توضیح شود.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

هر چند معنای کلی "افضل" همان "زیادتی" است، اما زیادتی تعاریف و مصادیق گوناگونی دارد. به عنوان مثال از یک جنبه می‌توان گفت: هر آن چه خداوند متعال به مخلوقات و بندگانش اعطا کرده و می‌کند "افضل" است، چرا که نه او بدهکار کسی است و نه کسی از او طلبکار است و در مقابل او "حقی" دارد که مطالبه کند، پس همه چیز لطف، عنایت و فضل اوست. اما از جنبه‌ی دیگری می‌توان گفت: برتری شخص، نعمت یا چیزی نسبت به اشخاص و نعمات و چیزهای دیگر، "افضل" می‌باشد [که البته فضل را فقط خدا می‌دهد]. مثل این که فرمود: برخی از انبیا، نسبت به سایر انبیا، فضیلت‌هایی دارند. یعنی چیزی به این داده شد که به دیگری داده نشد، یا بیش از آن که به او داده شد، به این داده شد:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» (البقره، 253)

ترجمه: از این فرستادگان، برخی را (که ذکرشان گذشت) بر برخی برتری دادیم، از آنان کسی هست که خدا با وی سخن گفت (مانند موسی)، و برخی را چندین درجه بالا برد، (مانند پیامبران اولوا العزم) و عیسی بن مریم را دلایل

روشن (معجزات آشکار) عطا کردیم و او را با روح القدس تأیید نمودیم. و اگر خداوند اراده حتمی می کرد، کسانی که بعد آنها (از امت های آنان در طول تاریخ) آمدند پس از آنکه (آن همه) دلایل روشن به آنها رسید با هم نمی جنگیدند، ولی اختلاف کردند، پس برخی از آنان ایمان آوردند و برخی کافر شدند (و جنگ ها در جهان به راه انداختند). و حتماً اگر خدا می خواست نمی جنگیدند، و لکن خدا آنچه را اراده کند (مختار قرار دادن بندگان در عقاید و اعمال) انجام می دهد.

الف - پس کلمه "فضل خدا"، عمدتاً به دو معنا می باشد: 1- عطیه، احسان و رحمت الهی. 2- برتری.

ب - در مصادیق فضل یا افضل به معنای «برتری»، روایات بسیاری داریم. مثل این که مرد فضیلت هایی دارد که زن ندارد، زن فضیلت هایی دارد که مرد ندارد، برای جمع و جامعه فضیلت هایی هست که برای فرد نیست، مجاهدین نسبت به قاعدین (بی تحرک ها) افضل هستند و ...

ج - در مصادیق فضل یا افضل به معنای «رحمت، عطیه و احسان» نیز روایات بسیاری هست، چنان چه در دعاهای گوناگون از خدا مسئلت می نماییم: "خداوندا! به فضلت با من رفتار کن". چنان چه حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام در دعای عرفه، عرض می نماید:

«يَا مَنْ أَسْبَغَ النَّعْمَاءَ بِفَضْلِهِ يَا مَنْ أَعْطَى الْجَزِيلَ بِكَرَمِهِ»

ترجمه: ای که نعمت ها را به فضل خود فراوان گردانی، ای که عطایای شایان را به کرم خود بدهی

و سپس عرضه می دارد: "وَعَدْلُكَ مُهْلِكِي وَمِنْ كُلِّ عَدْلِكَ مَهْرِي - و عدل تو هلاک کننده ی من است و از تمام عدلت می گیریم". و نیز عرض می نمایند:

«اللَّهُمَّ أَقْلِنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مُنْجِحِينَ مُفْلِحِينَ مَبْرُورِينَ غَانِمِينَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ وَلَا تُخْلِنَا مِنْ رَحْمَتِكَ وَلَا تَحْرِمْنَا مَا نُؤْمَلُهُ مِنْ فَضْلِكَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ مُحْرَمِينَ وَلَا لِقَضَلٍ مَا نُؤْمَلُهُ مِنْ عَطَائِكَ قَانِطِينَ وَلَا تَرُدَّنَا خَائِبِينَ وَلَا مِنْ بَابِكَ مَطْرُودِينَ يَا أَجْوَدَ الْأَجْوَدِينَ وَأَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ»

ترجمه: بار الهی! برگردان (منقلب نما) در این هنگام؛ پیروزمند و رستگار و پذیرفته و بهره مند؛ و از ناامیدان قرارمان مده و از رحمتت دست خالیمان مفرما و محرومان مکن از آنچه از فضل تو آرزومندیم؛ و جزو محرومان رحمتت قرارمان مده و نه ناامیدمان کن از آن زیادی عطایت که آرزومندیم و ناکام بازمان مگردان و از درگاهت مطرود و رانده مان مکن؛ ای بخشنده ترین بخشنده ها و کرم ترین کرم ها.

د - پس اگر در موضوع واحدی مثل عبادت، فرمود: افضل عبادات تفکر است - زهد است - عفاف است - گفتن لا اله الا الله است و ... اولاً باید دقت نمود که دامنه ی عبادت بسیار گسترده است، و تمامی وجود و نیات قلبی، تفکرات و اعمال شخصی و اجتماعی را در شامل می گردد. لذا افضل عبادت در تعقل، تفکر است، در

خودسازی زهد است، در ذکر تهلل است و ... - ثانیاً این افضل یعنی بیشترین زیادتی و عطایی که شده، یا بیشترین نصیبی که از آن فضل و احسان و عطا می‌توان برد. ثالثاً: افضل گاه به معنای «از» می‌آید. مثل این که گفته شود: از بالاترین (افضل) عبادت‌ها، نماز، روزه، تلاوت قرآن، زهد، نیکی به پدر و مادر ... و انتظار فرج است.

امام مهدی علیه‌السلام - شبکه "کلمه"، علیه امام زمان شیعیان، مستند به بحارالانوار روایاتی نقل کرد دال بر کشتن، قتل عام، گردن زدن، توبه نپذیرفتن و ...، پاسخ چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

بهترین پاسخ این است که "شبکه کلمه (ی) وهابی"، علیه امام زمان علیه السلام حرف زده است و طبعاً از یک فرقه‌ی انگلیس بنیاد، فراماسون، ضد اسلام (اعم از شیعه و سنی) و مأمور به ترویج اسلام‌زدایی و اسلام‌هراسی [در تقویری و عملی]، انتظار دیگری نمی‌رود.

وهابیت [پس از اتحادی که انگلیس بین عبدالوهاب و نیروهایش با حکومت آل سعود ایجاد کرد]، حضور خود را با حمله به مردم شیعه و سنی در سرزمین حجاز (عربستان سعودی)، قتل عام، تجاوز، غارت اموال مردم، تخریب حرم‌ها و حتی قصد تخریب کعبه معظمه آغاز کرد و اکنون هم همان سیاست و تاکتیک را دارد. هم چنان از امریکا و انگلیس فرمان می‌برد، در خدمت اسرائیل است و با گروهک‌های تروریستی به نام‌های القاعده، طالبان، سپاه صحابه، سلفی، تکفیری، داعش و ... (که همه یک سازمان هستند)، همان کارها را می‌کند. البته بدیهی است که خروجی اسلام معاویة‌ای، اسلام یزیدی دیروز و اسلام انگلیسی و امریکایی امروز، چیزی جز همین وهابی‌ها، داعشی‌ها و عملکردشان نمی‌باشد که در ادوار مختلف تاریخی تکرار شده است.

از این رو، وهابی اصلاً اجازه ندارند که راجع به "اسلام" و مذاهب مختلفش حرف بزنند، آنها باید به همان حمایت از داعشی‌ها و قتل عام مسلمانان و نیز صدور حکم "جهاد نکاح" و حلال کردن خواهر و مادر خود و نوامیس دیگران به تروریست‌ها مشغول باشند. آیا "کلمه" ای علیه امریکا، انگلیس و اسرائیل از این "کلمه" شنیده‌اید؟!

الف - حقیقت و اعتقاد به مهدویت، اختصاص به تشیع ندارد که گفته شود "امام زمان شیعیان"، بلکه اعتقاد راسخ تمامی مسلمانان در تمامی مذاهب می‌باشد؛ هر چند که در خصوص شخص حضرت امام مهدی علیه‌السلام و نسب او، اختلاف نظر دارند. آنها می‌گویند: "روزی به دنیا خواهد آمد"؛ اما در مهدویت، قیام، انقلاب، حکومت جهانی و ... همه مشترک هستند.

- ب -** بدیهی است که حضرت مهدی علیه السلام، برای برپایی با رونق‌تر حوزه‌های علمیه، یا دعای کمیل و ... ظهور نمی‌نمایند، بلکه برای برپایی "حکومت عدل جهانی" ظهور می‌کنند؛ پس قرار نیست که پس از ظهور، دسته گل و شیرینی و حلوا خیرات کنند. بلکه یک انقلاب جهانی را هدایت و امامت می‌نمایند.
- ج -** اگر حکومت‌های جابر و مستکبر و کافر بر جهان حاکم نباشند، اگر مردمان به استعمار و استثمار و بندگی سنی و مدرن کشیده نشده باشند، اگر اندیشه‌های شیطانی حاکم بر نظام سلطه نباشد و ظلم سراسر جهان را فرانگرفته باشد که حتی "غیبت" نخواهد بود، تا "ظهور" برسد. پس ایشان برای ریشه‌کشی نظام‌های مبتنی بر کفر و ظلم قیام می‌کنند. بدیهی است که این "قیام" است، نه مذاکرات در شورای امنیت یا مجمع عمومی سازمان ملل، با حاکمیت نظام سلطه، که چند امتیاز ناقابل بدهند و سپس به همان هم عمل نکنند.
- د -** متقابلاً نظام‌های استکباری و جلاد حاکم بر جهان نیز به محض ظهور ایشان "اشهد ان لا اله الا الله و محمد رسول الله صلوات الله علیه و آله" نخواهند گفت و حکومت را دو دستی به اضافه کلید طلایی کشورها و شهرها به ایشان تقدیم خواهند کرد، بلکه به شدت مقابله می‌کنند و بدتر و شدیدتر از دیروز و امروز، لشکر کشی کرده و جهان را درگیر جنگ خواهند کرد.
- ه -** اما مردم، از مسلمان و غیر مسلمان و حتی کفار مستضعف، گروه گروه به ایشان خواهند پیوست « **وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا** - و مردمان را ببینی که گروه گروه در دین خدا در آیند؛ که اگر غیر از این باشد که "قیام و انقلاب و سپس حکومت جهانی"، معنایی ندارد و محقق نمی‌گردد. بدیهی است که اگر یک عده نگریدند و هم چنان خواستند بر مردم ظلم کنند و مقابله کردند، جنگ‌ها رخ خواهد داد و قرار نیست که همیشه کفار و ظالمان پیروز این جنگ‌ها باشند و حسینیان و مظلومان جهان را به قتلگاه بکشند.
- و -** تمام احادیث صحیحی که در خصوص قیام و سپس حکومت جهانی ایشان بیان شده است، همه تفسیر، تشریح و تأویل آیات متعدد قرآن کریم و به ویژه آیه ذیل می‌باشد.
- «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (التور، 55)
- ترجمه:** خداوند به کسانی از شما (مسلمانان) که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که قطعاً آنها را در روی زمین جانشین (خود) کند و حکومت بخشد همان گونه که کسانی را که پیش از آنها بودند (مانند مؤمنان قوم نوح و قوم هود و صالح و قوم یونس) جانشین ساخت، و حتماً آن دینی را که برای آنها پسندیده است (دین اسلام) برای آنها مستقر و استوار سازد، و بی‌تردید حال آنها را پس از بیم و ترس به امن و ایمنی تبدیل نماید

به طوری که تنها مرا بپرستند و چیزی را شریک من قرار ندهند. و هر که پس از این (نعمت بزرگ) کفران ورزد، چنین کسانی به حقیقت نافرمانند.

ز- بر اساس آیه فوق، حکومت در اختیار مؤمنین خواهد بود و نه امپریالیست‌ها، ماسونی‌ها، صهیونیست‌ها، وهاب‌ها... و بدیهی است که استقرار حکومت اسلامی در زمین - تبدیل ترس و وحشت عمومی به امنیت عمومی در تمامی عرصه‌ها و شئون زندگی فردی و اجتماعی بشر در سرتاسر گیتی و بالاخره از بین بردن قدرت مظاهر شرک در جهان، باگفتمان، لبخند و خیر گل و شیرینی محقق نمی‌گردد. باید دقت شود که بسیار تفاوت است بین "دوران قیام و انقلاب" و "دوران حکومت".

حدیث:

*- امام رضا علیه السلام: خداوند متعال توسط حضرت مهدی (عج) زمین را از هر ستمی پاک خواهد ساخت. ... آن حضرت وقتی قیام کردند میزان عدل و داد را در میان مردم مستقر می‌نماید و به گونه‌ای به کارها رسیدگی می‌کند که احادی جرات تعدی و ظلم به دیگری را نخواهد کرد. (کمال الدین، ج 2، ص 372)

*- امام باقر علیه السلام: حضرت مهدی (عج) اموال را در میان مردم چنان مساوی قسمت خواهند کرد که دیگر نیازمندی یافت نخواهد شد که به او زکات بدهند. (بحارالانوار، ج 52، ص 390)

*- در زمان حکومت حضرت مهدی (عج)، در روی زمین هیچ ویرانی نخواهد ماند که آباد نشود... (کمال الدین، ج 1، ص 331)

*- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: علم و دانش بیست و هفت حرف (شاخه و مرتبه) است و تمام آنچه که انبیاء الهی برای مردم آورده‌اند، تنها دو حرف از آن بیست و هفت حرف است. اما موقعی که قائم ما قیام کنند، بیست و پنج حرف دیگر را نیز برای مردم به ارمغان خواهند آورد. (بحارالانوار، ج 52، ص 336)

به جلسات هفتگی هیئت می‌روم. اما چرا فقط امام حسین (ع)...؟ این شبهه برایم وجود دارد که چرا امام حسین و یارانش را از بقیه معصومین جدا می‌کنیم، مگر ما تک امامی هستیم که فقط به آن پردازیم؟ تو رو به خدا جوابم رو بفرمائید که خیلی منو از مراسمات مذهبی دل سرد کرده.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

دلایلی ندارد که هر هفته به هیئت بروید، اگر چه خوب است. منتهی قبل از رفتن به هیئت، مسجد، مراسم و ... باید دقت کنید که اصلاً چرا می‌روید؟ هدف چیست؟ مقصد و مقصود کدام است و چه باید به دست بیاورید؟ اگر به این مهمات توجه شود، پاسخ را خود می‌یابید.

- الف -** شما به هیئت عزاداری امام حسین علیه السلام می‌روید که ممکن است در یک دهه، دو دهه، ماهانه، هفتگی یا حتی روزانه برگزار شود. خب، موضوع آن هیئت همین است و دلیلی نیست بانی یا بانایانی که برای موضوعی مراسم می‌گیرند، حتماً از موضوع خارج شوند. ممکن است برخی هر ماه، هر هفته یا هر شب، برای حضرات دیگر، چون سیده النساء العالمین فاطمه زهراء، یا امام حسن، یا امام رضا یا امام جواد یا امام زمان علیهم السلام هیئت یا مراسم برگزار نمایند. هیئتی در غرب تهران، به نام "امام حسن مجتبی علیه السلام" می‌شناسم که در هر جلسه یاد ایشان را گرامی می‌دارند و حتی در روز عاشورا نیز به مصیبت‌های ایشان اشاره می‌کنند.
- ب -** بله، درست می‌فرمایید، هیئت‌های عزاداری ایشان بیشتر است و در هر مجلس دیگری نیز یاد ایشان گرامی داشته می‌شود، اما اگر علاقه و اهتمام به برگزاری هیئات عزاداری یا زیارت عاشورا و ...، برای ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام بیشتر باشد، هیچ دلیلی ندارد که گفته شود: "مگر ما تک امامی هستیم؟!، خیر، تک امامی نیستیم، شیعه اثنی عشری (12 امامی) هستیم، همه را به امامت قبول داریم، به تمامی چهارده معصوم معرفت و عشق می‌ورزیم، و البته توجه، عشق، علاقه، انگیزه و فرهنگ، به برپایی مراسم ایشان بیشتر است.
- ج -** لازم به ذکر است که توجه اذهان عمومی شیعیان به فاجعه‌ی اسف‌بار کربلا و نیز ذکر مصیبت‌ها و برگزاری مراسم یادبود برای شهدای عاشورا، و یا به قول مطروحه در سؤال، حتی گریز در هر مصیبت دیگری به صحرائ کربلا، ریشه در توصیه‌ها و تذکرات خود اهل بیت علیهم‌السلام دارد.
- جمله‌ی معروف «**لا یوم کیومک یا ابا عبدالله**» - هیچ روزی، مثل روز تو نیست، یا ابا عبدالله» را، هم حضرت امیرالمؤمنین فرمودند و هم امام حسن مجتبی علیهما السلام. جمله «**لا یوم کیوم الحسین**» - هیچ روزی مثل روز حسین نیست» از امام سجاد علیه‌السلام است - زیارت عاشورا و توصیه به خواندن مستمر آن، از امام باقر علیه‌السلام است. زیارت ناحیه مقدسه، از امام زمان علیه‌السلام می‌باشد و البته زیارات مأثوره، در خصوص سایر ائمه (ع) نیز وجود دارد که هیچ کدام مثل این دو زیارت نمی‌باشند. پس [به ویژه شیعیان 12 امامی]، در این امر به امامان خود تاسی می‌کنند.
- د -** هر یازده امام معصوم علیهم‌السلام ترور شدند، حتی امام حسین سلام الله علیه. اما علل و نحوه‌ی ترور ایشان متفاوت بود. حکومت یزیدی بود - مردم عراق (کوفه) از ایشان دعوت کردند - بیعت شکستند - برای کمی چرب و شیرین دنیا کمر به قتل امام بستند - یک تروریست [ولو به فرمان حکومتی یا حزبی] این جنایت را نکرد، بلکه بزرگان قوم، رجال مذهبی و سیاسی و بسیاری از مردم مشارکت کردند.
- پس این واقعه "درس"ها و "عبرت"های جامع‌تر و بیشتری نسبت به بقیه ترورها دارد، لذا اهل بیت (ع) خودشان توصیه نمودند که کربلا را همیشه و در همه جا زنده و پویا نگهدارید.

ه - همیشه می‌شود "اثر" یک اعتقاد یا یک عبادت واقعی یا یک فرهنگ را از موضع‌گیری یا انفعال دشمنان آن بیشتر شناخت. در تمامی ادوار تاریخی و به ویژه امروز، کسی زیاد حساس نیست که عده‌ای برای ترور امام باقر یا امام صادق علیهماالسلام به دست عمال حکومتی، مراسم عزاداری برپا کنند، اما از رواج اندیشه و فقه آنها زجر می‌کشند.

ولی در خصوص امام حسین علیه‌السلام و عزاداری برای ایشان، هجمه‌ی گسترده‌ای دارند؛ چرا؟ چون یک نهضت است - یک قیام است - یک انقلاب است - هیئات منّ الذّلة است - پیروزی خون بر شمشیر است - آشکار شدن تمام ماهیت اسلام یزیدی و اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله است و این دو خط، هم چنان در طول تاریخ سریان و جریان دارند. پس دوست ندارند، مردم امام حسینی باشند.

نکته‌ای قابل توجه و تأمل:

در یک نگاه ساده به ماجرای ترور سایر امامان، یک "قاتل" دیده می‌شود و یک "مقتول". قاتل یک جانی است که به تحریک ظالمی، امام معصوم را به شهادت رسانده است. حال اگر کسی نگاه عمیق‌تر و تحلیلی داشته باشد نیز به این می‌رسد که دستگاه حاکم جبار، وجود مبارک امام را تاب نیاورد و نقشه قتل او را اجرایی کرد. اما در نگاه هر چند ساده (چه رسد به عمیق و تحلیلی) به واقعه کربلا، قضیه کاملاً فرق می‌کند. هر دو جناح، تمامی اعتقادات، باورها، امکانات و نیروهای خود را به میدان آورده‌اند و مقابل چشم مردم قرار دادند. مردم چه عالم باشند یا عوام - ساده و سطحی نگر باشند یا بصیر - اهل مطالعه و تعمق و تحلیل باشند یا نباشند، ولایت پذیر باشند یا نباشند و ...، حق، حقیقت و حقانیت برای‌شان مشهود می‌شود.

جناح باطل: در این جناح فقط یزید یا عمر سعد نقش‌آفرینی نکردند. بلکه رجل سیاسی - علمای درباری یا نان به نرخ روز خور نیز نقش‌آفرینی کردند - فرماندهان نظامی خودنمایی کردند - منافقین نقاب از چهره برداشتند و عمق کینه خود را نشان دادند - ساکتین در مدینه و مکه ماندند و آن به سرشان آمد که می‌دانیم - بزرگان بی‌بصیرت زمینه‌سازی کردند - سازش‌کاران و به اصطلاح صلح‌جویان، در نهایت دست به شمشیر بردند - مردم عوام و مسلمانان بی‌ولایت نیز به رغم نماز و روزه و حجاب و حج و تلاوت قرآن و ...، حتی به جسد نیمه‌جان و بی‌جان ایشان و سایر شهداء ضربه می‌زدند تا به بهشت بروند! (مثل هواداران عوام سلفی، تکفیری، داعش و ... در امروز).

جناح حق: در این جناح نیز فقط امام معصوم قرار نداشت که در محراب، یا خانه، یا زندان و یا حتی داخل قصر، به ضرب شمشیر و یا زهر سم، به شهادت برسد. بلکه درس ولایت‌پذیری، امام‌شناسی و اسلام‌ناب بود و برای هر قشری، الگویی داشت.

این نحضت "زینب کبرا" را برای تمامی زنان مسلمان داشت که عقیده بود، مفسر قرآن کریم بود، دختری از پدر و مادر معصوم بود، در عرصه حضور سیاسی و اجتماعی، مدافع چهار امام بود و غافله سالار کربلائیان. در این نحضت، ابوالفضل العباس بود، پدر علم و دانش و تفسیر قرآن، علمدار و مظهر بصیرت و وفاداری، غیور و امام شناس بود و الگویی برای همهی مردان و زنان عالم. الگویی برای نوجوانان داشت، چون حضرات عبدالله و قاسم - الگویی برای جوانان داشت، چون حضرت علی اکبر - الگویی برای خانواده شهداء مجروحین و اسراء داشت، چون حضرات رقیه، سکینه و سایر اسراء - الگویی برای تداوم مبارزه در رکاب امام زنده داشت، چون ماجراهای بارگاه یزید ... و حتی الگوهای برای خطاکاران و تائبان و پشیمانان داشت، چون حرّ و پسرانش و ...، تا هر خطاکار یا جاهلی بداند که می تواند سریعاً برگردد و حتی به عرش اعلی برسد.

پس درس ها و عبرت های عاشورا، با مصیبت های وارده بر سایر معصومین علیهم السلام، از هر حیث متفاوت است. تبلور کامل حق و باطل و رویایی آنها با یک دیگر، و نمایش همه اسلام و همه کفر در یک نیم روز است، با تمامی الگوهایش. از این رو نسبت به دلدادگی مسلمانان، به ویژه شیعیان و بالخصوص ایرانیان به امام حسین علیه السلام و زنده نگه داشتن قائله کربلا، نگران، هراسناک و متنفر هستند.

جبر - استادی داشتیم که می گفت: امام علی باید شهید می شد؛ حالا اگر ابن ملجم این کار رو انجام نمی داد، شخص دیگری این کار را می کرد و مثل اینه که ما هم اینجا بگیریم امام جواد باید به دست همسرش مسموم می شد، حالا این زن این کار رو نمی کرد به شخص دیگه این کار رو انجام می داد.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

متأسفانه استاد محترم سخت اشتباه نموده اند. چه کسی گفته که امام علی، یا امام حسین، یا امام جواد و ... علیهم السلام، حتماً و در هر شرایطی باید شهید می شدند؟! آنها که امامان را ترور کرده و به شهادت رساندند، برای تبرئه ی خود در اذهان عمومی گفتند: لابد باید کشته می شدند. به همان استاد بفرمایید: اگر من یک سیلی محکم به صورت شما بزنم، باز هم می گوئید: باید این سیلی را می خوردم و اگر او نمی زند، لابد دیگری می زد، پس بی تقصیر است؟! یا فقط نسبت به ترور ائمه اطهار (ع) قائل به جبر هستید و می گوئید: "باید کشته می شدند".

به استاد بفرمایید: اگر قائل به "جبر محض" هستید، چرا سعی دارید سر کلاس با این حرف‌ها، رخنه در ایمان دانشجویان کنید. بالاخره اعتقادات شما "جبر" است و اعتقادات مخاطبین شما نیز "جبر" است و بر اساس قاعده‌ی جبر، شما نمی‌توانید تأثیری در آنها بگذارید.

*** - حکمت وجود و گسیل انبیا و اوصیای الهی به سوی مردم، نزول وحی به آنها و ...، برای این نبوده که "شهید" شوند. بلکه برای این بوده که مردم را تزکیه کنند - آیات را تلاوت نمایند - نشانه‌های هدایت را بنمایانند و به آنان علم و حکمت بیاموزند - بهترین الگو "اسوة حسنة" و امام، پیشوا و جلودار انسان باشند - تا انسان با اطاعت و تبعیت از آنان، در صراط مستقیم گام بردارد، هدایت شود و رشد کند. پس، این که گفته شود: "امام علی، یا امام حسین، یا امام حسین ...، باید شهید (یا به تعبیر استاد کشته) می‌شدند"، کاملاً غلط است.**

الف - اتفاقاً حقیقت درست برعکس است، یعنی "نباید کشته می‌شدند"، بلکه باید "اطاعت و تبعیت" می‌شدند و چون به جای اطاعت کشته شدند، ظلم واقع شد.

در هیچ کجای قرآن کریم نیامده که ما رسولان را برای کشته شدن گسیل داشته‌ایم، بلکه مکرر فرموده است که برای اطاعت و تبعیت فرستاده‌ایم. چنان چه فرمود: « وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ... - و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق (فرمان و اذن) الهی از او اطاعت کنند / النساء، 64»

ب - اما، دقت نماییم تمامی پدیده‌ها، تعاملات و حوادث عالم، بر اساس قاعده‌ی "علت و معلول" است. بله، اصل قاعده‌ی "علت" جبر است، چون ما وضع نکرده‌ایم و در اختیار ما نیست و ما نمی‌توانیم آن را از نظام هستی حذف کنیم، اما همیشه "علت شدن" یا فراهم نمودن علل، برای پیدایش معلول که جبری نیست که نفی "اراده و اختیار" باشد. حرارت "علت" است برای جوش آمدن آب. اما اگر شما آب جوش خواستید (معلول) - با اختیار و اراده آن را در معرض حرارت قرار می‌دهید.

به عنوان مثالی دیگر: نخوردن، علت می‌شود برای پیدایش معلولی که آن را گرسنگی می‌نامیم، اما من مختار هستم که بخورم یا نخورم. منتهی اگر نخوردم، چون "علت" فراهم شده، معلول ن می‌شود جبراً پدید می‌آید، یعنی گرسنه خواهم شد. یا مثلاً سقوط از بلندی "علت" است برای مرگ یا دست کم ضربه‌ی مغزی، اما هر سقوطی جبری نیست، یکی می‌افتد و یکی دیگر خودش را [با اختیار] از بلندی پرت می‌کند (علت) و می‌میرد (معلول).

ج - هدایت نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد. اگر عده‌ای کافر، مشرک و منافق نمی‌شدند، ایمان می‌آوردند و از پیامبر اعظم و امامان علیهم‌السلام تبعیت می‌کردند، نتیجه و معلول جبری‌اش، هدایت، رشد، سعادت، امنیت و رفاه جامعه‌ی بشری بود و هر امامی همان کاری را می‌کرد که برای ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام شنیده و انتظارش را داریم. یعنی حکومت جهانی و عدل‌گستر، بیداری عقول و امنیت، رفاه و بهشت زمینی.

اما اگر عده‌ای با اراده و اختیار خود، کافر - مشرک - منافق - جانی - فاسد و فاسق شدند و مردم نیز با بی‌بصیرتی و دنیا طلبی خود را فریب دادند، به معاویه و یزید زمان خود "امیرالمؤمنین" گفتند و [العیاذ بالله] امام حسن علیه السلام را "ذلیل کننده مؤمنان" و امام حسین علیه السلام را "خارج شده از دین" خواندند، دین را تهمین و بی‌دینی جهالت‌آمیز خود را تمدن و مدرنیته خواندند، مال حرام خوردند، آخرت خود را به چرب و شیرین اندک دنیا فروختند، همه "علل" خودخواسته و اختیاری است که معلول آن، به شهادت رسیدن امامان یا صالحان امت، به دست فساد و ظالمین می‌باشد و همین خود علت می‌شود برای محرومیت بشر از پیشوا و رهبری عادل و بالتبع ذلت و خواری و بدبختی و جهالت و هلاکت. و البته این شهادت‌ها نیز "علت" می‌شود برای "معلولی" که آن را احیای اسلام، حفظ اسلام، تبیین و جدا کردن خط اسلام یزیدی یا امریکایی، از اسلام ناب محمدی (ص) یا اسلام حسنی و حسینی (ع) می‌نامیم. و همین تمایز و جدایی، خودش علت می‌شود برای هدایت ارادی عده‌ای و نیز انحراف ارادی عده‌ای دیگر.

د - ایجاب و ضرورت شهادت اهل بیت علیهم‌السلام برای احیا، حفظ و نشر اسلام ناب، خود معلول انحراف اختیاری و ارادی بود، لذا هیچ ضرورت و اجباری وجود نداشت که خائن خیانت کند و یا قاتل ایشان را ترور کند و مانند یزید بگوید: "لابد خواست و اراده‌ی الهی بوده است و من بی‌گناهم". خیر، بلکه اگر آنها این جنایت را نمی‌کردند، دیگران مثل آنها نیز با اختیار خود، ابا می‌کردند، اگر به جای پیروی هوای نفس خود و شیاطین انس و جن، از آنها اطاعت و تبعیت می‌کردند، امامان به شهادت نمی‌رسیدند و بشر این چنین ذلیل و گرفتار جهل و جنایات مستکبرین و ظالمین نمی‌گردید.

ازدواج‌های معصومین با خائنین یا قاتلین خود:

سؤال اصلی در خصوص ازدواج‌های معصومین با خائنین و قاتلین خود بود. شرح داده شد که همه ازدواج‌ها، بر اساس عشق و عاشقی و انتخاب ارادی احسن نمی‌باشد، حتی در میان ما نیز چنین است. پس گاهی ازدواج با فرد خاص، به خاطر اهداف دیگری صورت می‌پذیرد. ندیدید برخی به خاطر قومیت، خویشاوندی، ارث، تابعیت کشور ثالث و ... ازدواج می‌کنند؟

پس ازدواج یک حکیم، همیشه حکیمانه است. به عنوان مثال: در قدیم رسم بود که اقوام، نه تنها با داماد وارد جنگ نمی‌شدند، بلکه او را مورد حمایت قرار می‌دادند و اگر شخص بزرگ و صاحب‌نامی بود، به او می‌پیوستند. برخی از ازدواج‌های پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و نیز ازدواج امام حسن علیه السلام، چنین بود. گاهی ازدواج، حکمتی چون تولد امام معصوم یا شخصیت‌های بزرگی [چون فاطمه زهراء، ائمه اطهار، زینب کبری، حضرت ابوالفضل و ... علیهم‌السلام] دارد. پس انتخاب زوجه، چه به امر مستقیم خدا باشد و چه خدا به شخص واگذار کرده باشد، با همین حکمت صورت می‌پذیرفت.

گاهی ازدواج بر اساس یک جبر است. مثل ازدواج اجباری امام جواد علیه السلام با دختر مأمون لعنة الله علیه، که قاتلش شد. خب حضرت امام (ع) به خاطر شرایطی که از سوی مأمون و مردم بی بصیرت ایجاد شده بود (علت) و اهدایی که برای حفظ، احیا و نشر اسلام و ماندن برای آمدن و حفظ امام بعدی داشتند، باید تن به این ازدواج می دادند، اگر چه می دانستند عاقبت مقتول او می شوند.

اما اینها سبب نمی شود که قاتل "مجبور و معاف" باشد و تبرئه گردد. خیر، بلکه اگر اراده ی قتل نمی کرد، سرنوشت خودش و جامعه نیز تغییر می یافت.

*- دقت شود که همه امور جبری نیست، به ویژه در تقریر سرنوشتها. منتهی وقتی انسان اراده و اختیاری کرد و انتخابی نمود، نتیجه و معلولش جبری می شود.

حجاب - در برخی سایتها و شبکه های ماهواره ای مطرح می شود که اسلام، دین مقتضیات است و مثلاً در ابتدای اسلام حجاب اقتضا می کرده، ولی اکنون بنا به تغییرات فرهنگی و ... ، نیازی نیست و باید آزاد بود. بر اساس عقل خود می توانیم این مسائل و مقتضیات را تشخیص دهیم. می خواستم لطف کنید و پاسخ این شبهه را بفرمایید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

حالا این جمله «اسلام دین مقتضیات است» برای تبلیغ، تعریف و دفاع از اسلام گفتند یا برای سوء استفاده؟! بر اساس همین تغییرات فرهنگی، مانند عصر فرعون، به جای "الله جلّ جلاله"، فرعون زمان را بندگی می کنند، حال می شود گفت: مقتضیات زمان است و پرستش خدا مال آن موقع بوده و اکنون باید طاغوت را پرستید؟ البته که دین حق و الهی، دین جهان شمول، دین ابدی، دین جامع و کامل، دینی روشن، پویا و مبرای از دگمیت است. پس به مقتضیات زمان، توجه کافی دارد. اگر "دین" منطبق با مقتضیات زمان نباشد که قابل اعتماد، تکیه، پیروی و اجرا نمی باشد.

الف - اما این مقتضیات را چه کسی تشخیص می دهد؟ فقه و فقهات، یا امریکا و انگلیس و اهل فسق و فساد؟!

ب - مقتضیات در کدام چارچوب لحاظ می گردد؟ در چارچوب اصول و فروع دین، یا در چارچوب پیروی از هوای نفس و فتنه و فساد و انحراف؟

ج - در دین اسلام و احکام شریعت، برای لحاظ کردن و انطباق احکام با مقتضیات زمان نیز احکامی بیان شده و یا رها شده است تا هر کس هر کاری که می خواهد بکند و اسمش را بگذارد "مقتضیات زمان"؟

د - چطور شد از دین منطبق با مقتضیات زمان، با این عقل درخشان خود، نفهمیدند که اقتضای زمان ما بیش از هر زمان دیگری، اصلاح ذات، اخلاق، امنیت روانی، عفت، وفاداری، وحدت مسلمین، خودداری از ایجاد تفرقه، پرهیز از تحریف دین، مقابله با دشمنان اسلام و مسلمین و ... است و فقط فهمیدند که حجاب برای آن موقع بوده و اکنون باید آزاد (بدحجاب یا بی حجاب) بود؟ عقل شان چگونه حکم می کند؟!

نکته:

*** -** گفتند: "ما با عقل خودمان می توانیم تشخیص دهیم!" اما "عقل" نیز تعریف دارد. باید ثابت شود که تشخیص عقلانی است، نه این که هر کس هر کاری که نفسش فرمان داد بکند و نامش را تشخیص "عقل خودمان" بگذارد. عقل نیز مبتنی بر "علم" حکم می دهد. وقتی کسی نه اسلام را می شناسد - نه به احکام ضروری و حلال و حرام و ... آگاهی دارد - نه زمان و مقتضیاتش را می شناسد و نه اساساً تقیدی دارد، چگونه می تواند به نام دین، به نام اسلام، به نام احکام حکم دهد و نامش را "تشخیص عقلی" بگذارد؟! *** -** همه ی انحرافات اساسی در اندیشه و عمل مسلمانان از همان جا شروع شد که گفتند: "خودمان تشخیص می دهیم". تازه وضع آنان بهتر بود، چرا که نگفتند فقط "عقل خودمان"، بلکه یک کتابی هم در دست گرفتند و گفتند: "حسبنا کتاب الله"، این کتاب خود در دست ماست و برای ما کافی است و با عقل خودمان، تشخیص می دهیم.

*** -** "عقل" برای شناخت و تشخیص است، نه برای "خودگرایی و نفس پرستی". اگر کسی عقل داشته باشد، می فهمد که کتاب بدون معلم، راه بدون راهبر، رهبری بدون علم، حرکت در صراط مستقیم، بدون شناخت آن و پیروی از امام و جلودار آن ممکن نیست.

*** -** حال کدام عقلی تشخیص داده است که شخصیت، هویت، اصالت، حیا، عفت، سلامت شخص و جامعه، امنیت و ...، مقتضیات آن زمان بوده است و اقتضای عقلی این زمان، بدحجابی، خودزنی زنان، تقلید از فرهنگ جاهلیت آن روز و فرهنگ منحط امروز، بی حیایی و مساعد نمودن زمینه های فسق، فساد، فحشاء، ناامنی، استثمار زن و ... در عرصه های گوناگون است؟!!

*** -** چرا "عقل" آنان هیچ گاه حکم نمی کند که باید ادعای الوهیت و ربوبیت متکبرانه و جاهلانه را کنار گذاشت و اوامر پروردگار عالم را اطاعت نمود؟

*** -** چرا "عقل" آنها، همیشه مطابق میل و گرایشات نفس حیوانی و نیز منافع طواغیت درون و برون حکم می کند؟ چرا عقل تشخیص دهنده ی آنها، همیشه متأسی به عقل فرعون های زمان است؟

حدیث:

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: "عقل چیست؟"، فرمودند: آن چه شما را به طرف خدا ببرد. (بدیهی است که عقل پیامبر درون است و موجب رشد به سوی کمال و در نهایت تقرب به کمال محض می‌گردد)، پرسیدند: پس آن چه معاویه داشت چه بود؟ (چون او مشهور به نقشه و سیاست بود)، فرمودند: «آن عقل نیست، بلکه شطینت و ادای عقل است». (اصول کافی، جلد 1، کتاب عقل و جهل).

حجاب - می‌گویند: اگر از کودکی در محیط آزاد رشد کنند در آینده با دیدن زنان بی حجاب تحریک نمی‌شوند و نگاه جنسی به زن را دین به وجود آورده است. همچنین می‌گویند هنر این است که اگر زنی بی حجاب بود خود افراد به خودشان اجازه ندهند مزاحم او بشوند و به او نگاه جنسی داشته باشند و نباید برای اینکه مردها بتوانند خود را کنترل کنند زن را محدود کرد.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

نگاه جنسی مرد به زن و زن به مرد را خداوند متعال در خلقت به وجود آورده است و در دین نیز احکام سلامت این جاذبه را بیان نموده است.

خلاصه برای این که از سویی زن را وادار به خودزنی کنند تا زیبایی‌ها و جاذبه‌های جنسی‌اش در کوچه و خیابان و محل کار به صورت رایگان در معرض دید مردمان بوهوس قرار دهند، و از سویی دیگر فساد را ترویج کنند، همه چیز می‌گویند. هر چند که خودشان هم قبول نداشته باشند.

الف - اگر "چنان چه کودک در محیط آزاد رشد کند، در آینده با دیدن زنان بدحجاب تحریک نمی‌شود" که ظلم به آن کودک و به بالتبع جامعه مردان و زنان است. چرا که سبب بیماری او شده‌اند. سلامتی در این است که مرد با دیدن بدن زن و جاذبه‌های جنسی زن تحریک شود و اگر کسی تحریک نمی‌شود، (مسئله دین یا بی‌دینی نیست، بلکه) حتماً باید به پزشک مراجعه کند.

پس اگر استدلال این است، باید از زنان بخواهند تا به شدت حجاب خود را رعایت کنند تا مبادا مردان از همان کودکی از مردی بیافتند و در سنین بلوغ و بعد از آن نیز با دیدن بدن زن تحریک نشوند.

ب - آیا در آمریکا و اروپا که کودکان از همان سنین کودکی همه چیز می‌بینند و نه تنها بدحجابی، بلکه نیمه عریانی و عریانی نیز برای‌شان عادی است، کشش و تحریک جنسی پسران و مردان تعطیل شده است و دیگر با دیدن زیبایی‌ها، بدن نیمه عریان، جاذبه‌های سکسی زنانه و ... تحریک نمی‌شوند؟! مثلاً وقتی یک دختر آن چنانی می‌بینند، گویا یک درخت یا خودرو یا گریه‌ی رهگذر دیده‌اند؟ پس چرا فساد و فحشا و تجاوز (حتی به کودکان)، در آن دیار به مراتب بیشتر از همه جاست؟

ج - این که من لخت می شوم، تو نبین - من صدای موزیک در خانه یا خودرو را زیاد می کنم، تو نشنو - من مست می کنم، به تو چه - من دوست دارم در خیابان دست در کمر دیگری راه روم، به بقیه چه ربطی دارد - دلم می خواهد با سگم بچرخم به کسی چه ربطی دارد و ...، نه تنها تبلور آزادی نیست، بلکه عین دیکتاتوری و ضایع کردن حقوق دیگران است.

*** -** اگر چشم همه چیز می بیند، پس همه چیز باید ضمن زیبایی، سالم نیز باشد، نه این که بگویند: اگر شما نمی پسندی، نگاه نکن. در کشورهای پیشرفته، این امر را در ساختمان سازی، خودرو سازی، ترافیک، صدای بوق خودرو، تمیزی دیوارهای شهر ... و هر چیزی که به حقوق مردم [از دیداری، شنوایی، بویایی، لمسی و ...]، رعایت می کنند و برای تخلف از آن نیز جریمه های سنگین چند هزار یورویی یا دلاری به انضمام دو ماه تا دو سال زندان گذاشته اند، و نامش هم مدرنیته و دموکراسی است، نه زور، اجبار، دیکتاتوری و ... - چطور شد به مسئله "زن" که می رسد، دیگر نه سلامت شرط است و نه امنیت و نه فرهنگ و نه هیچ چیز دیگری، و می گویند: یا نگاه نکن، یا تحریک نشو و یا هر کاری که دلت خواست بکن!؟

د - دقت شود که "حجاب" زن، یا بدحجابی او، قبل از هر شخص یا جامعه ای، به خودش منفعت یا ضرر دارد. اوست که خود را تحقیر می کند و در معرض نگاه شهوت آلود رهگذران قرار می دهد تا رایگان استفاده کنند - اوست که خود را در معرض هوس ها قرار می دهد و در نهایت نیز به دام یا مهلکه می افتد. اما با تبلیغات به او القا می کنند که این یعنی "آزادی و هنر". لذا اینگونه به استثمارش می کشند - به خودزنی وادارش می کنند و بدون هیچ جبر و مواجهه به بیگاری جنسی اش می کشانند. و البته شیاطین بزرگ تر، بهره های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... بیشتری نیز می برند.

ه - خداوند متعال در قرآن کریم، از سویی به زن و مرد، امر به تقوا، تزکیه، حجاب، عفاف و سایر صفات کمالیه نموده است و از سویی دیگر، به مرد و زن امر کرده است که چشم از نامحرم فرو بندند. چرا که معنا ندارد یک طرف مجاز باشد جاذبه های جنسی خود را در معرض دید عموم قرار دهد و همه را تحریک کند و به طرف دیگر بگویند: تو نگاه نکن یا خودت را کنترل کن تا تحریک نشوی. مثل این است که هوا را آلوده کنند و بگویند: تو نفس نکش و یا بیمار نشو.

دستورالعمل های شخصی و اجتماعی، باید معقول و حکیمانه باشد تا شخص و جامعه رشد کنند و به تعالی و رفاه برسند؛ نه شعاری و ژورنالیستی و البته توأم دروغ و حيله.

« قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَبِحَفْظُوا فُرُوجَهُمْ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ بَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَبِحَفْظَنْ فُرُوجَهُنَّ » ()

ترجمه: به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند و پاکدامنی ورزند.

www.x-shobhe.ir



تاریخ - مهر 1393

این که گفته میشه امام حسین 3 فرزند داشته سندش کجاست؟ چون بسیاری از روایات میگن ایشون دو فرزند داشتن علي اکبر و علي اصغر اصلن فرزند سومي به نام علي زين العابدین نداشتن؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

همیشه به کاربران گرامی متذکر شدیم که به هنگام مواجهه با یک سؤال یا شبهه، به غیر از جستجو و پژوهش برای یافتن پاسخ، به اهداف، ساختار و مقصد و مقصود نیز توجه نمایید و چه بسا توجه بیشتر. چرا که در بسیاری از موارد، پاسخ آن قدر مهم نیست که "هدف" مهم است. مثلاً در همین سؤال، نکته‌ی مهمی که وجود دارد: انکار امام سجاد به عنوان فرزند امام حسین علیهما السلام می‌باشد که به تشکیک و نفی تداوم امامت در سلاله‌ی امام سوم می‌انجامد. در حالی که این سلاله به قدری در تواریخ معتبر و مستند نقل شده که دیگر نزد همگان از دوست و دشمن "علم الیقین" شده است. و جالب آن که در خصوص سه فرزند واژه‌ی "گفته می‌شه" به کار می‌رود و در خصوص دو فرزند واژه‌ی "روایت میگن!" در حالی که نه سه فرزند در روایات وجود دارد و نه دو فرزند، و این نقل‌های غیر مستند و عموماً هدفدار مصداق واقعی "گفته می‌شه" هستند!

اما جهت اطلاع شما کاربر گرامی که سؤال نمودید و دیگر عزیزانی که مطالعه می‌کنند:

الف - به استناد برخی از مستندات تاریخی امام حسین علیه السلام شش فرزند داشتند و به استناد برخی از مستندات که نادرترند، ایشان نه فرزند داشته‌اند. پس تا کنون کسی نگفته که سه یا دو فرزند داشته‌اند، چه رسد به این که گفته شود: "بسیاری چنین روایت کرده‌اند؟!".

نام 9 فرزندی که در مستندات تاریخی قید شده و در همه آنها تشکیکی در فرزندی امام سجاد علیه السلام وجود نداشته است، به شرح ذیل می‌باشد:

۱ - علي بن الحسين، و کنیه او ابو محمد و ملقب به زين العابدین است و مادرش شاه زنان، شهر بانو دختر یزدگرد شاه ایران است.

- ۲ - علي بن الحسين الاصغر، معروف به علي اكبر که در كربلا شهید شد و مادرش لیلی، دختر ابو مرّة بن غزوة بن مسعود ثقفیه است.
- ۳ - جعفر بن الحسين، مادرش قضاغیه از قبیله قضاغیه است.
- ۴ - عبد الله بن الحسين، و نام مادرش رباب، دختر امرء القیس است. که همان عبدالله رفیع (شیرخوار) است و به علي اصغر معروف است.
- ۵ - مسکینه بنت الحسين، مادر او نیز رباب، دختر امرء القیس است.
- ۶ - فاطمه، نام مادرش ام اسحاق دختر طلحه بن عبید الله تیمیه است.
- ۷ - محمد، که در كربلا شهید شد و مادر او رباب، دختر امرء القیس است.
- ۸ - علي اصغر، نام مادرش رباب. همان عبدالله بن حسین یا عبدالله رفیع است.
- ۹ - زینب، نام مادر او معلوم نیست.
- ب-** از جمله کسانی که قائلند ایشان شش فرزند (چهار پسر و دو دختر) داشته‌اند، مرحوم شیخ مفید رحمة الله علیه می‌باشد. (مفید، الارشاد، ترجمه محمد باقر ساعدی خراسانی، اسلامیه، 1351 ش، ج 2، ص 491).
- و از جمله کسانی که قائلند ایشان نه فرزند (شش پسر و سه دختر) داشته‌اند، مروح علامه سید محسن امین (امین، سید محسن، فی رحاب ائمه اهل بیت . علیهم السلام .، ترجمه حسین وجدانی، سروش، چاپ سوم، 1376 ش، ج 4، ص 73) و هم چنین مرحوم ابن خشاب (علي بن عیسی الاربلی، کشف الغمه، ترجمه، حسین زورائی، حقیقت، 1381 ق، ج 2، ص 215) می‌باشند.
- پس نه تنها بسیاری، بلکه هیچ کس روایت نکرده که ایشان دو فرزند داشته‌اند، مگر این که جدیداً روایت کنند!

اینکه گفته شده یزید دستور قتل امام حسین رو داده و به اهل بیت بی احترامی کرده کجاست؟ - البته اینکه ابن مرجانه بی احترامی کرده شکي نیست، اما دلیل همیشه یزد دستور قتل امام حسین رو داده باشه.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: دیگر کجا باید باشد که نیست؟ معاویه و یزید و مکرها، ظلمها، جنایات و امام کشی آنها، چگونه باید در عصر خودشان ظهور پیدا می‌کرد که نکرده است و چگونه باید در مستندات تاریخی درج می‌شد که نشده است؟

البته شما کاربر گرامی که سؤال را ارسال نمودید و سایر کاربران محترم توجه داشته باشند که یکی از روش‌های ایجاد تشکیک در هر باور تاریخی و فرهنگی، به ویژه اگر مبتنی بر اعتقادات باشد و نقش در باورها داشته باشد، بحث

و جدل در حواشی متفاوت نیست، بلکه یک جا "اصل، ریشه و پایه" را منکر شده و یا در صحت آن ایجاد تردید می کنند و البته با پاسخ هم کاری ندارند.

وگرنه فرض کنید که کسی از به صورت مستند، خبر از دستور قتل ندارد، آیا خبر از چوب خیزران هم ندارد و این بی حرمتی نیست؟! [البته مستندات دستور قتل نیز در ادامه، در اختیار شما کاربر گرامی قرار خواهد گرفت].
دقت فرمایید که برخی گمان دارند حکم قتل امام حسین علیه السلام توسط یزید لعنة الله علیه، اگر هم بوده، لابد تلویحی بوده است و می شود چنان که خودش انکار کرد و گناه را به گردن دیگران انداخت، او را تطهیر کرد. البته بدانید که قصد از تطهیر یزید و یزیدی ها، اصلاً به خاطر علاقمندی به او نیست که نزد همه منفور است، بلکه به خاطر بغض به امام حسین (ع) و راه او، و نیز تنفر از شیعیان، پیروان، رهجویان و عاشقان روزافزون آن حضرت می باشد.

در هر حال اولین وکیل مدافع خودش بود، گفت: من نگفته بودم اینطوری آنها را بکشند، کار عبیدالله و عمر سعد و شمر بود...، بعدها نیز بسیاری سعی کردند همین جمله را تکرار کنند، شاید که او تطهیر شود، اما نشد و نخواهد شد و چنین جنایتی هرگز پنهان نخواهند ماند. چرا که اساس نهضت حسینی و شهادت آن بزرگوار به این خاطر بود که خط اسلام یزیدی و اسلام حسینی علیه السلام، برای همیشه در تاریخ مشهود، علی و جدا باشد.
الف - یزید وقتی جانشین معاویه شد، سریعاً نامه ای به والی مدینه نوشت و ضمن دستور به اخذ بیعت عمومی، در نامه ای به پیوست (به قول امروزی ها محرمانه) نوشت: « **أَمَّا بَعْدُ، فَخُذْ حُسَيْنًا وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ بِالْبَيْعَةِ أَخْذًا شَدِيدًا لَيْسَتْ فِيهِ رُحْصَةٌ حَتَّى يَبَايَعُوا، وَالسَّلَامُ** » یعنی: اما بعد، از حسین، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر، بعیتی بسیار شدید و محکم بگیر و به رخصت مده، مگر این که بیعت بگیری. (تاریخ طبری: 5 / 338)

در سندی دیگر تصریح شده که یزید ملعون قید کرد: « **إِذَا أَتَاكَ كِتَابِي هَذَا، فَأَحْضِرِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ فَخُذْهُمَا بِالْبَيْعَةِ لِي، فَإِنْ اِمْتَنَعَا فَاضْرِبْ أَعْنَاقَهُمَا وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرُؤُوسِهِمَا...** »
یعنی: وقتی این نامه به تو رسید، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن، از آنها برای من بیعت بگیرد، پس اگر امتناع کردند، گردنشان را بزن و سرهایشان را برای من بفرست. (تاریخ یعقوبی: 2 / 241)
ب - یزید پس از نصب ابن زیاد به ولایت کوفی، طی نامه ای به او نوشت:

«... قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ كَتَبُوا إِلَيَّ الْحُسَيْنَ فِي الْقُدُومِ عَلَيْهِمْ وَ أَنَّهُ قَدْ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ مُتَوَجِّهًا نَحْوَهُمْ وَ قَدْ بَلِي بِهِ بَلَدِكَ مِنْ بَيْنِ الْبُلْدَانِ وَ أَيَّامُكَ مِنْ بَيْنِ الْأَيَّامِ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ وَ إِلا رَجَعْتُ إِلَيَّ نَسَبُكَ عَبِيدًا، فَاحْذَرِ أَنْ يَفُوتَكَ» (تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، شریف رضی، 1414 ق. چاپ اول، ج 2، ص 241)

یعنی: به من خبر رسیده که اهل کوفه به حسین [علیه السلام]، نامه نوشته اند [مبنی بر دعوت و] برای اینکه نزد آنان آید، و او نیز به قصد اجابت دعوت از مکه به سوی آنان [و مردم کوفه] حرکت کرده است و به راستی شهر و (محل حکومت) تو از بین شهرها و ایام تو از بین ایام، به این امتحان مبتلا شده است. اگر او را کشتی (که مقصود حاصل است) وگرنه [اعلام می‌کنم که تو پدر و مادر درستی نداری و] نسبت را به پدرت عیب برمی‌گردانم (و نسب سابق را که ولدالزنا هستی به گوش همگان می‌رسانم). پس بترس از اینکه فرصت را از دست دهی.

بلاذری نیز شبیه این نامه را نقل کرده است. طبرانی هم با سند خود روایت کرده است که یزید در نامه‌ای به ابن زیاد نوشت: «... اگر حسین را نکشی به نسب سابق خود برخوایی گشت.» (انساب الاشراف، احمد بلاذری، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ج 3، ص 160)

ج - هیشمی با تصریح به صحّت سند این نامه روایت می‌کند، ابن عساکر در «تاریخ مدینه دمشق»، ذهی در «سیر اعلام النبلاء»، ابوالفرج ابن جوزی حنبلی در «الرد علی المتعصّب العنید» و سیوطی در «تاریخ الخلفاء»، همه نوشته‌اند: یزید در نامه‌اش به ابن زیاد دستور داد که امام حسین (علیه السلام) را به قتل برساند (المعجم الکبیر، ابو القاسم طبرانی، مکتبه ابن تیمیة، مصر، 1404 ق، ج 3، ص 115 و ص 116، حدیث 2846)

د - ابن زیاد خودش اذعان دارد که به امر یزید اقدام به کشتن امام حسین علیه‌السلام نموده است. او پس از حوادث کربلا گفته بود:

«وَأَمَّا قَتْلِي الْحُسَيْنِ، فَإِنَّهُ أَشَارَ إِلَيَّ يَزِيدٌ بِقَتْلِهِ أَوْ قَتْلِي فَاخْتَرْتُ قَتْلَهُ...» (الكامل في التاريخ، علي بن محمد بن اثير جزري، ج 4، ص 140)

یعنی: و اما درباره قتل حسین توسط من، همانا بنا بر اشاره‌ی یزید انجام گرفت. او مرا بین قتل حسین (ع) یا قتل خودم مختار کرد و من نیز قتل او را برگزیدم.

ه - یکی از بهترین مستندات، اقرار پسر یزید است. پس از مرگ یزید، پسرش «معاویة بن یزید، ملقب به معاویة دوم» به خلافت رسید. می‌گویند جوان صالحی بود و چهل روز بیشتر نیز خلافت نکرد. او مردم را جمع کرد و بالا منبر رفت و گفت:

«إِنَّ هَذِهِ الْخِلاَفَةَ حَبِلُ اللَّهِ وَإِنَّ جَدِّي مَعَاوِيَةَ نَازِعُ الْأَمْرِ أَهْلَهُ وَمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَرَكِبَ بَكْمَ مَا تَعْلَمُونَ... ثُمَّ قَلَّدَ أَبِي الْأَمْرَ وَكَانَ غَيْرَ أَهْلِ لَهُ وَنَازَعَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ...» (الصواعق المحرقة: 336)

ترجمه: همانا این خلافت، ریسمان الهی است و جدّم معاویه آن را به ناحق از علی بن ابی طالب گرفت و آن چه را میخواست انجام داد... سپس نوبت به پدرم رسید که او نیز اهلیت تصدّی خلافت را نداشت و با فرزند دختر رسول الله (صلی الله علیه وآله) به دشمنی پرداخت...»

سپس به شدت به گریه افتاد و افزود:

«إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْأُمُورِ عَلَيْنَا عَلِمْنَا بِسُوءِ مَصْرَعِهِ وَبِئْسَ مَنْقَلَبُهُ، وَقَدْ قَتَلَ عَتْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، وَأَبَاحَ الْخَمْرَ وَخَرَّبَ الْكَعْبَةَ... فَشَأْنُكُمْ أَمْرُكُمْ. وَاللَّهِ لَنْ كَانَتْ الدُّنْيَا خَيْرًا... وَلَنْ كَانَتْ شَرًّا فَكُنْفَى ذَرِيَّةَ أَبِي سَفِيَانَ مَا أَصَابُوا مِنْهَا» (الصواعق المحرقة، احمد بن حجر هيثمي مكي، چاپ يكم، ص 134)

ترجمه: از بزرگترین امور (و مصائب) بر ما که می دانیم جایگاه بد و محل رجوع بدی (در جهنم) در انتظار اوست؛ [این است که] و او (یزید) عترت پیامبر را کشت و خمر (شراب) را مباح و کعبه را تخریب کرد. پس خودتان می دانید و این حکومت، (من به شما کاری ندارم)؛ اگر دنیا (آن چه به دست آوردید) خیر بود (مال خودتان) و اگر شر است، فرزندان ابو سفیان را آنچه بدان رسیده اند کافی است.

جدیدا منکر تولد حضرت علی (ع) در کعبه می شوند و با ارسال این پیامها در شبکه های اجتماعی به

تبلیغات خود می پردازند لطفا جواب شبهه رو بدهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اگر چه تحریف حقایق عالم هستی و نیز انکار وقایع تاریخی - آن گونه که بوده - همیشه رواج داشته و خواهد داشت، اما با ترویج فلسفه ی نوین غرب، رواج بیشتری یافته است و توجیه نیز می شود. کاربران گرامی که اغلب دانشگاهی هستند، به خوبی می دانند که در فلسفه نوین غرب، که مبتنی بر "پست مدرنیسم" می باشد، و همه در راستای توجیه نظری وضعیت حاکم بر جهان به نفع نظام سلطه است، می گویند: "ما مجبور نیستیم گزاره های تاریخی را آن گونه که بوده و نقل شده است بپذیریم، بلکه می توانیم گذشته را آن طور که دلمان می خواهد تصور کرده و بنویسیم؟!".

ولی در هر حال در مورد میلاد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، به نکات ذیل توجه فرمایید:

الف - فضیلت امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب علیه السلام، منحصر به تولد در کعبه نمی باشد. علی، علی است، در هر کجا که به دنیا آمده باشد. چنان چه پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله، در خانه ی حضرت عبدالله علیه السلام به دنیا آمد، اما اشرف مخلوقات و خاتم الانبیاء و المرسلین می باشد.

ب - پس معلوم می‌شود که در جایگاه قرار دادن "دل کعبه" برای میلاد ایشان، حکمت‌ها و پیام‌هایی هست، از جمله آن که: "روح قبله، انسان کامل است و در نمود مادی (ساختمان کعبه) نیز زادگاه ولایت است"، چنان چه حضرت آدم علیه‌السلام، قبله و مسجود ملائک گردید.

ج - اگر کسی منکر یک گزاره و روایت تاریخی است که مستند می‌باشد، اوست که باید دلیل و سند بیاورد، نه این که یک انکار و تکذیبی روی هوا بنمایند و بعد آن را در فضایی مجازی انتشار دهند و سپس دیگران بدون دلیل و برآورد آن دلیل بیاورند. پس، آنان که منکر میلاد ایشان در داخل کعبه هستند، باید سند و دلیل محکم و قابل قبول بیاورند. و البته برای آنان اصلاً فرقی ندارد که ایشان کجا به دنیا آمده باشند، بلکه فقط برای شان ضد تبلیغ و ایجاد شبهه و اعوجاج هدف است.

د - پس برخی از مستندات ذیل، فقط جهت آگاهی و اطلاع اذهان عمومی و به ویژه کاربران گرامی ایفاد می‌گردد و نه در پاسخ آنها؛ چرا که اولاً اهداف شان معلوم است - ثانیاً هیچ دلیلی اقامه نکرده‌اند - ثالثاً ما منفعل آنها نیستیم و نباید باشیم.

در هر حال نظر به این که تواتر مستندات در منابع تاریخی و مذهبی اهل تشیع مشخص است، ذیلاً فقط به چند نقل از مستند، از منابع معتبر اهل تسنن اشاره می‌شود:

۱ - اهل تسنن، اعتبار حدیث متواتر را به مثابه‌ی آیه قرآن می‌دانند و حاکم نیشابوری که در میان علمای اهل سنت به "امام الحدیث" مشهور است (حتی خیر الدین زرکلی، که از بزرگان وهابی است، در کتاب الاعلام، ج 6، 227، در باره حاکم نیشابوری می‌نویسد: عالم‌ترین انسان‌هاست به حدیث صحیح و ناصحیح). او می‌گوید:

« فقد تواترت الاخبار ان فاطمة بنت أسد ولدت أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه في جوف الكعب. » (مستدرک، ج 3، ص 483)

روایات متواتری است که فاطمه بنت اسد، حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) را در درون کعبه به دنیا آورده است.

۲ - حافظ گنجی - که از علمای شافعی مذهب است نوشته است:

« ولد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بمکه فی بیت الله الحرام لیلہ الجمعة لثلاث عشرة لیلة خلت من رجب سنة ثلثین من عام الفیل و لم یولد قبله و لا بعده مولود فی بیت الله الحرام سواه إكراما له بذلك و إجلالا لمحلہ فی التعظیم » (الکنجی الشافعی، کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ص 407)

امیر مؤمنان علیه السلام شب جمعه سیزده رجب ، سال سیم بعد از واقعه عام الفیل در داخل خانه خدا به دنیا آمد. کسی پیش از آن حضرت و بعد از آن در داخل خانه کعبه به دنیا نیامده است و این از فضائل اختصاصی آن حضرت است که خداوند به جهت بزرگداشت مقام او عطا کرده است.»

۳- آلوسی که از نظر اعتقادی، وهابی و سلفی و از اکابر این فرقه است نیز می نویسد:

«کون الامیر کرم الله وجهه ولد فی بیته، امر مشهور فی الدنیا و ذکر فی کتب الفریقین السنه و الشیعه ... و لم یشتهر وضع غیره کرم الله وجهه کما اشتهر وضعه بل لم تتفق الکلمة علیه. ، وما أحرى بإمام الأئمة أن يكون وضعه فيما هو قبلة للمؤمنين؟ وسبحان من يضع الأشياء في مواضعها وهو أحكم الحاكمين.»

«اینکه امیرالمومنین (علیه السلام) در درون کعبه به دنیا آمده است، شهرت جهانی دارد و در کتاب های شیعه و سنی آمده است. غیر از امیرالمومنین (علیه السلام)، برای کسی همچنین اتفاق نظری نیست که در درون کعبه به دنیا آمده باشد. وجه افتخاری برای امام ائمه است که در جایی که قبله مؤمنین است به دنیا آمده باشد؟ سبحان خداوندی که اشیاء را در مکان مناسب می گذارد؛ و او حکیم ترین حکیمان است.»

۴- ابن صباغ مالکی (855 هـ) می نویسد: «ولد علي (عليه السلام) بمكة المشرفة بداخل البيت الحرام في يوم

الجمعة الثالث عشر من شهر الله الأصم رجب الفرد سنة ثلاثين من عام الفيل قبل الهجرة بثلاث وعشرين سنة ، وقيل بخمس وعشرين ، وقيل المبعث باثني عشرة سنة ، وقيل بعشر سنين . ولم يولد في البيت الحرام قبله أحد سواه ، وهي فضيلة خصه الله تعالى بها إجلالا له وإعلاء لمرتبته وإظهارا لتكريمته.»

علی علیه السلام در مکه مشرفه در داخل بیت الحرام (کعبه) در روز جمعه سیزدهم ماه خدا یعنی ماه رجب سال سی ام عام الفیل و بیست و سه سال پیش از هجرت به دنیا آمد ... پیش از او هیچ کس در کعبه متولد نشد ، و این فضیلتی است که خداوند به جهت بزرگداشت و بالا بردن مقام و اظهار کرامت او مخصوص حضرتش گردانیده است.

۵- حردها منبع حدیثی و تاریخی معتبر دیگر از اهل سنت نیز میلاد ایشان در داخل کعبه، تصریح شده است، از جمله: «مروج الذهب ، ابو الحسن مسعودی هذلی : ج 2 / ص 2 چاپ مصر» - «تذکره خواص الأمة، سبط ابن الجوزی حنفی: ص 7» - «الفصول المهمة، ابن الصباغ مالکی: ج 1 / ص 173 به نقل از ابن المغازلی، ص 14، ص 30» و

پاییز ۱۳۹۳
مهر

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
حقوق و احکام

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

حقوق و احکام - مهر 1393

حجاب - من قلباً به این نتیجه رسیدم که باید حجابم را رعایت کنم، اما وقتی دیگران دلیل رعایت حجابم را میپرسن، نمی‌تونم واسشون دلیل قانع‌کننده بیارم لطفا راهنمایم کنید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

بفرمایید دلایل بنده برای رعایت حجاب، درست عکس دلایل شما برای عدم رعایت حجاب و یا بدحجابی است. آن چه شما در بدحجابی خیر می‌بینید، بنده شرّ می‌بینم. آن چه ارزش می‌پندارید، بنده ضد ارزش می‌دانم.

*- بفرمایید: از دلیل نماز، روزه، حج، جهاد گرفته تا دلیل حجاب، هیچ دلیلی محکم‌تر و متقن‌تر و روشن‌تر از اطاعت امر خدا و عبادت خدا نیست. بفرمایید: البته احکام الهی، همه حکیمانه است و رشد، کمال و سعادت بشر، مستلزم اجرای این احکام است، اما علت اصلی فواید آنها که خود به خود مترتب می‌شود نیست، بلکه اطاعت و عبادت است که بیشترین فایده در همین است.

*- بفرمایید: دو راه بیشتر ندارم، یا باید نفس خودم را بندگی کنم و یا او را، و من اطاعت او را بر اطاعت نفس برگزیدم.

*- بفرمایید: انسان موجودی اجتماعی و قانونمند است، یا باید از قانون خدا اطاعت کنم و یا مطیع قوانین نفس خود و دیگران باشم، و من قانونگزاری برای انسان را در شأن او می‌دانم، لذا پیرو اوامرات نفس خود یا دیگران نمی‌گردم.

*- بفرمایید: چون انسان فطرتاً عاشق کمال است، هیچ کمالی و از جمله پاکی، عفت، خوبی و ...، چرا و دلیل نمی‌خواهد؛ چرا که دلش همان نیل به کمال است که با عقل و فطرت انطباق دارد. کسی از انسان سالم نمی‌پرسد که چرا سالم زندگی می‌کند؟ بلکه از متخلف و بزه‌کار می‌پرسند که چرا مرتکب خلاف شده و می‌شوی؟ پس متخلف باید دلیل بیاورد، بد حجاب باید دلایلی برای بدحجابی‌اش اقامه کند که با عقل و فطرت آدمی و نیز قوانین کمال فردی و اجتماعی منطبق باشد، نه این که کار خودش را بکند و از محجبه دلیل رعایت حجابش را بخواهد!

* - بفرمایید: هر عقل سالمی (چه مسلمان و چه غیر مسلمان)، می‌فهمد که حفظ خود، شئون خود، ارزش‌ها و قداست و حرمت خود و هم چنین جامعه، به مراتب بهتر از هتک آن و به مخاطره انداختن آن است. پس کسی که حرمت خود را هتک می‌کند و با رفتارهای غلط خود هنجار شکنی می‌کند، اوست که باید دلیل فساد و افسادش را بیاورد.

* - بفرمایید: لذت‌ها نیز متفاوت است. لذت کسی در این است که مورد سوء استفاده دیگران قرار نگیرد و خود را اسباب رایگان تحریک شهوت دیگران قرار ندهد، همه فکر و ذکرش این نباشد که خود را چگونه جلوه دهد تا دیگران خوش‌شان بیاید و تحریک شوند و ...، لذت دیگری در این است که بگوید: امروز چنان آرایش کرده بودم و چنان پوشیده بودم و چنان غمزه و عشوه می‌آمدم که هر بغال و چغال و رهگذر و الاف دیگری که مرا دید، خوشش و آمد و تحریک شد و اتفاقاً چند تا بوق هم برایم زدند. حال کدام یک باید برای کارشان دلیل بیاورند؟ بیافزاید: هنوز در سرتاسر جهان، زنی که پوشیده شده‌تر باشد، باوقارتر و نزد دیگران محترم‌تر است.

* - بفرمایید: انسان زندگی اجتماعی دارد، پس خود را به جامعه عرضه می‌کند و بالتبع مایل است که مقبول واقع شود. یکی برای خود ارزشی جز چشم و ابرو و سر و سینه قائل نیست و سرمایه‌ی دیگری جز بدنش در خود سراغ ندارد، لذا خود را با بدن و جاذبه‌های جنسی‌اش به جامعه عرضه می‌کند - دیگر برای خود ارزش‌های عقلی، اخلاقی، حیثیتی، هویتی، علمی، شعوری، فرهنگی، دینی و ... قائل است و خود را با این دارایی‌ها به حیات اجتماعی عرضه می‌کند. حال کدام باید دلیل بیاورند؟!

* - بفرمایید: انسان ذاتاً به جهت آن که از یک سو غنی نیست و نیازمند و محتاج است و از سوی دیگر عاشق کمال است، الگو پذیر نیز هست. لذا تفاوت انسان‌ها در الگوهاست. یکی خود را به رنگ بنده خدا، انسان اشرف مخلوقات، انسان خلیفه الله و به رنگ کمالات الهی (صبغة الله) در می‌آورد، و یکی به رنگ اصنام. یکی از انسان کامل که خدا تعیین کرده و فرموده او "اسوه حسنه"، یعنی بهترین الگوست، تبعیت می‌کند، یکی از فراعنه و الگوهای دست‌ساز آنها، چون: هنریشه‌ها، خواننده‌ها، مدهای تمییلی ... و حتی حیوانات؛ حالا کدام باید دلیل عقلی بیاورند؟

* - ... و دهها دلیل و حکمت دیگر.

پاییز ۱۳۹۳
آبان

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

اعتقادی - آبان 1393

الله - شما را به خدا جواب این کوروش پرست‌ها را بدهید. می‌گویند: الله نام بتی در کعبه بوده است و بعدها پیامبر اسلام (ص) آمد و گفت: الله اکبر - یعنی بت بزرگ‌تر و ...

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: پاسخ به شما کاربران گرامی، توفیق و وظیفه‌ی ماست، اما اصلاً وقت خود را صرف پاسخ‌گویی به کوروش‌پرست‌ها و امثال آنها نمی‌کنیم، هر کس هر ادعایی دارد، اوست که باید دلیل و سند و شاهد بیاورد و اثبات کند، نه این که هر کس، هر چه دلش خواست بگوید، بعد دیگران بدون در نقدش دلیل و سند بیاورند.

در این کره‌ی زمین و در میان این کثرت انسان، همه چیز پرست یافت می‌شود، از کوروش پرست گرفته تا نیچه پرست - از شیطان پرست گرفته تا طاغوت (مثل امریکا و انگلیس) پرست - از نفس پرست گرفته تا بت پرست - از گوساله پرست گرفته تا حتی آلت پرست.

حال باید چه کرد؟ آیا باید به تک تک ادعاهای بی‌منطق و دلیل و حتی اراجیف آنها پاسخ داد، و یا در یک جمله گفت: "لا إله الا الله" - یعنی هیچ معبود و اله قابل پرستشی جز الله جلّ جلاله وجود ندارد و مابقی هر چه که باشد مخلوق است و مخلوق قابل پرستش نمی‌باشد.

واقعاً برای کسی که کوروش پرست، نیچه پرست، طاغوت پرست و ... می‌باشد، چه فرقی دارد که "الله" کیست یا "إله" حقیقی و کاذب کیست یا چیست؟ هر چه جز "الله جلّ جلاله" پرستش شود، همه عالم پوچ و یکسان می‌شود و حتی ارزش بحث هم ندارد. مردمان از خاک درآمده و چند دهه بعد نیز به خاک می‌روند.

الف - مشکل اصلی اینجاست که اصلاً نمی‌دانند «الله» یعنی چه؟ «إله» یعنی چه؟ فرقی کدام است؟ پرستش، بندگی یا عبادت یعنی چه؟ ... و حتی نمی‌دانند که کوروش یا امثال وی، ممکن است قابل احترام باشند، اما هیچ چیزی به جز الله جلّ جلاله، قابل پرستش نمی‌باشد.

ب - «إله» که از ماده «أَلَّهَ» و نیز «وَلَّهَ» گرفته شده، یعنی موجودی که هستی بخش است، همه به عقل و فطرت خود بر وجودش اذعان دارند، اما از شناخت کامل آن عاجزند، چرا که خود هستی و کمال محض است، لذا در برابر عظمت، جلال، جمال و سبوحیت (منزهی از هر عیب و نقص و نیستی) او در حیرت (وَلَّهَ)، بهت و سرگردانی می ماند.

ج - "الله" جلّ جلاله، اسم خاص است. (ال إله)، یا الله، یعنی آن معبودی که «مستجمع جمیع صفات کمال» است و هیچ إلهی نیز جز او وجود ندارد.

د - هیچ گاه بتی به نام "الله" در کعبه وجود نداشته است، چنان در چه تواریخ دقیق و مستند نیز وجود ندارد، و به غیر کتابی به نام "الاصنام" که پس از چند قرن، توسط یک یهودی به ظاهر مسلمان شده نوشته شد، هیچ کس چنین ادعایی نداشته و ندارد و ادعای او نیز مستند به هیچ سندی نمی باشد.

ه - به فرض که نام بتی را نیز الله گذاشته باشند (که نگذاشته بودند)، باز چیزی را تغییر نمی دهد، چرا که انسان مختار است، همان طور که نام فرعون، هوای نفس خویش، بت سنگی و چوبی و حتی مجسمه‌ی آلت تناسلی را «إله» می گذارد و هزاران معبود بی نام نیز دارد که خودش متوجه بندگی آنها نیست، ممکن است دیوانه‌ای نام خودش را نیز «الله» بگذارد. خب، حالا مگر بت‌هایی که آنها را إله نام گذاشتند، واقعاً إله بودند که اگر بتی را الله نام گذاشته باشند، ریشه‌ی کلمه و اسم الله آن باشد.

بشر از این نام‌گزارهای وهمی و تخیلی بسیار داشته و دارد. حتی دیکتاتورهای دموکراسی نام می گذارد و "سلطه" را "رهایی" می خواند و گرایش‌های فراماسونی و صهیونیستی و شیطان‌پرستی را بی دینی، لائیسزم یا سکولاریسم می خواند. اینها همه اسم‌های بی‌مسمایی است که بشر روی هر چه دلش بخواهد می گذارد. اما نه حقایق عالم هستی با این نام‌گزارهای از بین می رود و نه تغییر می یابد. و اینها همه اسم‌هایی است که آنها و پدران‌شان روی بت‌ها و إله‌های سنتی یا مدرن (ایسم‌ها) خود گذاشته‌اند. کار جدیدی هم نیست. این جهالت سابقه‌دار است، حضرت ابراهیم علیه السلام نیز با این جهل بشری مواجه بود و بت‌پرستان دیروز و امروز فرمود:

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف، 40)

ترجمه: شما به جای خداوند نمی پرستید جز نام‌هایی (بی محتوا و بی مسمایی) را که خودتان و پدران‌تان نامگذاری کرده‌اید و خدا بر (صلاحیت پرستش) آنها هیچ حجت و برهانی را نازل نکرده است. فرمان نافذ و حکومت (بر جهان هستی) جز از آن خدا نیست دستور داده که غیر او را نپرستید آن است دین پابرجا و استوار، و لکن بیشتر مردم نمی دانند

و - با این همه، اگر ایشان بقی بزرگ می‌آورد و می‌فرمود: نامش الله است و از بت‌های دیگر بزرگ‌تر است، خوب مشخص می‌شد که کدام بت است؟ و چه بسا دیگری نیز برای رقابت، بت بزرگ‌تری می‌ساخت و می‌گفت: حالا این "الله اکبر" است، اما نه تنها چنین نمود، بلکه وجود خدا در محدوده زمین یا آسمان را نیز نفی کرد و فرمود که او [إله حقیقی] که نام خاصش "الله" جلّ جلاله می‌باشد، همان خالق زمین و آسمان‌هاست. و فرمود: **الله اکبر**، یعنی بزرگ‌تر از هر چیز و حتی بزرگ‌تر از هر وصفی که بنمایید است.

ز - پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، به کلام وحی، صفات کمالیه‌ی الله جلّ جلاله را بیان نمود، تا دیگران بر اساس توهمات خود نیز او را توصیف نمایند و برایش مثل و مثل نیز نتراشند.

فرمود: «هُوَ الْحَيُّ - او زنده است» - «هُوَ الْخَالِقُ - او به وجود آورنده است» - «هُوَ الْقَيُّومُ - او نگهدارنده است» - «هُوَ الرَّازِقُ - او رزق و روزی دهنده است» - «هُوَ السَّمِيعُ - او شنواست» - «هُوَ الْبَصِيرُ - او بیناست» - «هُوَ الْعَلِيمُ - او داناترین است» - «هُوَ الْحَكِيمُ - او با حکمت است»، «هُوَ الْخَبِيرُ - او با خبر از همه احوال مخلوقات و بندگانش است» - «هُوَ الْمَجِيبُ - او اجابت کننده‌ی خواسته‌ها و نیازهاست» - «هُوَ مَالِكٌ - او مالک زمین و آسمان‌ها و هر چه در آنهاست» - «هُوَ رَحْمَانُ الرَّحِيمِ، هُوَ الطَّيْفُ، هُوَ الْقَادِرُ و ... - حال کدام یک از این صفات در بت‌های دیروزی و امروزی، یا صنم‌ها آشکار و نهان، یا مجسمه و گوساله و طواغیت گذشته و حال، پیدا می‌شود؟ لذا فرمود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَهُوَ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْحَيُّرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

حقیقی کوروش و کوروش پرستی:

کوروش یک پادشاه به نام ایرانی بوده است که شهرتی جهانی دارد و خدا را شکر که کشور کهن ایران، در میان این همه پادشاه بی‌عقل و وطن فروش و بی‌دین، یک پادشاهی داشته که بتواند از او با افتخار نام ببرد، اما در حال فرقه‌ای به نام "کوروش پرستی" وجود خارجی ندارد.

آهایی که معمولاً دم از کوروش می‌زنند، خودشان نیز زیاد از تاریخ ایران و کوروش چیزی نمی‌دانند، از دین هم به نحو احسن چیزی نمی‌دانند، غالباً به هیچ کدام هم اعتقادی ندارند، حتی زیاد هم پایبند به وطن و ملیت نیستند؛ چنان چه در تمامی ادوار متفاوت شاهد بودیم، هر گاه خطری مملکت را تهدید کرد، الله اکبر گویا، ایستادند و با ایثار و شهادت از وجب به وجب خاک این کشور و هویت ملی ایرانی دفاع کردند و "پان ایرانیسم"‌ها رفتند و از لندن، پاریس و لوس آنجلس پیام فرستادند. و همیشه تاریخ نه تنها همراه و هم صدا، بلکه نوکر و بنده‌ی طواغیت بزرگ و کوچکی بودند که دشمنی آشکار با این ملت و کشور داشته‌اند. آیا غیر از این است که همین امروز نیز تمام به اصطلاح "وطن پرست‌ها"، به هر شکلی که شده، آب به آسیاب دشمن می‌ریزند؟!!

دشمن، به خوبی می داند که شناخت و باور خدا عقلی و عشق به خدا و دین خدا نیز فطری است، پس نمی تواند آن را بگیرد. لذا فقط بَدَل سازی می کند. الهی کاذب، به جای اله و معبود حقیقی. هم چنین می داند که پس از عشق و حب به خدا، حبّ به وطن و ملیت و قومیت از همه شدیدتر است، لذا سعی دارد از این راه وارد شود و این عرق ملی یا حبّ وطن را به عنوان آلتزاتیوی مقابل خداپرستی و دین گرایی قرار دهد.

البه پایش که برسد، می گویند: نقشه جغرافیایی و حدود مرزی، فرهنگ بومی، عرق ملی، وطن و ...، همه خرافه است و باید به سوی جهانی شدن با محوریت و سلطه ی امریکا پیش برویم.

امام - اهل دلی می گفت: امام حسین (ع) فرموده: معرفت خدا در هر زمان این است که امام زمانت را بشناسی. من می خواستم صحت این جمله را بررسی کنم که اگر درست است، چگونه باید بشناسیم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

روایات در این زمینه که آن اهل دل گفته بسیار است و البته بحث در این خصوص نیز بسیار گسترده می باشد. از این رو موضوع به صورت اختصار بیان می گردد.

الف - در قرآن کریم تصریح شده که جنّ و انس را جز برای بندگی (عبادت = پرستش = وابستگی حق تعالی) خلق نکرده ام (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ / الذّاریات، 56) یعنی جز این راهی برای رشد و کمال آنها قرار داده نشده و متصور نمی باشد. لذا تصریح نمود که پرستیدن او که مستلزم نپرستیدن غیر از اوست، قضای حتمی الهی می باشد (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ - و قضای الهی این است که جز او را نپرستید/ الإسراء، 23)، یعنی علم، حکمت، مشیت و اراده ی الهی بر این تعلق گرفته است و نظام آفرینش و خط کمال نیز همین است.

ب - اما، بدیهی است که پرستش (عبادت)، مستلزم معرفت و شناخت می باشد. تا کسی خدا را نشناسد، او را بندگی نخواهد کرد، چنان چه تا انسان کسی را نشناسد، نه از او خوشش می آید و نه بدش می آید. از این رو تأکید بر شناخت خدا «معرفه الله» شده است. سیدالشهداء امام حسین علیه السلام، در این خصوص فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ».

ترجمه: ای مردم! همانا خداوند متعال بندگان را نیافرید، مگر برای آنکه او را بشناسند. پس در آن هنگام که او را شناختند، بندگی او را خواهند کرد. و آن هنگام که او را بندگی کردند، با عبادت او از عبادت غیر او بینواز می گردند.

شخصی پرسید: «ای پسر رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت، معنای شناخت خدا چیست؟» ایشان فرمودند:

«مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامُهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ» (شیخ صدوق (ره)، علل الشرایع، ج 1، ص 9)

«معرفت خدا عبارت است از اینکه اهل هر زمان امامی را که اطاعتش بر آنان واجب است، بشناسد.»

بدیهی است اگر او را نشناسد، حتماً و یقیناً از امام دیگری تبعیت می‌کند و از صراط مستقیم بندگی خدا خارج می‌شود.

ج - امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «بِنَا عُبْدِ اللَّهِ. وَبِنَا عُرْفِ اللَّهِ. وَبِنَا وَجَدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. وَ مُحَمَّدٌ (ص) حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - به وسیله ما خدا بندگی می‌شود. و به وسیله ما خدا شناخته می‌شود. و به وسیله ما توحید خداوند متعال تحقق می‌یابد.»

خداوند متعال آنان را خلیفه‌ی خودش در زمین و وسیله‌ی هدایت بندگانش قرار داده است. پس هر کس آنان را نشناسد و تبعیت نکند، به طور کلی ارتباطش قطع می‌شود. نه خدا را خواهد شناخت و نه عبادت و اطاعت خواهد کرد. از این رو پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً - کسی که بمیرد و امام زمان خویش را نشناخته باشد، در واقع به مرگ جاهلیت مرده است. / وسائل الشیعه، ج 16، ص 246»

شناخت خدا:

ما خدا را چگونه می‌شناسیم؟ آیا جز این است که هر چیزی (حتی انسان یا سایر موجودات)، به نشانه‌هایش (آیات و اسماء) شناخته می‌شود و نه به ذاتش؟ پس خداوند متعال نیز به اسماءش (نشانه‌هایش) شناخته می‌شود. لذا فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». یعنی به اسم الله، به اسم رحمن و به اسم رحیم.

پس، وقتی می‌گوییم به نشانه الله، یا به نشانه رحمان، این اسم‌ها الفاظ و کلمات نیستند، بلکه باید وجود خارجی و عینی داشته باشند تا ما بتوانیم آنها درک کرده و بشناسیم. به عنوان مثال: از یک سو به اسم رحمتش اشاره نمود و فرمود: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ - و رحمت من همه چیز را فراگرفته است / الأعراف، 156»؛ و از سوی دیگر فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - و ما تو را جز رحمتی برای عالمیان نفرستادیم / الأنبياء، 107» - یا از یک سو کمال انسان را در بندگی و اطاعت از خود بیان نمود و از سوی دیگر این اطاعت را در اطاعت از رسول و اولی الامر علیهم السلام متجلی و محقق کرد و به مؤمنین فرمود اگر واقعاً به خدا و قیامت اعتقادی دارید، از خدا و آنها اطاعت کنید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ... / النساء، 59» - و هم چنین قرار گرفتن در شمول و ظل رحمت و اسعاه‌ی خود را نیز مرهون و منوط به این اطاعت نمود. (وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ / آل عمران، 132)

پس، آنها هستند که برترین نشانه‌ها، آیات و اسم‌های (اسم اعظم) خداوند متان هستند. آنانند که مخاطب وحی، ابلاغ‌کننده وحی، معدن وحی، مخزن علم الهی، ظرف‌های حکمت و مشیت الهی ... و تجلی اتم اسمای الهی هستند و بدون شناخت، محبت و مؤدت آنها، نه شناخت و عبادت خدا ممکن است و نه بالتبع رشد و فلاح.

شناخت امام:

اما شناخت امام نیز دو مرحله دارد. یکی شناخت شناسنامه‌ای است [مثل این که نام و کنیه‌اش چیست؟ فرزند کیست؟ چه سالی به دنیا آمده و یا به شهادت رسیده است؟ تاریخ زندگی وی چگونه بوده است و ...؟]؛ اگر چه این مرحله از شناخت، مقدمه‌ی لازم است و بدون این مرحله ورود به مرحله بعد ممکن نیست، اما منظور از آن معرفت و شناخت امام زمان (ع) که در احادیث متعدد بیان شده است، فقط این مقدار نیست. چرا که حتی ممکن است بسیاری از دشمنان، از چنین شناختی برخوردار باشند.

اما دیگری و آن شناختی که منظور می‌باشد، شناخت امام به شخصیت او، جایگاه او، مقام علمی او، مقام عصمت او، خلیفه‌الله فی ارضه بودن او ... و خلاصه مقام امامت است.

محبت امام:

در عین حال، شناخت به تنهایی کارساز نیست، حتی شناخت خدا. مگر ابلیس خدا را نمی‌شناخت و یا مگر بسیاری از کفار و منافقین و مشرکین، خدا را نمی‌شناسند؟ بلکه پس از ایمان و باور و یقین، "محبت" لازم است؛ چرا که انسان به رغم تمامی معارف (شناخت‌ها) و علومش، دست آخر به طرف چیزی یا کسی می‌رود که دوستش دارد. هدف همیشه محبوب است و نه معروف. و خوشا به حال کسی که معروف و محبوبش یکی باشد. (بَا وَ لِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ وَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ / دعای کمیل)

*- خداوند متعال حتی جلوه‌ی "محبت" خودش را در اطاعت از نپایش، حضرت محمد مصطفی، صلوات الله علیه و آله قرار داد و فرمود:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، 31)

ترجمه: بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید پس پیروی از من کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

*- خداوند متعال تمامی انبیا را به «بشارت و انداز» مأمور کرده است و به مؤمنین جنت (بهشت)، یعنی جایگاه استقرار محبین و قرب خودش را بشارت داده است و به آخرین نبی خود فرمود: بگو این بشارت‌ها همه همان «مودت اهل بیت علیهم السلام» است.

«ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (الشوری، 23)

ترجمه: این همان چیزی است که خداوند، آن بندگان خود را که ایمان آورده و عمل‌های شایسته کرده‌اند بدان بشارت می‌دهد. بگو: از شما در مقابل این (ابلاغ رسالت خود) جز محبت (قلبی و عملی) درباره خویشاوندانم مزدی نمی‌طلبم، و هر کس کار نیکی انجام دهد (بر این محبت بیفزاید) ما برایش در آن، نیکی می‌افزاییم، حقا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است.

حشر با امام:

فرمود: هر کس هر چیزی را دوست باشد، با همان او محشور می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند (مضمون): «به خدا قسم اگر یک قطعه چوب را دوست داشته باشید، با همان محشور می‌شوید». آری هر کس تابع و پیرو رهبر، جلودار و امامی می‌شود که او را دوست دارد و قیامت نیز روزی است که هر کس، با امامی که در دنیا او را دوست داشته و تبعیت می‌کرده محشور می‌گردد. «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ - روزی که همه انسان‌ها را با پیشوای خود می‌خوانیم / الإسراء، 71»

پس، باید امام را به «امامتش» بشناسیم و از او تبعیت و اطاعت کنیم. اگر او را (حتی در حد خودمان) بشناسیم، حتماً او را دوست خواهیم داشت، چرا که انسان رهبر آگاه، خیرخواه، دوست، رفیق، کریم، واسطه‌ی فیض و منجی و رشد دهنده‌ی خود را دوست دارد. به ویژه اگر بدانیم که او چقدر ما را (به رغم بی‌وفایی‌ها) دوست دارد.

تأثیر عقاید بر رفتار چیست؟ علت اینکه بسیاری از آیات قرآن در زمینه مبدا و معاد است چیست؟ کافری که خدمت می‌کند، دروغ نمی‌گوید و ... بهتر است یا مسلمانی که هر کاری دلش می‌خواهد می‌کند؟ بهتر نیست به جای پرداختن به بحث‌های اعتقادی به اصلاح رفتارمان و تلاش در پیشرفت علمی کنیم؟ (الکترونیک)

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: مسلمان یعنی تسلیم امر خدا - پس مسلمانی که هرکاری که دلش می‌خواهد می‌کند، بنده هوای نفس خویش است و نه مسلمان.

شما دقت کنید که یکی از روش‌ها ایجاد انحراف در "عقیده"، مقایسه کردن کافری است که خوب عمل می‌کند، با مسلمانی که بد عمل می‌کند! خب این چه مقایسه‌ی نامربوطی است. اگر می‌خواهند مقایسه‌ای درست انجام دهند، باید کافری که خوب عمل می‌کند را با مسلمانی که خوب عمل می‌کند مقایسه کنند و کافری که بد عمل می‌کند را با مسلمانی که بد عمل می‌کند مقایسه کنند.

الف - موضوع "انسان" است و زندگی (حیات) دنیوی و اخروی او. اگر انسان آن گونه که برخی از غریها تعریف می کنند، فقط گونه ای از حیوان باشد، (حیوان راست قامت - حیوان دو پا - حیوان ناطق و ...)، یعنی فقط از «حیات طبیعی محض» برخوردار باشد، در واقع «خوب و بد»، هیچ حقیقتی ندارد و فقط «اعتباریات» وضع شده خواهد بود. لذا در این نگرش به عالم هستی، همین دیدگاهها و نظریات غری پیش می آید که «مفهوم مطلق نداریم - بد و خوب نداریم - حق و باطل نداریم - این خط کشی ها مانع از دموکراسی می شود و ...» - تردیدی نیست که در این گونه نگاه به عالم هستی (مادی و ماتریالیستی)، فقط "زور و قدرت" است که حقانیت و حاکمیت می آورد.

ب - اما انسان، فقط برخوردار از حیات طبیعی محض (مثل حیوان) نیست، بلکه روح دارد، عقل دارد، اختیار و انتخاب دارد و بالتبع در بخش مهمی از زندگی فردی و اجتماعی خود "سرنوشت ساز" می باشد. پس او باید ابتدا بداند «از کجا آمده - در کجا هست و به کجا می رود؟»

اگر انسان فقط برخوردار از حیات طبیعی محض باشد، نیازی به دانستن این معارف ندارد، چرا که مانند هر حیوان دیگری، از فعل و انفعالات در طبیعت به وجود آمده و در همین طبیعت نیز هضم و تجزیه می شود. پس نه تنها دیگر "کافر درست کردار" - "مؤمن درست کردار" یا بالعکس آن، معنا و مفهومی ندارد، بلکه اصلاً درست و غلط معنا و مفهومی نخواهد داشت. چرا که هر کس به حکم غریزه حیوانی خود و به حد توان کارهایی را انجام می دهد و هیچ کدام را نمی توان گفت که "بد یا خوب" است. عقاب شکار می کند و کبوتر شکار می شود. گرگ می درزد و گوسفند دریده می شود. لذا در اندیشه های نوین غرب که فقط قصد توجیه جنایات قدرت های استکباری را دارند، همین نظریه [خوب و بد نداریم - چه کسی می خواهد تعیین کند و یا تشخیص دهد - هر کس هر کاری کرد، همان خوب است، اگر چه به نظر شما بد بیاید - ارزش و ضد ارزش نداریم، همه نسبی و اعتباری هستند و ...] در قالب کلمات و جملات گاه زیبا و به اصطلاح کمی پیچیده بیان می گردد.

ج - پس اگر انسان متشکل از روح و بدن است، اگر عقل و قدرت اختیار و انتخاب دارد، اگر زندگی اجتماعی مبتنی بر «عقلانیت و انتخاب» دارد، و خلاصه اگر «حیات معقول، حرکت به سوی رشد و شدن» می باشد، نه تنها نباید محدود و منحصر به "حیات طبیعی محض (حیات حیوانی)" باشد و حتماً باید پس از مرگ نیز تداوم داشته باشد، بلکه باید قانونمند نیز باشد.

د - بر این اساس، قوانین حیات نیز به دو دسته تقسیم می شوند، قوانینی که بر خلقت حاکم است و بشر اختیاری در آن ندارد، که به آن قوانین «تکوینی» می گویند - قوانینی که "بایدها و نبایدها" را تعیین می کنند که به آن قوانین «تشریحی» می گویند.

حال این قوانین "تشریحی" را چه کسی باید وضع کند و بر چه اساسی؟ اگر قرار باشد که فقط انسان وضع کند (چه به شکل دیکتاتوری و چه به شکل دموکراسی و رأی اکثریت)، حتماً بر اساس اعتبار خواهد بود و بنیه علمی ندارد. چرا که اولاً قانون وقتی کامل و سالم است که قانون‌گذار آن را منطبق با نظام خلقت انسان و جهان وضع کرده باشد و ثانیاً انسان و جامعه را به سوی آن "رشد" و "شدن" یا کمال حقیقی ببرد. حال انسانی که نه خودش را می‌شناسد - نه جهان طبیعت را کامل می‌شناسد - نه خارج از طبیعت را می‌شناسد - نه می‌داند از کجا آمده و نه می‌داند در چه نقطه‌ای قرار دارد و نه می‌داند به کجا می‌رود، چگونه می‌تواند قانون‌گذار باشد؟! **ه - عقیده** (یا به تعبیری همان جهان‌بینی)، نقش اساسی را در تعیین و انتخاب اهداف و جهت ایفا می‌کند. قوانین تشریحی [بایدها و نبایدها]، بر اساس همان جهان‌بینی [چه توحیدی و چه مادی]، تبیین و تعیین می‌گردد. پس، خداوند متعال و خالق حکیم که "هادی" است، اصرار دارد که بشر عاقل، به کمک عقل - علم و وحی، مبدأ و معاد را بشناسد و با پیروی از قوانین منطبق با نظام هستی، در مسیر رشد (صراط مستقیم) گام بردارد.

کیفر و پاداش:

کیفر و پاداش، که در واقع همان نتیجه‌ی کار است نیز دو وجه دارد. یکی نتیجه‌ی چگونگی و میزان معرفت و شناخت [که بنیان و عامل انتخاب هدف و راه است]، که به آن «عقاید یا ایمان» اطلاق می‌شود و دیگری نتیجه‌ی چگونگی عمل می‌باشد. جایگاه انسان در حیات اخروی، جایگاه مرتبه‌ی وجودی اوست که در یکی از مراتب بین «اعلی‌علین تا اسفل السافلین» قرار دارد و کیفر و پاداش عمل، جداگانه است. ممکن است کسی عمل بدی مرتکب شده باشد و جزای (نتیجه) آن نیز محدود است، مثلاً فرض بگیرد یک سال یا یک میلیون سال معذب باشد، بالاخره جزای آن عمل تمام می‌شود. یا کسی کار خوبی کرده باشد، بالاخره مرزود دارد و نهایت این است که اضافه بر مزد، جایزه‌ای هم به او می‌دهند، خب این هم محدود است و باید تمام شود. اما عقیده، شاکله و شخصیت و مرتبه وجودی را ساخته است و همیشگی است. لذا فرمود: جایگاه مؤمن، مقام قرب من در بهشت است و جایگاه کافر، مقام بُعد و دوری از رحمت من در جهنم است.

اصول دین:

از این رو، اصول دین، همان گونه که از نامش پیداست، "اصل" است، ریشه و بنیان است و قوانین که به آن "فروع دین" گفته می‌شود، شاخ و برگ‌های این اصول می‌باشند. لذا در احکام شریعت نیز کسب معرفت و اصول دین، تحقیقی است و تقلید در آن جایز نیست، اما در شناخت قوانین، هر کسی مختار است که کارشناس (مجتهد) شود و یا اگر نمی‌خواهد یا نمی‌تواند، از کارشناس تقلید کند.

یک مثال:

شخصیت کسی که "انسان" شده، انسان است، در هر مقام "علمی" که باشد. ممکن است یک کارگر یا سرباز ساده باشد، یا یک دانشمند، آیت الله یا رئیس جمهور - شخصیت کسی که انسان نشده و در همان مرتبه‌ی نازله‌ی "حیوانیت" باقی مانده نیز یک حیوان است، حال در هر مقام "علمی" یا موقعیت اجتماعی یا سیاسی که می‌خواهد باشد.

ممکن است "انسان" خلافتی انجام دهد، او را بگیرند، محاکمه کنند و به زندان ببرند و یک یا چند سال هم حبس بکشد، اما اگر خلاف او لطمه به شخصیت و شاکله انسانی او صدمه نزند، هم چنان انسان است - ممکن است کار خوبی بکند، به او مدال، جایزه، لوح افتخار و یا حتی پول و امکانات برای پیشرفت بیشتر نیز بدهند، اما این جوایز به انسانیت او نمی‌افزاید.

هم چنین ممکن است که حیوانی (حیوان صفتی) کار خوب کند و جایزه هم بگیرد. سگ شکاری، سگ گله یا سگ پلیس باشد و مواد مخدری کشف کند - باز شکاری باشد و برای صاحبش طعمه‌ای بیاورد - اسب، قاطر یا الاغی باشد و باری را برای کسی حمل کند و جایزه هم بگیرد و یا حمله کند و به ضرب گلوله از پای درآید، باز هم در شخصیت حیوانی او تأثیری ندارد.

علم:

اما در انسان [اگر بخواهد انسان باشد و مراتب رشد و کمال را طی کند]، علمی بالاتر از این که بداند «از کجا آمده و در کجا هست و به کجا می‌رود» وجود ندارد، یعنی «خود شناسی و خدا شناسی». خود شناسی صحیح و کامل نیز در ظل «خداشناسی» حاصل می‌گردد، چرا که انسان (به تعبیر آیت الله جوادی آملی): "حي مألوه" است، یعنی زنده‌ای که إله دارد، یعنی پرستنده است. خواه إله او خدا باشد، یا گوساله یا هوای نفس. پس اگر إله حقیقی را شناخت، انسان می‌شود و اگر نشناخت، دچار خودفراموشی (الینه) گردیده و دیگر انسان نمی‌شود. لذا فرمود:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، 19)

ترجمه: و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند پس خدا هم خودشان را از یادشان برد، آنها همان نافرمان‌ها هستند.

از این رو، هر علمی جایگاه و تأثیر خود را در بینش‌ها و رفتارها دارد، اما هیچ علمی والاتر، کامل‌تر، مقدس‌تر و واجب‌تر از این نیست که انسان بداند، هیچ الهی به جز الله جلّ جلاله وجود ندارد، لذا فرمود: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» - پس بدان (این علم را داشته باشد) که جز خدا معبودی نیست / محمد ص، 19»

در این صورت رشد او در علوم طبیعی (علم تجربي) که در جهت "ابزارسازي" است نیز به نفع او تمام مي شود و از ابزار براي سهولت و سرعت بیشتر در رشد بهره مند مي گردد، اما اگر چنین نشد، علم ابزاري او فقط تا حدودي به نفع "حيات طبيعي محض و حيواني" او خواهد بود و چه بسا به لحاظ انساني، براي شخص و اجتماع، بسيار مضرّ و زيان بار باشد. چنان چه شاهدیم.

همین علم «الکترونیک» که جنابعالي و بسياري ديگر در آن تحصيل و کسب علم مي کنند، هم براي خدمت به بشر و بشريت به کار گرفته شده است و هم براي ظلم و جنایت و نسل کشي بشر. پس تفاوت در همان "عقیده" و ایمان به مبدأ و معاد است.

تأثير عقايد بر رفتار چيست؟ علت اينکه بسياري از آیات قران در زمينه مبدا و معاد است چيست؟ کافري که خدمت مي کند، دروغ نمي گويد و ... بهتر است يا مسلماني که هر کاري دلش مي خواهد مي کند؟ بهتر نيست به جاي پرداختن به بحث هاي اعتقادي به اصلاح رفتارمان و تلاش در پيشرفت علمي کنيم؟

ايکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

مسلمان يعني تسليم امر خدا - پس مسلماني که هرکاري که دلش مي خواهد مي کند، بنده هوايي نفس خویش است و نه مسلمان.

شما دقت کنید که يکي از روش ها ايجاد انحراف در "عقیده"، مقایسه کردن کافري است که خوب عمل مي کند، با مسلماني که بد عمل مي کند! خب اين چه مقایسه ي نامربوطي است. اگر مي خواهند مقایسه اي درست انجام دهند، بايد کافري که خوب عمل مي کند را با مسلماني که خوب عمل مي کند مقایسه کنند و کافري که بد عمل مي کند را با مسلماني که بد عمل مي کند مقایسه کنند.

الف - موضوع "انسان" است و زندگي (حيات) دنيوي و اخروي او. اگر انسان آن گونه که برخي از غربي ها تعريف مي کنند، فقط گونه اي از حيوان باشد، (حيوان راست قامت - حيوان دو پا - حيوان ناطق و ...)، يعني فقط از «حيات طبيعي محض» برخوردار باشد، در واقع «خوب و بد»، هيچ حقيقي ندارد و فقط «اعتباريات» وضع شده خواهد بود. لذا در اين نگرش به عالم هستي، همين دیدگاه ها و نظريات غربي پيش مي آيد که «مفهوم مطلق نداريم - بد و خوب نداريم - حق و باطل نداريم - اين خط کشي ها مانع از دموکراسي مي شود و ...» - ترديدي نيست که در اين گونه نگاه به عالم هستي (مادي و ماترياليستي)، فقط "زور و قدرت" است که حقانيت و حاکميت مي آورد.

ب - اما انسان، فقط برخوردار از حیات طبیعی محض (مثل حیوان) نیست، بلکه روح دارد، عقل دارد، اختیار و انتخاب دارد و بالتبع در بخش مهمی از زندگی فردی و اجتماعی خود "سرنوشت‌ساز" می‌باشد. پس او باید ابتدا بداند «از کجا آمده - در کجا هست و به کجا می‌رود؟»

اگر انسان فقط برخوردار از حیات طبیعی محض باشد، نیازی به دانستن این معارف ندارد، چرا که مانند هر حیوان دیگری، از فعل و انفعالات در طبیعت به وجود آمده و در همین طبیعت نیز هضم و تجزیه می‌شود. پس نه تنها دیگر "کافر درست کردار" - "مؤمن درست کردار" یا بالعکس آن، معنا و مفهومی ندارد، بلکه اصلاً درست و غلط معنا و مفهومی نخواهد داشت. چرا که هر کس به حکم غریزه حیوانی خود و به حد توان کارهایی را انجام می‌دهد و هیچ کدام را نمی‌توان گفت که "بد یا خوب" است. عقاب شکار می‌کند و کبوتر شکار می‌شود. گرگ می‌دزد و گوسفند دریده می‌شود. لذا در اندیشه‌های نوین غرب که فقط قصد توجیه جنایات قدرت‌های استکباری را دارند، همین نظریه [خوب و بد نداریم - چه کسی می‌خواهد تعیین کند و یا تشخیص دهد - هر کس هر کاری کرد، همان خوب است، اگر چه به نظر شما بد بیاید - ارزش و ضد ارزش نداریم، همه نسبی و اعتباری هستند و...] در قالب کلمات و جملات گاه زیبا و به اصطلاح کمی پیچیده بیان می‌گردد.

ج - پس اگر انسان متشکل از روح و بدن است، اگر عقل و قدرت اختیار و انتخاب دارد، اگر زندگی اجتماعی مبتنی بر «عقلانیت و انتخاب» دارد، و خلاصه اگر «حیات معقول، حرکت به سوی رشد و شدن» می‌باشد، نه تنها نباید محدود و منحصر به "حیات طبیعی محض (حیات حیوانی)" باشد و حتماً باید پس از مرگ نیز تداوم داشته باشد، بلکه باید قانونمند نیز باشد.

د - بر این اساس، قوانین حیات نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند، قوانینی که بر خلقت حاکم است و بشر اختیاری در آن ندارد، که به آن قوانین «تکوینی» می‌گویند - قوانینی که "بایدها و نبایدها" را تعیین می‌کنند که به آن قوانین «تشریحی» می‌گویند.

حال این قوانین "تشریحی" را چه کسی باید وضع کند و بر چه اساسی؟ اگر قرار باشد که فقط انسان وضع کند (چه به شکل دیکتاتوری و چه به شکل دموکراسی و رأی اکثریت)، حتماً بر اساس اعتبار خواهد بود و بنیه علمی ندارد. چرا که اولاً قانون وقتی کامل و سالم است که قانون‌گذار آن را منطبق با نظام خلقت انسان و جهان وضع کرده باشد و ثانیاً انسان و جامعه را به سوی آن "رشد" و "شدن" یا کمال حقیقی ببرد. حال انسانی که نه خودش را می‌شناسد - نه جهان طبیعت را کامل می‌شناسد - نه خارج از طبیعت را می‌شناسد - نه می‌داند از کجا آمده و نه می‌داند در چه نقطه‌ای قرار دارد و نه می‌داند به کجا می‌رود، چگونه می‌تواند قانون‌گذار باشد؟!!

ه - عقیده (یا به تعبیری همان جهان بینی)، نقش اساسی را در تعیین و انتخاب اهداف و جهت ایفا می کند. قوانین تشریحی [بایدها و نبایدها]، بر اساس همان جهان بینی [چه توحیدی و چه مادی]، تبیین و تعیین می گردد. پس، خداوند متعال و خالق حکیم که "هادی" است، اصرار دارد که بشر عاقل، به کمک عقل - علم و وحی، مبدأ و معاد را بشناسد و با پیروی از قوانین منطبق با نظام هستی، در مسیر رشد (صراط مستقیم) گام بردارد.

کیفر و پاداش:

کیفر و پاداش، که در واقع همان نتیجه‌ی کار است نیز دو وجه دارد. یکی نتیجه‌ی چگونگی و میزان معرفت و شناخت [که بنیان و عامل انتخاب هدف و راه است]، که به آن «عقاید یا ایمان» اطلاق می شود و دیگری نتیجه‌ی چگونگی عمل می باشد.

جایگاه انسان در حیات اخروی، جایگاه مرتبه‌ی وجودی اوست که در یکی از مراتب بین «اعلی علیین تا اسفل السافلین» قرار دارد و کیفر و پاداش عمل، جداگانه است. ممکن است کسی عمل بدی مرتکب شده باشد و جزای (نتیجه) آن نیز محدود است، مثلاً فرض بگیرید یک سال یا یک میلیون سال معذب باشد، بالاخره جزای آن عمل تمام می شود. یا کسی کار خوبی کرده باشد، بالاخره مزدی دارد و نهایت این است که اضافه بر مزد، جایزه‌ای هم به او می دهند، خب این هم محدود است و باید تمام شود. اما عقیده، شاکله و شخصیت و مرتبه وجودی را ساخته است و همیشگی است. لذا فرمود: جایگاه مؤمن، مقام قرب من در بهشت است و جایگاه کافر، مقام بُعد و دوری از رحمت من در جهنم است.

اصول دین:

از این رو، اصول دین، همان گونه که از نامش پیداست، "اصل" است، ریشه و بنیان است و قوانین که به آن "فروع دین" گفته می شود، شاخ و برگ‌های این اصول می باشند. لذا در احکام شریعت نیز کسب معرفت و اصول دین، تحقیقی است و تقلید در آن جایز نیست، اما در شناخت قوانین، هر کسی مختار است که کارشناس (مجتهد) شود و یا اگر نمی خواهد یا نمی تواند، از کارشناس تقلید کند.

یک مثال:

شخصیت کسی که "انسان" شده، انسان است، در هر مقام "علمی" که باشد. ممکن است یک کارگر یا سرباز ساده باشد، یا یک دانشمند، آیت الله یا رئیس جمهور - شخصیت کسی که انسان نشده و در همان مرتبه‌ی نازل‌ی "حیوانیت" باقی مانده نیز یک حیوان است، حال در هر مقام "علمی" یا موقعیت اجتماعی یا سیاسی که می خواهد باشد.

ممکن است "انسان" خلافتی انجام دهد، او را بگیرند، محاکمه کنند و به زندان ببرند و یک یا چند سال هم حبس بکشد، اما اگر خلاف او لطمه به شخصیت و شاکله انسانی او صدمه نزند، هم چنان انسان است - ممکن است کار خوبی بکند، به او مدال، جایزه، لوح افتخار و یا حتی پول و امکانات برای پیشرفت بیشتر نیز بدهند، اما این جوایز به انسانیت او نمی افزاید.

هم چنین ممکن است که حیوانی (حیوان صفتی) کار خوب کند و جایزه هم بگیرد. سگ شکاری، سگ گله یا سگ پلیس باشد و مواد مخدری کشف کند - باز شکاری باشد و برای صاحبش طعمه ای بیاورد - اسب، قاطر یا الاغی باشد و باری را برای کسی حمل کند و جایزه هم بگیرد و یا حمله کند و به ضرب گلوله از پای درآید، باز هم در شخصیت حیوانی او تأثیری ندارد.

علم:

اما در انسان [اگر بخواهد انسان باشد و مراتب رشد و کمال را طی کند]، علمی بالاتر از این که بداند «از کجا آمده و در کجا هست و به کجا می رود» وجود ندارد، یعنی «خود شناسی و خدا شناسی». خود شناسی صحیح و کامل نیز در ظل «خدا شناسی» حاصل می گردد، چرا که انسان (به تعبیر آیت الله جوادی آملی): "حي مألوه" است، یعنی زنده ای که إله دارد، یعنی پرستنده است. خواه إله او خدا باشد، یا گوساله یا هوای نفس. پس اگر إله حقیقی را شناخت، انسان می شود و اگر نشناخت، دچار خود فراموشی (الینه) گردیده و دیگر انسان نمی شود. لذا فرمود:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، 19)

ترجمه: و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند پس خدا هم خودشان را از یادشان برد، آنها همان نافرمان ها هستند.

از این رو، هر علمی جایگاه و تأثیر خود را در بینش ها و رفتارها دارد، اما هیچ علمی والاتر، کامل تر، مقدس تر و واجب تر از این نیست که انسان بداند، هیچ الهی به جز الله جلّ جلاله وجود ندارد، لذا فرمود: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» - پس بدان (این علم را داشته باشد) که جز خدا معبودی نیست / محمد ص، 19»
در این صورت رشد او در علوم طبیعی (علم تجربی) که در جهت "ابزارسازی" است نیز به نفع او تمام می شود و از ابزار برای سهولت و سرعت بیشتر در رشد بهره مند می گردد، اما اگر چنین نشد، علم ابزاری او فقط تا حدودی به نفع "حیات طبیعی محض و حیوانی" او خواهد بود و چه بسا به لحاظ انسانی، برای شخص و اجتماع، بسیار مضرّ و زیان بار باشد. چنان چه شاهدیم.

همین علم «الکترونیک» که جنابعالی و بسیاری دیگر در آن تحصیل و کسب علم می‌کنند، هم برای خدمت به بشر و بشریت به کار گرفته شده است و هم برای ظلم و جنایت و نسل‌کشی بشر. پس تفاوت در همان "عقیده" و ایمان به مبدأ و معاد است.

در بحث واجب الوجود و علت و معلول و ...، خداوند می‌شود علت غایی و بقیه معلول؛ حال اگر از دریچه دین نگاه نکنیم و به عنوان ناظر بیرونی بنگریم، از کجا معلوم که شاید خدای دیگری باشد که ذهن محدود بشر به او نرسیده باشد.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اتفاقاً بحث علت و معلول و رسیدن به علت غایی و ...، اصلاً اختصاصی به دین ندارد، بلکه یک قاعده عقلی است که در عرصه حکمت، یا به قول متعارف امروز، "فلسفه" مورد بحث قرار می‌گیرد.

در حکمت و فلسفه، بحث از وجود و اقسام و تعاریف آن است و اصلاً به اسامی و نام‌هایی چون خدا و ... کاری ندارد. در فلسفه نام علت العلل یا علت غایی و ...، خدا نیست و نام معلول‌ها نیز مخلوق یا عبد و بنده خدا نیست، اینها در بحث کلام بدین شکل مطرح می‌شوند. بحث از مباحثی چون واجب الوجود، ممکن الوجود، علت و معلول، حادث و محدث، حرکت و محرک ... و بطلان دور، تسلسل، جمع نقیضین و ...، اختصاصی به نگاه دینی ندارد، بلکه مباحث عقلی [مبتنی بر بدیهیات اولیه عقل] در شناخت است.

*- در بحث "وجود" و تقسیم آن به "واجب" و "ممکن"، وقتی عقل دریافت که نسبت ممکن الوجود به بودن و نبودن مساوی است، پس پیدایش آن باید علتی وجود بخش داشته باشد، دیگر کاری ندارد که نام آن علت یا آن ممکن چیست؟ بلکه از قاعده‌ی عقلی سخن می‌گوید.

*- در حکمت و فلسفه، عقل با استدلال‌های عقلی در می‌یابد که "واجب الوجود"، یعنی وجودی که هستی او عین ذات اوست و قائم به غیر نیست و "ممکن الوجود"، یعنی وجودی که هستی‌اش را از غیر گرفته است.

*- در حکمت یا فلسفه، وقتی استدلال می‌گردد که واجب الوجود یعنی، "هستی‌اش، عین ذات اوست"، یعنی "کمال محض" است. چرا که "کمال" یعنی "هستی" و متقابلاً "نقص" یعنی نیستی.

نتایج:

الف - در حکمت و فلسفه و کلام (به ویژه در اندیشه و معارف اسلامی)، نتیجه‌گیری می‌شود که چون او «هو»، [اسم خاصی هنوز برایش نگذاشته‌ایم و همین دلیل با ضمیر «او یا هو» از آن یاد می‌کنیم]، وجود دارد و هست، پس «هو الحی»، چون از نقصی مبرا است، پس «هو السبحان»، چون کمال محض است، پس «هو

الغنی»، چون علم، قدرت، رحمت، کرم، جلال، جمال و ...، همه کمالات هستند، پس: «هو العلیم - هو القادر - هو الرحمن - هو الکریم - هو الجلیل - هو الجمیل و ...». حال خواه "او = هو" را الله جلّ جلاله بنامند، یا خدا، یا God. او، دارای این اسما و صفات است.

ب - در حکمت و فلسفه و کلام (به ویژه در اندیشه و معارف اسلامی)، استدلال می‌گردد که چون هر دوئیت یا کثرتی مستلزم حد و محدودیت است، و هر حدی نیز عین نقص و عین نیاز است، و اینها همه صفات "ممکن الوجود" است، پس آن "واجب الوجود"، حتماً و یقیناً و با استدلال عقلی، یگانه، یکتا و بی همتاست [واحد - احد - لیس کمثله شیء - لا شریک له]. حال اسمش هر چه می‌خواهد باشد.

ج - در این صورت، فرض خدای دیگری که خود را معرفی نکرده باشد و خلقتش نیز او را نشناخته باشد، حتی "فرض" هم نیست، بلکه "ظنّ و گمان باطل" است.

بدیهی است که اگر خدای دیگری باشد که او "واجب الوجود، هستی و کمال محض، واحد، احد و بی‌مانند" باشد؛ آن که ذهن قبلاً او را خدا پنداشته، هیچ‌گاه خدا نبوده است و از آغاز پیدایش ممکن الوجود و مخلوق و مصنوع بوده است.

در نتیجه: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ. الهی جز "الله" وجود ندارد، او واحد است و برای او شریکی نیست. نکته:

حال باید اندیشه شود که چه انگیزه، ضرورت و یا لزومی دارد؛ خدایی که خود را در عقل و فطرت‌مان در درون و نیز آیات و نشانه‌هایش در برون شناسانده است را رها کنیم و به دنبال خدایی بگردیم که نه خود را شناسانده و نه ما او را می‌شناسیم؟ چه لزومی دارد که به جای "یقین"، رو به "فرض" کنیم، آن هم فرضی که به محض ایجاد شدن در ذهن، بطلانش اثبات می‌گردد؟

پاییز ۱۳۹۳
آبان

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه) قرآن و حدیث

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

قرآن کریم و حدیث - آبان 1393

آیا امیرالمؤمنین با بیان «وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ لَا ابْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ...» به عثمان، ابوبکر و عمر را عمل کننده به سنت و به حق می داند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

بسیاری سعی دارند با استناد به این جمله، مدعی شوند که امیرالمؤمنین علیه السلام به سیاست، عملکرد و روش شیخین صحه گذاشته و عثمان را نیز تعریف و تمجید نموده اند! اما مهم این است که بدانیم که ابتدا و انتهای جمله را نمی خوانند و مورد استناد قرار نمی دهند، تا حقیقت برای خواننده، شنونده و مخاطب روشن گردد(!؟) مسئله این است که روش خلیفه سوم، حتی به دو خلیفه قبل خود نیز شبیه نبود. بی سیاستی در حکومت، عدم مدیریت مطلوب در کشورداری، توزیع ناعادلانه ثروت، تقسیم پست ها بین نزدیکان و ... به حدی شد که دیگر خود مردم علیه وی شوریدند.

این اعتراضات و شورش ها ادامه داشت و عثمان ابتدا اهمیتی نمی داد، تا این که کار بالا گرفت. وی چندین بار نیز به حضرت علیه السلام متوسل شد که "چه بکنند؟" حضرت نیز نصیحت ها و تذکراتی داشتند که او هم چنان رعایت نمی کرد، تا این که مردم با تجمع ها و نیز اعزام نمایندگان از حضرت علی علیه السلام خواستند تا با او صحبت کنند و چون خود او نیز در فشار شدید قرار گرفته بود، در واقع حضرت مجدداً و این بار به خواست مردم، رفتند تا با او صحبت کنند.

در این موقعیت، مذاکرات پیرامون مباحث اعتقادی نبود، حتی ریشه یابی ها یا مشروعیت نظام نیز نبود. بلکه عثمان خلیفه و حاکم ممالک اسلامی بود و مردم از بی کفایتی و ظلم های او به تنگ آمده بودند. لذا امام او را متذکر می شد و نصیحت می نمود. این معنایش تأیید گذشته و حال و یا مشروعیت بخشیدن به نظام حکومتی نبود نیست. مثل تجربه ای که در تاریخ خودمان داشتیم. حضرت امام خمینی رحمه الله علیه، بارها و بارها به شاه تذکر داد و او را نصیحت کرد و گفت کاری نکن که مردم تو را عزل و از کشور بیرونت کنند. که آخر هم همین طور شد. حال دقت کنیم که حضرت در این دیدار به ایشان چه مطالبی را متذکر شدند و چه نصایحی کردند:

إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَ قَدْ اسْتَسْقَرُونِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ؛

مردم به دنبال من هستند، و مرا بین خود و تو واسطه قرار داده‌اند،

*- یعنی: مردم از من خواسته‌اند که بیایم و با تو سخن بگویم.

وَ وَاللَّهِ مَا أَدْرَى مَا أَقُولُ لَكَ؟ مَا أَعْرِفُ شَيْئاً بَجَهْلُهُ، وَ لَا أَذُكُّكَ عَلَى أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ، مَا سَبَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَتُخْبِرُكَ عَنْهُ،

و به خدا قسم نمی‌دانم با تو چه بگویم؟ چیزی را نمی‌دانم که تو از آن بی‌خبر باشی، و به چیزی که ندانی تو را

دلالت نمی‌کنم؛ تو می‌دانی آنچه را ما می‌دانیم، به چیزی سبقت نگرفته‌ایم که تو را به آن آگاهی دهیم؛

وَ لَا خَلُونَا بِشَيْءٍ فَنُبَلِّغُكَهُ، وَ قَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا، وَ سَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا، وَ صَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَمَا صَحَبْنَا.

در پنهان به کاری پرداخته‌ایم که آن را به تو برسانیم، آنچه ما دیده‌ایم تو هم دیده‌ای، و آنچه ما شنیده‌ایم تو هم شنیده‌ای، و با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مصاحبت داشتی چنانکه ما مصاحبت داشتیم.

*- تا همین جا دقت نمایید؛ می‌فرماید من آمدم به تو خطاهایت را متذکر شوم، شرایط و وضعیت را بگویم، موارد اعتراض مردم را منتقل کنم و ...؛ اما تو خودت می‌دانی که چه کردی و اوضاع چگونه است؟ می‌فرماید: چه خبری به تو بدهم که خودت از آن بی‌خبری؟ چیزی مخفی نیست. اگر وضع فعلی نوع حکومت و اعتراضات مردم را موضوع قرار دهی، هر چه ما می‌دانیم، تو هم می‌دانی - اگر بخوای بگویی که من خلیفه المسلمین هستم و مردم انتظاری غیر مشروع دارند، یا بگویی من از دین و احکامش و سنت نبوی مطلع نبودم، درست نیست، چرا که تو نیز مثل ما هر چه رسول الله صلوات الله علیه و آله فرمود، شنیده‌ای ... - یعنی دیگر حجت تمام است و بهانه‌ای برای توجیه کرده‌های خطایت نیست.

وَ مَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ لَا ابْنُ الْخَطَّابِ بِأُولَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ، وَ أَنْتَ أَقْرَبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ شَيْخَةَ رَحِمَ مِنْهُمَا، وَ قَدْ نَلْتَمَسْنَا مِنْ صِهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا.

پسر ابوقحافه و پسر خطّاب از تو به عمل به حق سزاوارتر نبودند، تو به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از نظر خویشاوندی از آن دو نزدیک‌تری، و از دامادی او به جایی رسیدی که آن دو نفر نرسیدند. نزدیک‌تری، و از دامادی او به جایی رسیدی که آن دو نفر نرسیدند.

*- سپس وی را با دو خلیفه پیشین مقایسه می‌کند، چرا که جانشین آنها شده بود و قبول کرده بود که به سنت آنان عمل کند و حضرت (ع) نیز همین شرط را پذیرفته بودند که کنارش گذاشتند و با عثمان بیعت کردند.

پس در این مقایسه به او متذکر می شوند: اولاً آن دو حاکم قبلی، شخصیت خاصی [مثل امام، وصی، باب العلم، یعسوب الدین، حکیم، نابغه و ...] نبودند که بگویی آنها چیزهایی می دانستند که من نمی دانم، ثانیاً قاعدتاً باید از آن دو نیز بیشتر بدانی و بهتر عمل کنی، چرا که داماد خانهدار رسول الله نیز شدی. (1)

فَاللّٰهُ اللّٰهُ فِي نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ وَاللّٰهُ مَا تُبَصِّرُ مِنْ عَمِّي، وَ لَا تُعَلِّمُ مِنْ جَهْلٍ، وَ إِنَّ الطُّرُقَ لَوَاضِحَةٌ، وَ إِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ.

پس خدا را خدا را در حفظ جان، که سوگند به خدا کور نیستی تا بینایت کنند، و جاهل نیستی تا دانایت نمایند، راهها آشکار است، و نشانه‌های دین بریاست.

فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللّٰهِ عِنْدَ اللّٰهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَ هَدًى، فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ، وَ أَمَاتَ بِدَعَاةٍ جَهْلُولَةٍ.

آگاه باش که برترین بندگان خدا نزد خدا پیشوای عادل است که هدایت شده و هدایت کند، سنت معلومی را به پا دارد، و بدعت مجهولی را بمیراند و

*- این فراز نیز مستند به آیات کریمه قرآن است و اشارت دارد که اولاً اساساً حکومت در اسلام حق امام حق است که خودش هدایت شده و دیگران را هدایت می کند، نه کسی که خودش نیز محتاج هدایت دیگری است - و ثانیاً اگر ادعای "سنت" خدا و رسولش صلوات الله علیه و آله را دارید، سنن الهی معلوم است و پیشوای عادل آن است که آن سنن را احیا کند و بدعت‌ها را از میان بردارد؛ نه این که آن سنن را ضایع کند و خودش بدعت بگذارد.

حال کجای این بیانات دلالت یا حتی اشاره‌ای به تأیید عثمان یا خلفای پیشین دارد؟! [و البته ادامه این خطبه نکات بسیار دقیق دیگری هم دارد که باید حتماً مورد مطالعه و تأمل قرار گیرد.]

پاورقی:

1 - بر اساس مدارك محکم و متقن، عثمان داماد خواهر حضرت خدیجه بوده، زیرا رقیه و ام کلثوم دختران خواهر حضرت خدیجه بوده‌اند که در خانه پیامبر (ص) بزرگ شدند و ریبه آن حضرت شدند. (برای تفصیل رجوع کنید به الصحيح من سیره النبی صلی الله علیه و آله تألیف علامه جعفر مرتضی عاملی، ج 2، ص 126)

حدیثی در مورد ازدواج از نهج الفصاحه نقل می کنند مبنی بر این که «برای نطفه‌های خود جای مناسبی انتخاب کنید و از سیاهان پرهیزید [چرا] که سیاهی رنگ زشتی است.» و می گویند: نژاد پرستانه است.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

افتزای نژاد پرستی به اسلام نیز از جمله افتراهایی است که به هیچ وجه و هیچ شکلی نمی چسبد.

نژادپرستی، پدیده‌ی جاهلانه، متکبرانه و متعصبانه‌ای می‌باشد که نوع بشر از همان ابتدا به آن مبتلا شد و هنوز هم گرفتار است و هر روز چهره‌ها و نمودهای کثیف‌تر و هولناک‌تری از خود نشان می‌دهد.

نژاد پرستی، خصلت و خوی مستکبران است که شخص ابلیس لعین پایه‌گذار آن بود و علت نافرمانی خود را همین برتری خود به خاطر نوع خلقتش اعلام داشت و تکبر نمود و به خاطر همین تکبر از بارگاه رحمت الهی، برای همیشه دور شد.

ابلیس همین خصلت انحرافی و منحط را در اولاد آدم دامن زد، تا آنجا که برخی خود را به خاطر رنگ پوست، برخی به خاطر ملیت و برخی دیگر به خاطر مال و اموال بیشتر و ... برتر از دیگران دانستند.

شاید در تاریخ چنین درج شده باشد که شدیدترین بروز نژادپرستی، در آمریکا و اروپا و در قرن 19 میلادی ظهور یافته است، حال آن که امروزه به مراتب شدیدتر است. البته نه فقط به این دلیل که حقوق سیاهان در آمریکا ضایع شده و می‌شود و یا پلیس‌های سفید پوست، مردم عادی سیاه‌پوست را می‌کشند، بلکه به این دلیل که به عنوان "فلسفه"، قائل به نژاد برتر بودن خود می‌باشند و حتی صهیونیست‌ها که کلاً نژاد پرست هستند، یهود اروپایی را اصیل‌تر و برتر از یهود فلسطینی می‌دانند.

در این میان، فقط ادیان الهی بوده و هستند که "نژاد پرستی" را به هر شکلی که باشد محکوم کرده‌اند و سرآمد آنها نیز اسلام و قرآن کریم است که با بیانی مستدل، اعلام می‌دارد که تفاوت رنگ‌ها و زبان‌ها، به خاطر گسترش معرفت (شناخت) و علم است و تنها ملاک برتری، تقوا می‌باشد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، 13)

ترجمه: ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است.

نکته:

برتری حتماً در مقایسه و تطبیق چیزی با چیز دیگری صورت می‌پذیرد و خداوند متعال می‌فرماید، ملاک و میزان تطبیق، رشد و کمال است که منجر به تقرب بیشتر به کمال محض (الله جلّ جلاله) می‌گردد و این مهم نیز با تقوا حاصل می‌شود.

ازدواج با سیاه‌پوست:

الف - این مقدمه بیان شد تا به عقل و ذهن خود متذکر گردیم حدیث پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را که فرمود: «اگر حدیثی از من به شما نقل شد که با وحی و عقل مغایرت داشت، نپذیرید» و در بیانی دیگر فرموده‌اند: «به سینه دیوار بزنید».

حال آیا ممکن است پیامبری که عقل کل، خاتم رسل و اخذکننده و نیز ابلاغ و عمل کننده به وحی است، چنین سخنی گفته باشد؟! البته ایشان بر این مهم که دقت کنید چه همسری انتخاب می کنید یا نطفه‌ی خود را کجا قرار می دهید (انتخاب مادر)، تذکرات مهمی داشته‌اند.

ب - چطور ممکن است پیامبری که اولین مؤذن خود را یک سیاه‌پوست قرار می دهد و بسیاری از مخاطبین و گرویدگان به او نیز سیاهان بودند، و دینی که نه فقط در صدر اسلام، بلکه هم اکنون نیز بسیاری از سیاه‌پوستان به خاطر همین آموزه‌ها و مقابله‌ی شدید اسلام با نژادپرستی به اسلام پیوسته و می پیوندند، گفته باشند که با سیاه‌پوست ازدواج نکنید؟!

ج - این که فرموده باشند: «و اجتنبوا هذا السواد»، اگر چه شاید به یک شخص اشاره داشته باشد، اما باز هم در کتب روایی اصیل و معتبر و حتی کتب فرعی مرتبط نیامده است، بلکه به قول مرحوم ابوالقاسم پاینده (متوفی 1363): «و تنها در برخی کتاب‌های روایی اخلاقی قرن حاضر بدون اعلام هیچ‌گونه منبعی به نقل از پیامبر (ص) آمده که «از انتخاب زنان سیاه پوست برای همسری اجتناب کنید... / پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة، ص 381».

خداوند متعال در چندین جای قرآن تاکید نموده و "بالوالدین احسانا" (به پدر و مادر خود احسان کنید) لطفاً بطور واضح بفرماید منظور از نیکی و احسان چیست؟ (دانشجو، هرمزگان)

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: همان گونه که بیان نمودید، خداوند متعال که هادی به صراط مستقیم، جهت رشد و کمال انسان و رسیدن به مقام قرب الهی اوست، در چند آیه به "احسان به والدین"، توصیه‌ی مؤکد نموده است، مانند:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ إِنَّمَا يُبَلِّغُنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا.» (الإسراء، 23)

ترجمه: و پروردگارت حکم قطعی کرد که جز او را نپرستید و به پدر و مادر (خود) نیکی کنید حال اگر در نزد تو یکی از آن دو یا هر دو به کهنسالی رسند (در مقابل زحمات یا خشونت‌های آنها اظهار ناراحتی مکن حتی) به آنان افّ مگو و بر آنها فریاد مزین و سخن درشت مگو و با آنان سخنی کریمانه بگوی.

اگر در همین آیه دقت شود، به چند نکته‌ی مهم اشاره شده است:

*** - اول آن که "توحید" و بندگی نکردن غیر و سپس احسان به والدین را "قضای الهی"، یعنی حکم قطعی در نظام خلقت بر شمرده است.**

- * دوم** آن که پس از توحید، احسان به والدین را آورده است و نه مباحث دیگر در سایر رفتارهای فردی و جمعی (سایر احکام). دقت شود که عبادت یک رفتار است - احسان به والدین نیز یک رفتار است.
- * سوم** آن که فرمود این احسان به ویژه در زمان کهولت سن آنها باید بیشتر باشد (هم نیاز آنها بیشتر است، هم دلشان رقیق تر است و هم ممکن است که جوان بی حوصلگی و اهمال نشان دهد و ...).
- * چهارم** آن که فرمود از مصادیق احسان و ادب و به جا آوردن حقوق آنها، یکی است که حتی یک "اف" یا به تعبیر خودمان یک "آه" نیز به آنان گفته نشود. و مبادا با صدای بلند و درشت (فریاد زدن بر سر آنها)، با آنها مکالمه شود.
- * پنجم** آن که فرمود با آنها قول کریمانه داشته باشید (یعنی مهربان، با گذشت، با عطف و نرمی، با ادب و بزرگ منشانه سخن بگویید).
- الف -** از همین دو تأکید آخر (چهارم و پنجم)، معلوم می شود که چگونه حرف زدن، با هر کسی و از جمله پدر و مادر، از اهمیت و اثر بسیاری برخوردار است. ممکن است انسان به خاطر مشکلاتی دلخوش نباشد، مغموم باشد، عصبانی باشد و ...، اما هنر ادب آدمی به این است که بتواند در عین حال با دیگران برخورد و گفتار متین داشته باشد. اما نسبت به پدر و مادر، حساس تر است، تا آنجا که حتی اگر از سخن یا رفتار یا وضعیت آنان ناراحت بود، باز نه تنها یک "اف" هم نگوید، چه رسد به این که با صدای بلند و کلمات درشت صحبت کند؛ بلکه باید در هر حال کریمانه سخن بگوید. یادش نرود دوران نوزادی خود و گریه هایش را - کودکی و رفتارهای خاص خودش را - نوجوانی و زحمات آنان را و
- ب -** احسان، به طور کلی نیکی و خیرخواهی است، پس ابتدا باید در قلب ایجاد شود. انسان محسن، یک انسان نیک اندیش و خیر خواه است. پس احسان به والدین این است که فرزند آنها را قلباً دوست داشته باشد و احترامشان را نگاه دارد، حقوقشان را رعایت کند (حتی اگر کافر باشند)، و به همین جهت دلسوز آنها باشد و برای شان خیر بخواهد. چنان چه شاهدیم پس از آیه فوق، می فرماید که جلوی آنها فروتن و متواضع باش، پر و بال حمایت و رحمت را باز کن و در ضمن برای شان دعای خیر کن. یعنی قلبت، خیر آنها را از خدا بخواهد و به زبان نیز جاری کنی و در عمل پیاده کنی:
- «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (الإسراء، 24)
- ترجمه:** ز در رحمت پر و بال مسکنت (تواضع و رحمت) بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکیم تربیت کردند.

ج - پس، بدین ترتیب، قردانی، حفظ احترام، تواضع، ادب، گفتار کریمانه، زیر پوشش حمایتی قرار دادن و بالاخره "دعای خیر" از مصادیق کلی این احسان می باشد که هر کس موضوع‌های مربوطه را خودش تشخیص می دهد. چون شرایط یک سان نیست. حتی ممکن است که پدر و مادر کسی از دنیا رفته باشند، باز هم باید در حق آنها احسان کند، یعنی برای زندگی اخروی آنها نیز خیرشان را بخواهد، برای شان خیرات و میرات مادی و معنوی داشته باشد و با دعای غیر، غفران و رحمت شان را از خدا بخواهد.

نکته:

دقت کنیم که حضرت عیسی علیه السلام، هنگامی که به صورت معجزه در گهواره لب گشود، پس از آن که اذعان و تصریح به بندگی خدا و نبوت او نمود، افزود: خداوند به من امر نموده که تا عمر دارم، اقامه نماز کنم، زکات بدهم، و به من این فضیلت را بخشیده که نسبت به مادرم (چون پدر نداشتند)، خیرخواه و نیکو باشم، نه زورگو و شقی.

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَمَا يَجْعَلُنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» (مریم، 30 تا 32)

ترجمه: [نوزاد در گهواره] گفت: به درستی که من بنده‌ی خداوند هستم (نه فرزند او یا خود او)، که به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است * و مرا هر کجا که باشم وجود پریرکتی ساخته، و تا زنده هستم به نماز و زکات سفارش کرده است * و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمان نگردانیده است.

خداوند متعال در چندین جای قرآن تاکید نموده و "بالوالدین احسانا" (به پدر و مادر خود احسان کنید)

لطفاً بطور واضح بفرمایید منظور از نیکي و احسان چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

همان گونه که بیان نمودید، خداوند متعال که هادی به صراط مستقیم، جهت رشد و کمال انسان و رسیدن به مقام قرب الهی اوست، در چند آیه به "احسان به والدین"، توصیه‌ی مؤکد نموده است، مانند:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ۚ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ إِنَّمَا يُنْعِنَنَّ عِنْدَكَ الْكَبِيرَ ۖ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا.» (الإسراء، 23)

ترجمه: و پروردگارت حکم قطعی کرد که جز او را نپرستید و به پدر و مادر (خود) نیکی کنید حال اگر در نزد تو یکی از آن دو یا هر دو به کهنسالی رسند (در مقابل زحمات یا خشونت‌های آنها اظهار ناراحتی مکن حتی) به آنان افّ مگو و بر آنها فریاد مزن و سخن درشت مگو و با آنان سخنی کریمانه بگوی.

اگر در همین آیه دقت شود، به چند نکته‌ی مهم اشاره شده است:

*** اول** آن که "توحید" و بندگی نکردن غیر و سپس احسان به والدین را "فضای الهی"، یعنی حکم قطعی در نظام خلقت بر شمرده است.

*** دوم** آن که پس از توحید، احسان به والدین را آورده است و نه مباحث دیگر در سایر رفتارهای فردی و جمعی (سایر احکام). دقت شود که عبادت یک رفتار است - احسان به والدین نیز یک رفتار است.

*** سوم** آن که فرمود این احسان به ویژه در زمان کهولت سن آنها باید بیشتر باشد (هم نیاز آنها بیشتر است، هم دل‌شان رقیق‌تر است و هم ممکن است که جوان بی‌حوصلگی و اهمال نشان دهد و ...).

*** چهارم** آن که فرمود از مصادیق احسان و ادب و به جا آوردن حقوق آنها، یکی است که حتی یک "افّ" یا به تعبیر خودمان یک "آه" نیز به آنان گفته نشود. و مبادا با صدای بلند و درشت (فریاد زدن بر سر آنها)، با آنها مکالمه شود.

*** پنجم** آن که فرمود با آنها قول کریمانه داشته باشید (یعنی مهربان، با گذشت، با عطف و نرمی، با ادب و بزرگ منشانه سخن بگویید).

الف - از همین دو تأکید آخر (چهارم و پنجم)، معلوم می‌شود که چگونه حرف زدن، با هر کسی و از جمله پدر و مادر، از اهمیت و اثر بسیاری برخوردار است. ممکن است انسان به خاطر مشکلاتی دلخوش نباشد، مغموم باشد، عصبانی باشد و ...، اما هنر ادب آدمی به این است که بتواند در عین حال با دیگران برخورد و گفتار متین داشته باشد. اما نسبت به پدر و مادر، حساس‌تر است، تا آنجا که حتی اگر از سخن یا رفتار یا وضعیت آنان ناراحت بود، باز نه تنها یک "افّ" هم نگوید، چه رسد به این که با صدای بلند و کلمات درشت صحبت کند؛ بلکه باید در هر حال کریمانه سخن بگوید. یادش نرود دوران نوزادی خود و گریه‌هایش را - کودکی و رفتارهای خاص خودش را - نوجوانی و زحمات آنان را و ...

ب - احسان، به طور کلی نیکی و خیرخواهی است، پس ابتدا باید در قلب ایجاد شود. انسان محسن، یک انسان نیک اندیش و خیر خواه است. پس احسان به والدین این است که فرزند آنها را قلباً دوست داشته باشد و احترام‌شان را نگاه دارد، حقوقشان را رعایت کند (حتی اگر کافر باشند)، و به همین جهت دلسوز آنها باشد و برای‌شان خیر بخواهد. چنان چه شاهدیم پس از آیه فوق، می‌فرماید که جلوی آنها فروتن و متواضع باش، پر و بال

حمایت و رحمت را باز کن و در ضمن برای شان دعای خیر کن. یعنی قلبت، خیر آنها را از خدا بخواهد و به زبان نیز جاری کنی و در عمل پیاده کنی:

«وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (الإسراء، 24)

ترجمه: ز در رحمت پر و بال مسکنت (تواضع و رحمت) بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکیم تربیت کردند.

ج - پس، بدین ترتیب، قردانی، حفظ احترام، تواضع، ادب، گفتار کریمانه، زیر پوشش حمایتی قرار دادن و بالاخره "دعای خیر" از مصادیق کلی این احسان می باشد که هر کس موضوع های مربوطه را خودش تشخیص می دهد. چون شرایط یک سان نیست. حتی ممکن است که پدر و مادر کسی از دنیا رفته باشند، باز هم باید در حق آنها احسان کند، یعنی برای زندگی اخروی آنها نیز خیرشان را بخواهد، برای شان خیرات و میرات مادی و معنوی داشته باشد و با دعای غیر، غفران و رحمت شان را از خدا بخواهد.

نکته:

دقت کنیم که حضرت عیسی علیه السلام، هنگامی که به صورت معجزه در گهواره لب گشود، پس از آن که اذعان و تصریح به بندگی خدا و نبوت او نمود، افزود: خداوند به من امر نموده که تا عمر دارم، اقامه نماز کنم، زکات بدهم، و به من این فضیلت را بخشیده که نسبت به مادرم (چون پدر نداشتند)، خیرخواه و نیکو باشم، نه زورگو و شقی.

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» (مریم، 30 تا 32)

ترجمه: [نوزاد در گهواره] گفت: به درستی که من بنده ی خداوند هستم (نه فرزند او یا خود او)، که به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است * و مرا هر کجا که باشم وجود پریرکتی ساخته، و تا زنده هستم به نماز و زکات سفارش کرده است * و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است.

پاییز ۱۳۹۳
آبان

پایگاه پاسختویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

سیاسی

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

سیاسی- آبان 1393

آقای دکتر روحانی گفتند: اولین "معروف" توسعه در این کشور است و "منکری" بالاتر از بیکاری و فقر وجود ندارد و...؛ با توجه به بازتاب این سخنان، نظر شما چیست؟ آیا چنین است که بیان نمودند؟ (دانشجوی دکتری علوم سیاسی)

ایکس - شبهه / پایگاه پاسختویی به سؤالات و شبهات: نظر به این که ایشان بیان نمودند به عنوان "یک طلبه" چنین نظراتی دارند و در فضای طلبگی نیز "بحث و نقد" به مراتب آزادتر و گسترده‌تر از فضای سیاسی می‌باشد، باید بگوییم که با برخی از سخنان ایشان موافقیم و با برخی دیگر موافق نیستیم و برخی از فرازها را ضد و نقیض یک دیگر می‌بینیم.

الف - به عنوان مثال: نمی‌شود از سویی گفت:

«از دیدگاه اسلام، یک گروه آمر به معروف و ناهی از منکر نیست همه مسلمانان این وظیفه را دارند» و گفت: «امر به معروف و نهي از منکر یک وظیفه همگانی است به آن معناست که ۷۵ میلیون جمعیت کشور آمر به معروف و ناهی از منکر هستند و باید به یاد داشته باشیم که این فریضه الهی یک عمل متقابل نیز محسوب می‌شود»

و گفت: «از دیدگاه اسلام یک گروه آمر به معروف و ناهی از منکر نیست همه مسلمانان این وظیفه را دارند.» و افزود: «درسی که باید از کربلا بیاموزیم این است که همه یکدیگر را به خیر و صلاح و معروف و عمل صالح دعوت کنیم و اگر فردی و جمعی خدای ناکرده از مسیر هدایت فاصله گرفتند آنها را از منکر و منکرات نهي کنیم.»

و از سوی دیگری اظهار نمود: «هیچ کس نمی‌تواند جناح و دسته و گروهی را به عنوان عمل کننده به منکر بیان کند»

بالاخره لابد، شخصی، گروهی، جمعی و جریانی به "منکر" شناخته می‌شوند که باید آنها را بازداشت و این بازدارندگی نیز (همانگونه که تصریح نمودند)، وظیفه‌ی الهی و بر عهده‌ی همگان است.

- ب -** فرق است بین "توسعه" با "رشد". کلمات، معانی و مفاهیم، نقش کلیدی را در تبیین اندیشه‌ها و سپس هدف‌گذاری، برنامه‌ریزی و عمل جهت تحقق آنها ایفا می‌کنند.
- اگر "امر به معروف و نهي از منکر" (و همین‌طور مباحث دیگر)، از دیدگاه آموزه‌های قرآنی و اسلامی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، باید توجه داشت آن چه مورد اهمیت و ضامن سعادت دنیا و آخرت است، "رشد" می‌باشد و "توسعه" اگر در سایه‌ی رشد نباشد، چه بسا تباهی هم نیز به بار بیاورد.
- حکومت‌هایی چون معاویه، یزید، کلاً بنی امیه و سپس بنی العباس و ... در گذشته و حکومت‌هایی چون امریکا و انگلیس و متحدان اروپایی‌شان در امروز، همه از "توسعه" برخوردار بوده و هستند، اما چون "رشد" نداشته و ندارند، کارشان به استکبار و ظلم به جهانیان کشیده شده است.
- خداوند متعال می‌فرماید: **"لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی..."** به دینداری مجبورتنان نساختم، چون راه "رشد = سعادت" را از راه "غی = گمراهی" برایتان آشکار کردم.
- حضرت موسی علیه السلام از معلم خود اجازه تبعیت می‌خواهد تا راه "رشد" را به او بیاموزد.
- «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا»** (الکهف، 66)
- موسی به او گفت: آیا از تو - بر این اساس پیروی نمایم که از آنچه به تو آموخته شده است، [راه رشد و ...] بینشی به من بیاموزی؟
- توسعه کشاورزی، توسعه صنعتی، توسعه بازرگانی، توسعه گردشگری، توسعه نظامی و ...، همه "توسعه" است، اما معلوم نیست که ضامن "رشد" هم باشند. لذا آن چه به آن امر شده‌ایم: "حرکت در صراط مستقیم و رشد" است، نه توسعه. لذا درست به نظر نمی‌آید که گفته شود: **«اولین معروف، توسعه در کشور است»**.
- ج -** و اما بی‌کاری و فقر. بلاي بزرگ و خاتمان‌سوزی است و باید که ریشه‌کن شود؛ اما نمی‌شود گفت: **«بالاترین منکر است»**. اولین گرویدگان به انبیا و اولیای الهی، جامعه فقرا و مستضعفین بودند و نه سرمایه‌دارها و مترفین. مؤمنین بصیر و صبور نیز بیشتر از این قشر بوده‌اند. حال می‌توان مدعی شد که آنها "منکرترین قشر جامعه" بوده‌اند و سرمایه‌دارها و به قول معروف "بچه پولدارها"، یا نظام‌های توسعه یافته‌ی سرمایه‌داری، از منکر بري می‌باشند؟!
- د -** البته لازم به ذکر می‌باشد که از مصادیق "معروف" بر شمردن رشد و حتی توسعه و از مصادیق "منکر" بر شمردن بی‌کاری و فقر، و هر گونه نقص و فقری و از جمله فقر علمی، فرهنگی و اخلاقی، درست می‌باشد (هر چند که از ترین‌ها نیستند)، اما باید در نظر داشت که سکان این معروفات و ناهیات به دست دولت، مجلس و سایر نهادهای ذیربط است.
- حال باید ببینیم که "امر" به معروف و "ناهی" از منکر این سکانداران کیانند؟

بدیهی است که "مقام ولایت" و بالتبع ایشان "مردم". خب هر دو، همیشه، به موقع، درست، شفاف، کامل و جامع "امر به معروف و نهي از منکر" نموده و می‌نمایند، اما در عمل

بالاترین معروف و بدترین منکر:

آموزه‌های اسلامی، چه در کلام وحی (قرآن مجید) و چه بیان و تعلیمات نظری و عملی (سیره) معصومین علیهم‌السلام، "بالاترین معروف"، همان "ولایت" تعریف شده است و بالتبع "بدترین منکر"، همان سرپیچی از تبعیت و دور شدن از ولایت است که به پذیرش ولایت طاغوت‌ها می‌انجامد.

چنان چه آقای دکتر روحانی نیز در همین سخنان تصریح کردند:

«همه باید نسبت به هم احساس پیوند ولایت کرده و آنگاه امر به معروف و نهي از منکر کنیم».

پس، نه "توسعه" بالاترین معروف است و نه "بی‌کاري و فقر"، بدترین منکر می‌باشد.

چرا سیمین بهبهانی که به عنوان نیمای غزل ایران شناخته می‌شود، در میان سکوت خبری رسانه‌ها از دنیا

رفت؟ می‌گویند در اشعارش حقوق زنان دفاع می‌کرده و به حضور زن در تمامی عرصه‌ها بهمراه مرد اعتقاد

کامل داشته. چقدر این تفکر وی با حدود اسلامی مطابقت دارد و آیا در این باره بر خلاف دستور اسلام

هم چیزی گفته است؟ اخیراً در دانشگاه ما مطرح کرده‌اند، لطفاً حتی المقدور مثل همیشه دقیق پاسخ

دهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اگر احیاناً در رسانه‌های خبری جمهوری اسلامی ایران کم گذاشته باشند، به جایش بی‌بی‌سی - دویچه وله - شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی ضد انقلاب، ضد مردم و ضد کشور و نظام جمهوری اسلامی ایران و ...، برای ایشان سنگ تمام گذاشتند. به راستی چرا؟! آیا دلشان برای یک هنرمند و شاعر ایرانی سوخته بود؟! یا نمی‌دانند که مردم ایران، نسبت به تعریف و تمجید دشمنان‌شان حساسیت دارند، چون خیلی فیهم و بصیرند؟!

الف - البته این که می‌گویند: "در سکوت خبری رسانه‌ها از دنیا رفت" کاملاً دروغ است (مثل همیشه).

مشهورترین خبرگزاری‌ها و رسانه‌های خبری ایران، با درج عکس‌ها و معرفی معروف‌ترین غزلیاتش، خبر درگذشت وی را درج نمودند. به عنوان نمونه:

ایرنا (خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی ایران): سیمین بهبهانی شاعر و غزل سرای برجسته در ساعات اولیه بامداد روز سه شنبه در بیمارستان پارس تهران دار فانی را وداع گفت... سیمین بهبهانی به بانوی غزل شهرت داشت و به

خاطر تسلطی که بر اوزان شعر فارسی داشت و وزن های جدیدی که خود ایجاد کرده بود، مورد استقبال سازندگان آثار موسیقایی قرار گرفت... .

ایسنا: سیمین بهبهانی بامداد امروز (سه شنبه، 28 مردادماه) در سن 87 سالگی بر اثر ایست قلبی و تنفسی دار فانی را وداع گفت. علی بهبهانی، پسر ارشد سیمین بهبهانی، در گفت و گو با خبرنگار ادبیات خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) گفت: با همه تلاش پزشکان، متأسفانه ساعت یک بامداد مادرم درگذشت... .

خبرگزاری فارس: سیمین بهبهانی نویسنده و غزل سرای معاصر ایرانی بامداد امروز در 87 سالگی درگذشت... .

خبرگزاری مهر: سیمین بهبهانی شاعر معاصر بامداد امروز و پس از طی یک دوره بیماری در بیمارستان پارس تهران درگذشت. بهبهانی به دلیل عارضه قلبی از 15 مرداد ماه سال جاری در کما به سر می برد. "سیمین خلیلی" معروف به سیمین بهبهانی فرزند عباس خلیلی (شاعر و نویسنده و مدیر روزنامه اقدام) بود.

و بسیاری از رسانه های خبری دیگر ...

ب - دفاع از حقوق زنان و یا اعتقاد به حضور زنان در فعالیت های اجتماعی، سیاسی و ...، اختصاصی به شخص ایشان ندارد، دست کم می تواند برون بیانات حضرت امام خمینی (ره) در همان ابتدای انقلاب و سال های بعدش، بیانات مقام معظم رهبری، بیانات بزرگانی چون شهید بهشتی، شهید مطهری ... و یا سایر اندیشمندان اسلامی را در این زمینه بخوانند. اما بی تعارف و به دور از جنجال های شعاری و ژورنالیستی و عوام فریبانه، خیلی فرق است بین دفاع از حقوق زن، با گرایشات فمینیسمی.

ج - در عین حال، آن درگذشته (سیمین بهبهانی) در دهه های آخر عمر خود، به حد توانش از لجاجت و ضدیت با "اسلام" - "جمهوری اسلامی" و مردم مسلمان ایران کم نگذاشت.

وی در سال 76، به بهانه روز زن، بیانیه ای را علیه جمهوری اسلامی خواند که تمام رادیوهای بیگانه و از جمله صدای اسرائیل (به مدت چهار شب) به استقبال و بررسی آن شتافتند.

البته این شاعر درگذشته ایرانی، پیش از انقلاب نیز مجیزگوی دربار و «انجمن قلم» مورد حمایت فرح دیبا بود به واسطه مواضعی که رودر روی «کانون نویسندگان» و شاعران مطرح نظیر فروغ فرخزاد داشت، طی سال های اخیرا از گرداندگان اصلی و مروج «کانون نویسندگان ایران» شده بود.

در فتنه 88 نیز برای خارجی ها و ضد انقلاب خوش درخشید و موجب شادمانی دشمنان خارجی و اذتاب داخلی آنها گردید. حال آیا انتظار دارند که جمهوری اسلامی ایران، برای درگذشت وی "عزای ملی" اعلام کند و یا شبکه های رادیویی و تلویزیونی اش به تعریف و تمجید از او پردازند؟!

د - خب، حالا که معلوم شد این جوّسازان در دانشگاه یا ... دروغ می گویند، چه می شود؟ آیا خجالت کشیده و دیگر حیا می کنند؟! یا عذرخواهی می کنند؟! یا دست کم می گویند: «مرسی که این قدر سعه صدر دارید و اگر ما جای شما بودیم ...» - بعید است. چرا که توفیق و انصاف و شجاعت می خواهد و اگر داشتند، نه نفاق می کردند و نه خودزنی.

مشکل اصلی آنها این است که از یک سو (طبق دستورالعمل در فتنه 88 و بعد از آن)، خود را مخاطب اخبار داخلی قرار نمی دهند، از سوی دیگر هر چی بی بی سی فارسی یا ...، امر نمود را بازگو و عمل می کنند.

WWW.X-SHOBBHE.IR



حقوق و احکام - آبان 1393

اگر در دوران نامزدي و نامحرمیت رابطه‌اي در حد دست دادن و چیزهاي کوچک انجام شود گناه است اگر گناه است و این اشتباه از طرف دو شخص انجام شود، آیا تاثيري در زندگي آنها خواهد داشت؟

ایکس - شبه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: در قوانین الهی و احکام اسلام، چیزی به عنوان

«دوران نامزدي» و یا شبیه به آن وجود ندارد. دختر و پسر (مرد و زن)، یا به یک دیگر محرمند و یا نامحرم. این دو، اگر به واسطه نسبت خویشی محرم باشند، حق ازدواج با یک دیگر را ندارند - اگر به واسطه "عقد ازدواج" محرم شده باشند، حقوق و حدود تعریف شده‌اي در ارتباطات دارند و اگر نامحرم باشند، نه تنها ارتباط جنسی و لمسی بین آنان حرام است، بلکه حتی "نگاه" خارج از حدود تعیین شده نیز حکم نگاه به نامحرم پیدا می‌کند.

برخی گمان می‌کنند که الفاظ و اسم‌های اعتباری، تعیین‌کننده‌ي مصادیق احکام هستند! مثلاً می‌گویند: فلان مرد نامحرم، مثل عمو یا دایی ما می‌ماند - یا فلان زن نامحرم را از کودکی خاله صدا زدیم - یا من با فلانی نامزد هستم. این الفاظ اعتباری، هیچ یک حقیقت وجودی ندارند و تغییر دهنده احکام نمی‌باشند.

نامزدي یعنی چه؟ چه فرقي با دوست پسر یا دوست دختر دارد؟ می‌گویند: قرار است با هم ازدواج کنیم! خُب قرار باشد، فعلاً که ازدواج نکرده‌اید و چه بسا نتوانید با هم ازدواج کنید، پس با هم نامحرم هستید. هر چقدر هم عاشق یک دیگر باشید، خواستگاری و بله برون و ... انجام شده باشد، هزاران قول و قرار ازدواج هم گذاشته باشید، تصمیم نیز راسخ باشد، باز حتی تا یک لحظه قبل از جاری شدن خطبه "عقد"، به هم نامحرم هستید.

تأثیر:

در این عالم گسترده و البته به هم پیوسته، هیچ چیزی و هیچ کاری بی‌تأثیر نیست و هرگونه فعل و انفعال در جزئی (چه مادی و چه غیر مادی و معنوی)، تأثیر مستقیم و غیر مستقیم خودش را در تمامی اجزا می‌گذارد. مگر می‌شود اثر یک لقمه خوردنی یا یک جرعه نوشیدنی، یا نوعی رفتار، یا حتی یک اتفاق، در خود انسان و نسل و جامعه‌ي او، حتی تا قرن‌ها بعد اثر بگذارد، اما یک رفتار خوب یا بد، درست یا نادرست اثر نگذارد؟

معمولاً مردم (اغلب ما)، در مسائل ماده و مادی، خیلی دقیق هستند. از بهترین خوردنی‌ها پرهیز می‌کنند، چون فهمیده‌اند که بر چربی، خون، عوره، قند و ... اثر می‌گذارد. حتی فراتر می‌روند، لاغر می‌شوند تا محبوب‌تر و مقبول‌تر باشند و در روابط اجتماعی آنها مؤثر واقع گردد، دور هم جمع شده و الکی می‌خندند تا هم عضلات صورتشان بشاش بماند و فلج نگردد و هم روان‌شان شاد شود، چنین و چنان می‌کنند تا بیشتر عمر کنند ...، اما به رعایت احکام مادی و معنوی الهی که می‌رسند، دقت خود را از دست می‌دهند!

البته که هر گناهی، از جمله تماس بدنی و لمس نامحرم، بر روح، روان، اخلاق، شخصیت و جسم آدمی اثر نامطلوب می‌گذارد، وگرنه در احکام الهی که همه مبتنی بر علم و حکمت الهی است، حرام نمی‌شد. اولین اثر سوءاش در همان جرأت نافرمانی و ارتکاب به حرام، به خاطر هوای نفس و میل و خوشایند خود است. دومین اثر سوءاش، همین عادی شدن گناه است، خواه تحت نام نامزدی باشد یا عشق و عاشقی یا قول و قرار یا ... و بدترین اثر سوءاش، دور شدن از رشد و کمال و در نتیجه تقرب به معبود و محبوب حقیقی می‌باشد و تمامی این آثار دفعی و نیز مدت‌دار (تا قیامت)، در وجود انسان تأثیر می‌گذارد و به تعبیری ثبت می‌شود و نزد خدا و ولی خدا نیز ثبت می‌گردد. لذا فرمود آن چه می‌کنید و آثارش، همه ثبت می‌شوند:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، 12)

ترجمه: البته این ماییم که مرده‌ها را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند (از عمل‌های حال حیات) و آثار (پس از مرگ) آنها را می‌نویسیم، و همه چیز را (از اعمال مکلفان و حوادث این جهان) نزد امامی آشکار (گاه تعبیر به لوح محفوظ شده است) به طور فراگیر برشمرده‌ایم.

اگر مطالعه درباره برخی مسائل جنسی چه در مورد دختران و پسران (فقط مطالب و نه سایت‌های تحریک آمیز) و بدون قصد شهوانی انجام گیرد گناه یا ایرادی دارد؟ لطفا حد و حدود این یادگیری را بیان کنید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

مطالعه و کسب علم و آگاهی، نه تنها ایرادی ندارد، بلکه در بسیاری از موارد که متبلا به زندگی انسان است، لازم، ضروری و گاه واجب است. اگر چه دانستن، هیچ گاه علت تامه برای عمل و به ویژه عمل صالح نیست و چه بسا انسان بسیار اندیشه‌ها، خواست‌ها، تصورات و عملکردهایی دارد که خودش هم علم دارد و می‌داند که باطل یا خطاست، اما انجام می‌دهد، ولی جهل و نادانی و عمل جاهلانه، مضراتی دارد که گاه غیر قابل جبران است. پس کسب علم برای فعل حلال، نه تنها هیچ گاه گناه نیست و ایرادی ندارد، بلکه خوب و لازم است.

الف - آموزه‌های پیامبر اکرم و اهل عصمت صلوات الله علیه و آله، در روابط جنسی کم نیست و قطعاً اگر لازم و ضروری نبود و یا ایراد داشت و گناه بود، بیان نمی‌نمودند.

ب - بسیاری از مشکلات و معضلات و مفاصدي که در زندگی فردی و یا خانوادگی و زناشویی و اجتماعی پیش می‌آید، به خاطر همین نادانی‌ها و ناآگاهی‌هاست.

وقتی مرد یا زن، نیازهای همسر خود را نمی‌شناسند و یا حتی به نیاز خود و چگونگی ارضای صحیح آن نیز علم و آگاهی ندارند - وقتی مجرد نمی‌داند که با چه مسائلی مواجه است، چرا و چه باید بکند و ...؟ چه نتایجی مفروض می‌باشد؟ آیا جز این است که بسیاری از طلاق‌ها به خاطر سردی‌ها، ارضا نشدن‌ها ... یا رفتارهای غلط در روابط جنسی می‌باشد؟

ج - اما مطالعه نیز باید هدفمند، عاقلانه و برنامه‌ریزی شده و لازم و مفید باشد. به عنوان مثال: مردم عادی، باید روابط زناشویی را به حد خود بدانند، اما یک پزشک ناچار است بیشتر بداند، کسی که با مشکلاتی مواجه است، باید بیشتر بداند تا مشکلش را رفع کند. مثل بقیه‌ی امور مبتلابه انسان می‌ماند. همگان کم و بیش با سر درد و سرما خوردگی یا تغذیه مناسب و عواقب چاقی و لاغری بیش از حد و ... آشنا هستند و باید آشناتر شوند، اما لزومی ندارد که همگان پزشک یا متخصص تغذیه و روانشناسی شوند.

د - تردیدی نیست که حتی ممکن است به هنگام مطالعه، تصویری نیز پیش آید و همین تصورات سبب تحریکی از درون نیز بگردد، اما این تصورات یا تحریک‌های طبیعی شهوانی حرام نیست، مگر آن که کسی به قصد تحریک خود مطالعه را ابزار قرار دهد و همین تحریک سبب خروج منی از او یا استمناء گردد - و یا دچار تصور حرام شود. دقت کنیم که اگر چه خداوند متعال تصور گناه را بر ما بخشوده است، اما برخی از تصورات را حرام گردانیده است، مثل این که انسان در تصورات خود، شخص خاصی را در نظر بیاورد و یا نوامیس دیگران را متصور شود، که چنین تصویری خودش حرام است.

نتیجه:

پس، مطالعه و کسب علم در باره قوه‌ی شهوت جنسی و چگونگی ارضای آن (روابط جنسی)، چه مطالعه علمی و آموزشی باشد و چه مطالعه احکام مرتبط، به خودی خود، نه تنها ایراد ندارد و گناه نیست، بلکه در بسیاری از موارد لازم، ضروری و حتی واجب نیز می‌شود. به ویژه برای نوجوانان و جوانان دختر و پسر، که بسیاری از آنها مبتلا به خودارضایی می‌شوند و یا بسیاری دیگر به جای کنترل و ارضای منطقی و مشروع، به سراغ شیوه‌های خطا و گناه می‌روند.

این مطالعات [در حد لازم و ضروری]، برای کسانی که قصد ازدواج دارند و یا حتی کسانی که ازدواج کرده‌اند، اما خود متوجه می‌شوند که با سؤالات یا مشکلاتی در خود و یا همسرشان مواجه شده‌اند، ضروری‌تر می‌باشد.

www.x-shobhe.ir

پاییز ۱۳۹۳
آبان

تاریخ

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

تاریخ - آبان 1393

آیا حضرت ابوالفضل العباس همسر داشتند، که بود؟ آیا ایشان فرزند هم داشتند و آنها نیز در کربلا بوده‌اند؟ اگر نبودند، چگونه از دنیا رفتند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و روحی فدا، با دختری به نام «لبابه» ازدواج نمود. لبابه، دختر «عبیدالله بن عباس»، پسر عموی پیامبر اعظم (صلوات الله علیه و آله) بود. مادر لبابه، «ام حکیم جویری» نام داشت که «دختر خالد بن قرظ کنانی» بود. نه تنها پدر و مادر لبابه هر دو اهل ایمان و فضل بودند، بلکه شخص خانم لبابه نیز از با تربیتی که در خانه والدین و سپس خانگی حضرت عباس (ع) یافته بود، خود از بزرگان اهل فضیلت به شمار می‌آمد. ظاهراً آن حضرت در سن بیست سالگی با خانم لبابه ازدواج کرده‌اند. حاصل این ازدواج نیز دو پسر به نام‌های «عبیدالله و فضل» بود و البته در برخی تواریخ از دو فرزند دیگر به نام‌های «محمد و قاسم» نیز نام برده‌اند. اسنادی دال بر شهادت محمد در کربلا وجود دارد. و برخی اقوال دیگر تأکید دارند که فرزندان ایشان هیچ‌کدام در کربلا حضور نداشتند. هیچ سندی دال بر این که همسر ایشان در کربلا حضور داشته باشد نیز وجود ندارد، مضافاً بر این که نام ایشان جزء اسرای کربلا نیز ثبت نگردیده است. بنا بر اسناد تاریخی، لبابه سال‌ها پس از شهادت همسرش، به عقد فرزند امام حسن علیه‌السلام به نام «زید» درآمد و از این ازدواج فرزند دختری به نام «نفیسه» به دنیا آمد و برخی اقوال فرزندی به نام «حسن» را حاصل دیگر این ازدواج می‌دانند و معتقدند «حسن بن زید» فرزند حضرت عباس (ع) نیست، بلکه نوهی امام حسن علیه السلام است.

در هر حال در اقوال مستند تاریخی آمده است: عبیدالله فرزند عباس که کنیه‌اش ابو محمد بود، شخصیتی با کمال، ورع، سخی، شجاع و بامروت به حساب می‌آمد که در سن 55 سالگی درگذشت و فرزندان حضرت عباس

نسب‌شان به او می‌رسد. و ملاقات ایشان با امام سجاد علیه‌السلام نیز دلیل دیگری بر زنده بودن این فرزند پس از واقعه‌ی کربلا دارد.

یکی از فرزندان عیبدالله، ابو محمد حسن اکبر می‌باشد که از علما و محدثان بزرگ اسلام است. او دارای 8 پسر بود که پراکنده شدن آنها در سرزمین مختلف اسلامی چون: حجاز، مصر، فارس، بغداد، بصره، شام، مغرب، سمرقند و یمن، سبب گردید تا اولاد و نسل آن حضرت در کشورهای مختلف گسترش یابد و بسیاری از آنان نیز از شخصیت‌های برجسته‌ی علمی، سیاسی، قضایی و ... بوده‌اند.

بر اساس اسناد تاریخی، عیبدالله در سن 55 سالگی از دنیا رفت، اما از تاریخ رحلت خانم لبابه، اطلاع دقیقی نداریم.

بارش خون در روز عاشورا - آیا واقعاً روز عاشورا از آسمان خون بارید و خاک و سنگ خون‌گریست، یا

این تعبیر استعاره است، یا مربوط به عالم غیب می‌باشد - چه سندی می‌توان ارائه داد؟ اگر چنین بود، چرا

ایمان نیاوردند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

خیر. استعاره نیست، بلکه واقعاً از آسمان خون بارید. البته منظور این نیست که خونی با ترکیبات خون انسان بارید، بالاخره آب ترکیب خودش را دارد و سنگ و خاک هم ترکیب خودشان را دارند. بلکه منظور این است که خونین فام (به رنگ خون) شدند.

در مورد "سند"های تاریخی در وقایع گذشته (در هر موردی)، نظر به این که معمولاً منکران حتی بدون رجوع و تحقیق پیرامون صحت و سقم یک گزاره‌ی تاریخی، به راحتی می‌گویند: "ما قبول نداریم"، به تناسب مخاطبین [شیعه، سنی و دیگران]، به دسته سند می‌توانید استناد نمایید:

الف - شیعیان:

برای ما شیعیان، کلام معصوم حجت است، خواه در احکام باشد و یا در نقل گزاره‌های تاریخی. لذا سعی حدیث شناسان در علم حدیث و علم رجال و نیز مورخین، بر این است که اسناد و ناقلین را بررسی کنند تا مطمئن شوند که جمله بیان شده، عین آن مطلبی است که معصوم علیه‌السلام فرموده است. و در این باب احادیث موثق بسیاری وجود دارد. از جمله:

حضرت زینب علیها‌السلام در بیانات خود خطاب به اهل کوفه و سرزنش آنها فرمودند:

«أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دِمَاءً؟ وَ لِعَذَابِ الْآخِرَةِ اخْزِي وَ أَنْتُمْ لَا تَنْصُرُونَ» (خطبه کوفه)

ترجمه: آیا تعجب می‌کنید که از آسمان قطره‌های خون بر زمین می‌چکد؟ اما بدانید که خواری و عذاب رستاخیز سخت تر خواهد بود و برای شما یار و کمک رسائی نخواهد بود. و البته روایاتی که دلالت بر خون‌گریستن آسمان و سنگ و خاک دارد، در بیانات نورانی ائمه اطهار، از جمله امام رضا علیه السلام بسیار است.

ب - اهل سنت:

برای اهل سنت نیز باید آن چه در کتب معتبر خودشان آمده و به ویژه هر سخنی که با مستندات شیعی و اقوال اهل عصمت علیهم السلام نیز تطابق دارد، حجت باشد، چرا که از یک سو علمای اهل سنت بر آن تصدیق کردند و از سوی دیگر هیچ اختلافی در آن نیست. این ماجرا که جبرئیل خاک قبر سیدالشهداء علیه السلام را برای رسول الله صلی الله علیه و آله آورد و ایشان آن را لمس کرده، بوییدند و بوسیده‌اند و ...، در مستندات موثق حدیثی و تاریخی اهل سنت و شیعه به تواتر نقل شده است. در حدیثی که از ابن عباس نقل شده آمده است: بوی خوشی از آن خاک که جبرئیل برای پیامبر آورد به مشام می‌رسید که خداوند به برکت اینکه آنجا محل دفن امام حسین علیه السلام خواهد شد این خصوصیت را در آن قرار داده است.

شیعه و سنی نقل کرده‌اند: «این خاک در نزد ام سلمه بود تا روز شهادت حضرت امام حسین علیه السلام که تبدیل به خون شد و ام سلمه فهمید که حضرت حسین علیه السلام به شهادت رسیده‌اند.» (حاکم نیشابوری این روایت را در کتاب مستدر خود آورده است و بیش از 12 تن از علما و محدثین اهل سنت نیز آورده‌اند - هذیب التهذیب، ج 2، ص 347)

ج - دیگران:

منظور از دیگران، کسانی هستند که نه تنها اهل تشیع یا تسنن نیستند، بلکه اصلاً مسلمان نبوده و نیستند. کتاب تاریخ آنگلو ساکسون یکی از مهم‌ترین اسناد تاریخی است که از دوران قرون وسطی به جای مانده است. در دائرة المعارف بریتانیکا، در باره این کتاب آمده است: «این کتاب ابتدا به فرمان پادشاه آلفرد کبیر در حدود سال 890 میلادی گردآوری شد، و تا اواسط قرن دوازدهم میلادی توسط نویسندگان و مورخین مختلف، وقایع سال‌های بعد به آن افزوده شد. ما فکر می‌کنیم که این کتاب به عنوان کامل‌ترین سند تاریخ بریتانیا از آغاز آن تا دوره حکمفرمایی پادشاه استفن در سال 1154 میلادی باشد. اگرچه این کتاب ممکن است تاریخ فراگیر و بی‌نقصی نباشد، ولی این مساله از ارزش بی‌بدیل آن در به دست آوردن تصویری روشن‌تر از تاریخ هزار سال پیش بریتانیا نمی‌کاهد.»

در وقایع نگاری این کتاب آمده است:

A.D. 685 – This year, there was in Britain a bloody rain, and milk and butter were turned to blood.»

ترجمه: (285 میلادی، مصادف با سال 61 هجری قمری) – این سال، سالی بود که در آن در سرتاسر بریتانیا، باران خون بارید، و شیرها و کرهها، همه مبدل به خون (خونین) شدند.

د – اما چرا ایمان نیاوردند و نمی آورند؟ چیز عجیبی نیست؛ انسان اگر نخواهد چیزی را قبول و باور کند، نمی کند. حتی پیامبران را دیدند، بینه ها و دلایل عقلی آنان را شنیدند، معجزات عینی آنها را با چشم دیدند و لمس کردند، باز هم ایمان نیاوردند.

قوم موسی علیه السلام، پس از دیدن انواع معجزات و حتی خون شدن تمامی آبهایی که آل فرعون برای نوشیدن بر می داشتند را دیدند، شکافتن نیل و رد شدن خود و غرق فرعونیان را نیز دیدند و تجربه کردند، اما بعد گوساله پرست شدند. در امت حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله نیز از این نوع اشخاص بسیار بوده و هستند.

بشر کافر، عنود و لجوج، همیشه توجیه می کند. اگر با چشم ببیند، می گوید: سحر بود – می گوید: اتفاقی بود؛ و اگر نتواند اینگونه توجیه و فرار کند، به دنبال یک دلیل علمی می گردد و اگر چیزی یافت، می گوید: دلیل علمی داشت! گویا هر چه دلیل علمی داشته باشد، دیگر کار خدا نیست و کار خدا باید حتماً (العیاذ بالله) غیر علمی باشد، در حالی که او علیم و حکیم است و عالم همه تجلی علم اوست و عالم باید به این علوم واقف گردد. لذا به خاطر عنادشان مصداق "ختم الله" می شوند و قبول نمی کنند.

«خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (البقره، 7)

ترجمه: خداوند بر دلها و بر گوشهای آنان مهر (شقاوت) نهاده، و بر دیدگانشان پرده ای (از غفلت) است و عذابی بزرگ خواهند داشت.

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» (الأعراف، 179)

ترجمه: و حقا که ما بسیاری از جن و انس را (گویی) برای دوزخ آفریده ایم، زیرا که دلها دارند ولی (حقایق را) بدان نمی فهمند، و چشمها دارند ولی بدان (به عبرت) نمی نگرند و گوشها دارند ولی بدان (معارف حقه را) نمی شنوند آنها مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند (زیرا با داشتن استعداد رشد و تکامل، به راه باطل می روند) و آنها همان غافلانند.

تشنگی عاشورا - خواهشا جواب قانع کننده‌ای بدید تا ما هم از این شبهه‌ها رها بشیم - وقتی دستور آمد که جلوی چاه‌ها را هم بگیرند، امام حسین (ع) می‌توانست در داخل خیمه‌ها حفر چاه کند. ثانیاً امام حسین در شب عاشورا چه جوری غسل کردند وقتی آب نبوده؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

البته که از هر راهی وارد می‌شوند تا تمامی باورها راجع به نهضت امام حسین علیه‌السلام و فجایع کربلا را مشتبه و متزلزل کنند. حتی گاه یزید و شمر را توجیه و تطهیر و امام و اصحابش را متهم می‌کنند! و این خود بیانگر عظمت واقعه و نیز تأثیر آن در بیداری و پویایی اسلام ولایی در اذهان عمومی، به خاطر روشن شدن وجهه و خط اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله، از اسلام معاویه‌ای و یزیدی، در طول زمان می‌باشد.

یک حکایت:

می‌گویند: واعظی برای منبر در دهه‌ی اول محرم، به شهری رفت که شیعیان در آن اندک بودند. وارد مسجد که شد، فرماندار یا مسئولی کنار او نشست و گفت: بیخشید آقا! شما خودتان واردید، اما خواستم تذکر دهم که مبدا احساسات چنان جریحه‌دار شود که موجب بروز درگیری گردد. واعظ گفت: "متوجه هستم". ادامه داد: ببینید، حالا از یزید و شمر می‌گویید، اما دیگر ریشه‌یابی تا سقیفه و ... نکنید، مسئله ایجاد می‌شود. او گفت: "بله، حتماً" - ادامه داد، حتی به معاویه هم نکشانید، بالاخره برخی او را از عشره مبشره می‌دانند. گفت: "چشم". ادامه داد، ذکر مصیب خواهید کرد، اما حالا دیگر تشریح این که آب را بستند، نوزاد را کشتند، با اسب روی اجساد تاختند، سرها را بردند و ...، لزومی ندارد، احساسات را تهییج می‌کند!

واعظ گفت: بیخشید آقا! پس چه بگویم؟ بگویم آنها را برق گرفت؟ یا دسته جمعی سخته کردند؟

الف - حال عده‌ای می‌گویند: آنجا جلگه بود و کنار رودخانه، پس دسترسی به آب راحت بود، حفر چاه ممکن بود ... و هر شبهه‌ی دیگری را مطرح می‌کنند تا القا کنند "بی‌آبی و تشنگی" واقعیت نداشته است! شاید علت این است که دست کم "بی‌آبی و تشنگی" و ظلم و قباحیت بستن آب را همگان درک می‌کنند، وگرنه بر ایشان و همراهان‌شان، مصیبت‌هایی بسیار بزرگ‌تر و سنگین‌تر از بی‌آبی و تشنگی تحمیل شد.

به طور حتم، اگر جنگ کنار فرات نیز واقع می‌شد و راه آب نیز سد نمی‌گردید و هیچ کس هم تشنه و بی‌آب نمی‌ماند، باز هم این صد و چند نفر، توسط آن چند هزار نفر کشته و سلاخی می‌شدند.

ب - بله، در ابتدای کار حفر چاه ممکن بود، اما ضرورتی نداشت، چرا که حفر چاه برای دسترسی به آب است و آنها تا روز هفتم به آب دسترسی داشتند.

ب/1 - در روز هفتم، عمر بن سعد مأموریت حفاظت از آب را به عمرو بن حجاج زبیدی به همراه پانصد سوار واگذار کرد. آنان از روز هفتم تا دهم محرم یعنی پایان جنگ با حدیث تمام از شریعه فرات حفاظت می نمودند که مبدا امام حسین (علیه السلام) و یارانش از آن، آب بردارند. (اخبار الطوال، ص 301 و ابن اثیر، عزالدین علی، همان کتاب، ج 5، ص 185 و ابن شهر آشوب، ابی جعفر رشیدالدین محمد بن علی، همان کتاب، ج 4، ص 97 و طبری، محمد بن جریر، همان کتاب، ج 7، ص 300).

ب/2 - (بدیهی است که حتی در کنار رودخانه نیز در همه جا نمی شود چاهی کم عمق حفر کرد و به آب رسید، اما) با مسدود کردن امکان دسترسی به آب فرات، امام حسین علیه السلام در جلوی خیمه (به فاصله 19 قدمی) چاهی حفر کردند. (ابن شهر آشوب، ابی جعفر رشیدالدین محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 50 و ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد بن علی، الفتوح، ص 893).

ب/3 - عبیدالله بن زیاد پس از اطلاع از حفر چاه، به عمر سعد نوشت: «اما بعد به من چنین خبر رسانده اند که حسین (علیه السلام) و یاران او چاهها فرو برده اند و آب بر می دارند، لهذا ایشان را هیچ فرو ماندگی نیست (یعنی دچار مشکل بی آبی نمی شوند)! چون بر مضمون نامه وقوف یابی، باید که حسین بن علی (علیه السلام) و یاران او را از کندن چاه منع کنی و نگذاری که پیرامون آب گردند». (ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد بن علی، الفتوح، ص 893). پس چنین نیز شد.

ب/4 - حال فرض بگیرد که این نامه، روز هشتم رسیده باشد یا نه، چرا که حتماً پس از روز هفتم نوشته و ارسال شده است. پس دیگر چه فرصتی برای حفر چاه در داخل خیمه های کوچک باقی مانده بود؟! مگر این خیمه ها، زمین های بزرگ کشاورزی بود و آنان نیز در امنیت و آرامش و با برخورداری از امکانات در آن خیمه ها سکنا داشتند؟!

غسل کردن:

هر چند که اخبار منقوله در این خصوص از سندیت تاریخی و روایی محکمی برخوردار نیستند، اما ناقلین نیز نوشته اند که امام و دو سه نفر دیگر غسل کردند. البته اگر چنین باشد یا همگان نیز غسل کرده باشند، چنین نبوده که مثل ما، نیم ساعت زیر دوش بروند، بلکه با یک پارچه مرطوب نیز می شود غسل کرد. به ویژه غسل شهادت.

پس کسی نگفته که آنها ده روز یا یک هفته بدون آب بودند، خیر آب داشتند، اما اولاً هر آبی آشامیدنی نیست؛ و با هر آب رودخانه ای می شود وضو ساخت یا غسل کرد، اما نمی شود نوشید. ثانیاً آنها که آب انبار، منبع فلزی

و پلاستیکی یا یخچال و فریزر نداشتند؛ پس چقدر ذخیره‌ی آب لازم آشامیدنی است که حدود یکصد و سی
چهل نفر را سه روز، دو روز یا حتی یک روز کفاف دهد؟

تشنگی:

پس در بستن آب، ممانعت از دسترسی به چاه، جلوگیری از حفر چاه مجدد که دیگر ممکن نبود [به ویژه در
خیمه‌ها، تا بدین بمانه هدف حمله قرار نگیرد] و ... هیچ شک و تردیدی ندارند، اصلاً ناراحت هم نیستند، بلکه
همه اصرارشان این است که بگویند: آنها تشنه نشدند! خب چرا؟!!

حاضرند هر سخنی بگویند، نقشه جغرافیایی بیاورند، سانت به سانت موقعیت را شناسایی کنند، حتی خاک را
آنالیز کنند تا بفهمند آیا سنگلاخ نبود، آیا چند متری به آب می‌رسید و ...، اما حاضر نیستند که به طور کلی
"بستن آب" را محکوم کنند!

چه کسی نمی‌داند که حتی دو ساعت دوندگی، هر چند برای ورزش و نرمش، حتی در کنار آب و در فضایی سبز
و مرطوب، برای تشنگی و عطش کافیهست، چه رسد به یک روز جنگ تمام عیار.

یک استرس عصبی سادگی، تشنگی می‌آورد، در ماه رمضان تظاهرات می‌کنند و نفری یک بطری آب هم همراه
می‌آورند، چون قرار است چند قدمی راه بروند و فریاد بزنند! اما از هر راهی وارد می‌شوند تا ثابت کنند که آنها را
تشنگی و عطش فرا نگرفته بود (!؟)

لابد آب نداشتند که همه تواریخ نوشته‌اند، حضرت عباس علیه‌السلام به همراه چند نفر دیگر، چندین بار به شط
یورش بردند و چند مشک آب به خیمه‌ها آوردند - لابد دیگر آبی نداشتند که در آن شرایط که اغلب کشته شده
بودند، امام علیه‌السلام حدود ظهر عاشورا، برادرش را به سوی شط فرستاد تا به خیمه‌ها آب برساند و به همین
دلیل دستان او را قطع کردند و خودش را نیز کشتند، تا آب به خیمه‌ها نرسد.

پس حتی اگر فرض بگیرند که آنها تا صبح روز عاشورا، هم آب آشامیدنی داشتند و هم آب وضو، استحمام و
نظافت، یک روز دهره، نگرانی، ترس و وحشت زنان و کودکان، دویدن پیاده و یا تاختن سواره‌ی مردان، آن هم
در میان طوفان شن و ماسه‌ای که از زیر سم اسبان بلند می‌شد، شمشیر زدن و جراحت برداشتن، دیدن کشته
شدن یاران، حمل اجساد له شده تا خیمه‌ها و ...، برای هلاکت از تشنگی کافی بود. حال آن که کسی از
تشنگی کشته نشد، بلکه همگان به قتل رسیدند و البته با لب‌های عطشان و سینه‌های سوخته.

چرا پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام را در بستر خوابانید و ابابکر را با خود به غار برد؟

(طلبه)

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

بدیهی است که وقتی نام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و شیخین با هم آورده می شود، ابتدا گرایشات، محبت ها یا بغض ها، متبلور می شوند، اما یک دانش پژوه، چه طلبه باشد (شیعه یا سنی)، یا دانشجو یا محقق باشد، باید بتواند "چرا" های خود را بدون تعصب پیگیری کند.

الف - ماجرا و صحنه را متصور گردید. یک شخصی، با مواضع حقی، در مقابل یک نظام باطلی ایستاده است. انواع دشمنی ها، آزار و اذیت ها، تعقیب و گریزها و توطئه ها علیه او و یارانش در جریان است و اکنون بر اساس اطلاعات به دست آمده، آگاه شده است که قرار است امشب، به هنگام خروج از خانه و مکه ترور شود! پس، موضوع از سنخ یک "عملیات" است؛ آن هم علمیات «سیاسی - تروریستی». بدیهی است که باید این عملیات، از سوی هدف ترور، خنثی سازی شود و البته علیمانه و حکیمانه و با در نظر گرفتن تمامی جهات و تاکتیک های لازم، نه فقط نجات جان در یک شب.

ب - پس اگر این اصل را که «همیشه در مواضع تعیین کننده، امام جانشین پیامبر است»، را کنار بگذاریم و مسئله را خیلی طبیعی بررسی کنیم، به نکات ذیل پی می بریم:

۱ - ایشان می دانستند که آنها به امیرالمؤمنین علیه السلام، تعرضی نخواهند کرد و اساساً جرأتش را ندارند و اگر اقدامی کنند نیز، ایشان قادر به دفاع از خود می باشند.

۲ - جانشین در این عملیات، حتماً باید حکیمانه انتخاب می شد. حکیمانه، یعنی کسی که جایگزین می شود، از سیاست و کیاست و زیرکی لازم برای مقابله با مهاجمین برخوردار باشد؛ و البته کسی در برتری امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به همگان تردیدی ندارد.

۳ - جانشین در چنین امر مهمی و آثار و تبعاتی که در پی خواهد داشت، باید حتماً مطمئن ترین و امین ترین گزینه باشد و برای حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، هیچ کس مطمئن تر و امین تر از امیرالمؤمنین علیه السلام نبود.

۴ و ...

ج - اما مهم ترین مسئله این است که جانشین در هدف ترور، یا به قول خودمان سپر بلا شدن، مستلزم برخورداری از شجاعت کامل از یک سو و نیز صبر، درایت و بصیرت کامل از سوی دیگر است.

اگر جانشین از انجام مأموریت بترسد - اگر دلش محکم نباشد - اگر با صداقت و یقین کامل آماده و مشتاق این مأموریت خطیر نباشد - اگر حین مأموریت بترسد - اگر به هنگام حمله وحشت کند و ...، چه اتفاق‌ها و پیامدهایی را می‌توان متصور شد؟

آیا پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله با ابوبکر به غار رفتند:

در این که آن شب که موسوم به «لیلة المبيت» می‌باشد، امیرالمؤمنین علیه السلام، جان خود را در معرض تیررس دشمنان تروریست قرار دادند، هیچ شکی نیست و تمامی اسناد تاریخی شیعه و سنی نیز بر آن گواهی دارند، اما در این که ایشان با ابوبکر رفته باشند و یا اساساً همراهی داشته باشند، تردید و حتی رد و تکذیب [به ویژه در منابع معتبر اهل سنت] بسیار است:

۱ ابن کثیر دمشقی، در کتاب معروف «البدایة و النهایة» خود، در فصل «فصل فی سبب هجرة رسول الله بنفسه الکریمه»، یعنی «فصل هجرت رسول مکرم به تنهایی»، روایت مبسوطی نقل کرده که تصریح دارد، اصلاً هیچ کس همراه ایشان نبوده است. وی می‌افزاید:

«فخرج رسول الله فأخذ حفنة من تراب في يده ... / رسول خدا از خانه خارج شد، مشتق از خاک برداشت، خداوند چشمان مشرکان را نابینا کرد و آنها رسول خدا را ندیدند، آن حضرت خاک‌ها را را بر سر آنها پاشید؛ در حالی که این آیه را می‌خواند: «یس و القرآن...» مردی از آنها باقی نماند؛ مگر این که خاک بر سر او نشست، سپس رسول خدا به سمتی که می‌خواست برود، حرکت کرد...» (لبدایة والنهایة، ج 3، ص 177، ناشر: مکتبة المعارف - بیروت)

۲ احمد بن حنبل در مسند خود این ماجرا را بدون این که نامی از ابوبکر یا هر همراه دیگری بیاورد، به نقل از ابن عباس بیان کرده و می‌افزاید:

«ابن عباس در باره این سخن خداوند «وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ؛ یاد کن ای رسول ما! هنگامی که کافران از راه حيله گری تصمیم گرفتند تا تو را به بند کشند (الانفال 30)»، نقل شده است که در یکی از شب‌ها، کفار قریش در شهر مکه به مشورت پرداختند و نتیجه مشورتشان آن بود که بعضی گفتند: بامداد که شد، محمد را دستگیر کرده او را به بند کشیم؛ دیگری پیشنهاد کرد: چنین نیست بلکه او را می‌کشیم؛ دیگری پیشنهاد داد او را تبعید می‌کنیم.

خدای تعالی، رسول (ص) را از تصمیم‌های قریش، آگاه ساخت. آن شب علی علیه السلام در بستر پیغمبر (ص) خوابید و آن حضرت از خانه بیرون رفت تا به غار ثور رسید. کافران آن شب علی علیه السلام را که خیال می‌کردند پیغمبر (ص) است، تحت نظر گرفته بودند که مبادا شبانه از خانه بیرون

برود.!

بامداد که به خانه رسول خدا (ص) حمله ور شدند، علی علیه السلام را مشاهده کردند و دانستند که از حيله گری خود بهره ای نبرده اند. از علی علیه السلام پرسیدند: مصاحب تو (رسول خدا) کجاست؟ حضرت علی علیه السلام اظهار بی اطلاعی کرد. کفار قریش اثر پای حضرت را دنبال کرده تا به کوه منتهی شد. آنجا اثر پائی به چشم نخورد، ناچار بر فراز کوه آمدند غار ثور را دیدند، تارهایی بر در غار تنیده شده بود، گفتند: اگر پیغمبر با وجود همین تارهای عنکبوت وارد غار شده بود، تارهای عنکبوت از هم گسیخته می شد. و به این ترتیب، از تصمیمی که داشتند منصرف شدند. رسول خدا (ص) سه شبانه روز در غار به سر برد.» (مسند أحمد بن حنبل، ج 1، ص 348، ح 3251)

۳ طبري نیز در جامع البيان خود همین نقل را آورده است. (الطبري، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ج 9، ص 228)

از همان زمان، هو افتاد که چون امیرالمؤمنین علیه السلام در جای ایشان قرار گرفته بود و جای پایی که توسط قدم شناسان و تعقیب کنندگان شناسایی شد نیز فقط به یک نفر اختصاص داشت، و ممکن نیست که ایشان در حضور مراقبین رفته باشند و کسی ندیده باشد، پس حتماً کسی او را در کیسه ای کرده و روی دوش گرفته و برده که آن هم لابد جناب ابوبکر است و افزودند، آیه مربوطه نیز در حق ایشان است. اما در عین حال خودشان نیز تصریح دارند که جناب عایشه اذعان داشته که خداوند متعال هیچ آیه ای را در حق ما (خاندان ابوبکر) نازل نکرده است. (صحیح البخاری ج 6 ص 133)

به فرض که ابوبکر همراه بوده باشد:

البته آن چه بیان گردید، نظرات علما و اکابر اهل سنت بود، اما ما چنان چه از سیاق آیه معلوم می شود، بر این باوریم که حتی اگر ایشان به تنهایی از مکه بیرون رفته باشند، در آن غار دو نفر حضور داشتند [چنان چه آیه تصریح دارد به "ثَانِيِ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْعَارِ" یعنی او دومی از آن دو تن حاضر در غار بود]؛ اما در عین حال تصریح دارد که دومی ترسیده و نگران بود و حضرتش به او آرامش می داد. در هر حال، آن نفر دوم، چه ابوبکر باشد و چه هر صحابه ای دیگری، ترسیده بود و بسیار نگران بود [این که دیگر صریح آیه قرآن کریم است].

«إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيِ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْعَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْزِنِ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (التوبه، 40)

ترجمه: اگر او را (پیامبر را) یاری نکنید بی تردید خدا (یاریش می کند چنان که) او را یاری نمود هنگامی که کافران او را (از مکه) بیرون کردند در حالی که یکی از دو تن بود، (پیامبر و ابو بکر) آن گاه که هر دو در آن غار (غار

ثور نزدیک مکة) بودند، وقتی که به همراه خود می‌گفت: **اندوه مخور که حتما خدا با ماست**، پس خدا سکینه و آرامش خود را بر او (پیامبر) فرود آورد و او را با سپاهیان که شما آنها را نمی‌دیدید (در جنگ‌های اسلامی) تقویت نمود و سخن کسانی را که کفر ورزیدند پست کرد، و کلمه خداوند (وعده ازلی او در یاری انبیا و پیروزی دینش بر ادیان) است که والا و برترست، و خداوند مقتدر غالب و صاحب حکمت است.

*- حال کسی که در کنار شخص پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، و آن هم خارج از شهر، و آن هم در غاری که به معجزه‌ی الهی توسط تار عنکبوت مسدود شده بود، می‌ترسیده، چگونه می‌توانست عهده‌دار مأموریت نثار جان، در غیاب ایشان، در تنهایی و خوابیدن به جای پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، موفق باشد؟ لذا ایشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به انجام این مأموریت گماردند.

پاییز ۱۳۹۳
آبان

کوناگون

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

کوناگون - آبان 1393

در دانشگاه‌ها (اساتید) به شدت در باره "امر به معروف و نهی از منکر" که انگیزه قیام سیدالشهداء شمرده می‌شود، کار می‌کنند و هر کس تعریفی را بیان می‌دارد و حتی گفته می‌شود که "مردم به حکومت است، نه مردم به مردم" ...، لطفاً توضیح دهید؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

از مهم‌ترین دلایل انحرافات اعتقادی، فکری و اندیشه‌ای که منجر به انحرافات رفتاری و تغییر مواضع می‌گردد، همین تفسیر به رأی‌ها و تحریف در معنایی، مفاهیم و مصادیق می‌باشد. تحریف الزاماً این نیست که ساختار صوری جملات را تغییر دهند، گاهی مفاهیم را تغییر می‌دهند، گاهی مصادیق را تغییر می‌دهند، چنان چه خداوند متعال فرمود:

«أَفْتَطَمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»

ترجمه: آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند؟ با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند، و خودشان هم می‌دانستند.

تحریف:

گاهی که سخن از تحریف به میان می‌آید، عده‌ای که خودشان معتقد به تحریف شدن همین صورت ظاهر قرآن کریم را دارند، شیعه را متهم می‌کنند که اعتقاد به تحریف دارد! در حالی که تشیع اعتقادی به تحریف صورت و ظاهر قرآن ندارد، اما تردیدی نیست که تحریف در مفاهیم، معانی، تفاسیر و مصادیق صورت می‌پذیرد. مثل این که معاویه را مصداق خلیفه‌الله و یزید را مصداق امیرالمؤمنین بخوانند. اغلب "موضع و مواضع" کلمه را تحریف می‌کنند:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ

تُوْتُوهُ فَآخَذَرُوْا وَمَنْ يُرِدِ اللّٰهَ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ لَمْ يُرِدِ اللّٰهُ اَنْ يُطَهِّرْ قُلُوْبَهُمْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا حَزِيْنًا وَّهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيْمٌ» (المائدة، 41)

ترجمه: ای پیامبر، کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند، تو را غمگین نسازند [چه] از آنان که با زبان خود گفتند: «ایمان آوردیم»، و حال آنکه دل‌هایشان ایمان نیاورده بود، و [چه] از یهودیان: [آنان] که [به سخنان تو] گوش می‌سپارند [تا بمانه‌ای] برای تکذیب [تو بیابند]، و برای گروهی دیگر که [خود] نزد تو نیامده‌اند، خبرچینی [جاسوسی] می‌کنند، کلمات را از جاهای خود دگرگون می‌کنند [و] می‌گویند: «اگر این [حکم] به شما داده شد، آن را بپذیرید، و اگر آن به شما داده نشد، پس دوری کنید.» و هر که را خدا بخواهد به فتنه درافکند، هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی‌آید. اینانند که خدا نخواست دل‌هایشان را پاک گرداند. در دنیا برای آنان رسوایی، و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود.

امر به معروف و نهي از منکر:

امر به معروف و نهي از منکر، نه زمان معاویه باب شد و نه زمان امام حسین علیه السلام، بلکه یک اصل عقلي در اصلاح و کمال فرد و جامعه می‌باشد و حتي اختصاصی به اسلام عزیز نیز ندارد، بلکه "سنت الله" است و لازمه و ضرورت اجتناب ناپذیر نیل به هر کمالي می‌باشد؛ و البته اسلام در آیات کریمه و نیز آموزه‌های معصومین علیهم السلام، بسیار بر آن تأکید نموده است.

امر به معروف و نهي از منکر [که در تمامی جوامع بشري نیز رواج داشته و دارد]، به هیچ وجهی قید "دولت بر مردم" یا "مردم بر دولت" یا "مردم به مردم" ندارد؛ بلکه یک اصل تربیتی همگانی است. همین که پدر و مادری به فرزند خود - معلمی به متعلم خود و ... «امر و نهي» می‌کند، این اصل را اجرا می‌نماید، منتهی دعوا بر سر "معروف"ها و "منکر"ها و تعیین و تعریف کننده‌ی آنهاست. آیا فراغنه، طواغیت، ثروتمندان، قدرتمندان، مستکبرین، کفار و ملحدین و ... تعیین و تعریف کنند، یا خداوند متعال.

معروف و منکر و نهضت امام حسین علیه السلام:

وقتی امام حسین علیه السلام در نامه‌ی به دستخط خود و مهمور شده به برادرش محمد حنفیه، اهداف سلی و ایجابی خروجش را مرقوم نمودند و نوشتند: «أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَهَيَّ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)» - قصد کرده‌ام که امر به معروف و نهي از منکر کنم، به سیره‌ی (روش) جدم و پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام»، هنوز مردم کوفه از ایشان دعوت نکرده بودند، بلکه وقتی متوجه این خروج شدند، نامه نوشتند که پس تشریف بیاورید به کوفه.

اما «معروف و منکر» مدّ نظر حضرتش چه بود؟ آیا بیان شده است یا رها شده تا هر کس هر طوری که

می‌خواهد و مطابق میل، نفس و منافعش می‌باشد، تفسیر نماید؟

وقتی می‌فرماید به سیره‌ی جدم و پدرم، هم هدف بیان می‌شود و هم تکلیف روشن می‌شود، چرا که "معروف و منکر" نزد آنان، منطبق با وحی و قرآن است و اختصاص به یک معنا و یا یک قشر خاص (دولت یا ملت) نیز ندارد.

آغاز تحریف نوین:

تحریف اهداف قیام و نهضت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام، ریشه‌ی دیرینه‌ای دارد، چرا که اصلش قابل تکذیب، انکار و یا پرده‌پوشی نمی‌باشد، اما با تحریف اهداف و مقاصد، ایجاد انحراف ممکن است. اما در هر دوره‌ای، این تحریف شکل جدیدی به خود می‌گیرد. در این برهه، آقای روحانی در زنجان گفتند که: بالاترین معروف "توسعه" و بدترین منکر "فقر" است! حال آیا واقعاً امام حسین علیه‌السلام برای توسعه طلبی و فقر زدایی خروج نمودند و به سمت کوفه عازم شدند؟! یا مصداق آن در امروز ما، "توسعه و فقر زدایی" و نگاهی مادی به این معناست.

اینجا کلید تحریف نوین زده شد. دیگر با انتقادهای نیز کاری ندارند و طبق یک برنامه‌ی تعیین شده، در دانشگاه‌ها (توسط برخی از اساتید) و مجامع دیگر، این تحریف به اشکال متفاوت صورت می‌پذیرد.

حقیقت معروف و منکر نهضت امام حسین علیه‌السلام:

همه معروف‌های الهی باید محقق و جاری شود و همه منکرهای الهی نیز باید رخت بریندد، اما وقتی قیامی برای تحقق این مهم صورت می‌پذیرد، آن هم توسط یک امام معصوم (ع)، هیچگاه اصل و ریشه را رها نمی‌کنند و به تفرعات نمی‌پردازند.

در زیارت ناحیه مقدسه، به وضوح تصریح دارد:

... ثُمَّ اقْتَضَاكَ الْعِلْمُ لِلْإِنْكَارِ،

پس از آن علم و دانشت اقتضای انکار آشکار نمود،

و لَزِمَكَ أَنْ تُجَاهِدَ الْمُجَارَ،

و بر تو لازم گشت با بدکاران رویاروی و جهادکنی،

فَسِرْتَ فِي أَوْلَادِكَ وَ أَهْلِيكَ، وَ شَيْعَتِكَ وَ مَوَالِيكَ

بنابراین در میان فرزندان و خانواده‌ات، و پیروان و دوستان روانه شدی،

وَ صَدَعْتَ بِالْحَقِّ وَ الْبَيِّنَةِ،

و حق و برهان را آشکار نمودی،

وَ دَعَوْتَ إِلَى اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ،

و با حکمت و پند و اندرز نیکو (مردم را) بسوی خدا فراخواندی،

وَأَمَرْتُ بِإِقَامَةِ الْحُدُودِ ، وَ الطَّاعَةَ لِلْمَعْبُودِ ،

و به برپاداری حدود الهی ، و طاعت معبود امر نمودی،

و نَهَيْتَ عَنِ الْخَبَائِثِ وَ الطُّغْيَانِ ،

و از پلیدی ها و سرکشی نمی فرمودی،

پس بالاترین امر به معروف، اطاعت معبود و اقامه حدود الهی است و بدترین منکر نیز مقابله با خباثت‌ها و رذایل و نیز طغیان‌ها و گردنکشی‌ها می‌باشد، نه توسعه و فقر یا

وظیفه‌ای همگانی:

چنان چه بیان شد، امر به معروف و نهي از منکر، وظیفه‌ای همگانی است و رشد فرد و جامعه نیز مرهون عمل به این اصل می‌باشد، منتهی اقشار و صنوف متفاوت، هر کدام وظایف و حدودی دارند. نه دولت می‌تواند مثل دولت معاویه بگوید: "بهشت و جهنم شما به دولت ربطی ندارد، من فقط آمده‌ام که بر شما حکومت کنم" - نه مردم می‌توانند بگویند: "دولت حاکم مطلق است و هر چه کرد، کرد" - نه کسی می‌تواند بگوید که "مردم حق ندارند به یک دیگر امر به معروف و نهي از منکر کنند" - اینها همه تحریف است. آیات قرآنی تصریح دارد که "امر به معروف و نهي از منکر"، امری همگانی و تمام شمول است، امت‌ها (مردم) به آن قیام می‌کنند و از برجسته‌ترین صفات مؤمنین است.

«التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِنُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ

لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (التوبه، 112)

ترجمه: [آن مؤمنان،] همان توبه‌کنندگان، پرستندگان، سپاسگزاران، روزه‌داران، رکوع‌کنندگان، سجده‌کنندگان، وادارندگان به کارهای پسندیده، بازدارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقررات خدایند. و مؤمنان را بشارت ده.

آزادی حق مسلم هر انسانیه و به هر نحوی که بخواد باید ازش استفاده کنه. خدا به انسان اراده و میل داده و انسان باید به امیال خودش احترام بگذاره و احترام در گرو آزادی کامل تحقق پیدا میکنه. آزادی که در چارچوب قانون محدود نشه، آزادی بدون محدودیت، آزادی بدون اما و اگر، آزادی مطلق مطلق. لطفاً به این شبهه پاسخ قانع کننده بدهید.

- ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:** این شبهه نیست، بلکه یک وهم و خیالی است که البته بیشتر به کشورهای جهان سوم و از جمله اذهان عمومی ملل مسلمان القا می شود. آیا "آزادی یعنی فقط احترام به امیال خود؟" و احترام یعنی "هر کاری که دلش خواست بکند؟!"
- چنین تعریفی از «آزادی»، حتی در وهم و خیال هم نمی گنجد، چه رسد به این که واقعیته داشته باشد و یا قابلیت تحقق - حتی در یک فرد یا یک جامعه کوچک - داشته باشد. از این رو در هیچ کجای عالم و توسط هیچ فردی، چنین تعریفی از آزادی بیان نشده است.
- الف - آزادی یا حریت مطلق را کسی می تواند داشته باشد که اولاً خود کمال محض باشد و بالتبع حدّ و حدودی بر او عارض نگردد؛ ثانیاً چون کمال محض است، غنی و قادر محض باشد و نیاز به هیچ چیزی نداشته باشد و ثالثاً مالک الملک باشد. او بر همه چیز سلطه داشته باشد و هیچ چیزی بر او چیره نگردد (عزیز باشد)، که او فقط خداست.**
- ب -** اگر فقط به ساختمان بدن طبیعی نوع بشر دقت کنیم، می بینیم که حتی چگونگی خلقتش، او را محدود ساخته است. نمی تواند هر چه می خواهد را ببیند، بشنود، بخورد و اگر انسان را کاملاً رها کنند نیز نمی تواند هر چه دلش می خواهد را انجام دهد، چون کمال محض نیست، محدود، ضعیف و نیز محتاج به غیر است.
- ج -** در روابط انسان با عالم بیرون از خود نیز چنین است. انسان نه تنها مالکیت و سلطه ای به کائنات و حتی عالم طبیعت ندارد، بلکه حتی مالک بدن خودش نیز نمی باشد و به آن سلطه ای ندارد، چه رسد به دیگران. اگر انسان به صورت مطلق آزاد بود، ابتدا کاری می کرد که پیری و فرسودگی به او راه نیابد و نمیرد.
- «... قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - بگو، اگر راست می گویند، مرگ را از خود باز دارید / آل عمران، 168»
- پس آزادی مطلق نیست و نمی تواند باشد. همین جبری که در تکوین (خلقت) بر او کل نظام هستی حاکم است، او را محدود به قیود و محتاج به قانون (شرع) می نماید.
- نظم محدودیت آور است:**

خلقت علیمانه و حکیمانه است، پس نظام‌مند است و نظم و نظام، یعنی حد و حدود. نظم زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، به خاطر حد و حدود وضع شده در آنهاست. چنانچه اگر رودخانه‌ای از حد و حدود خود خارج شود، می‌گوییم "طغیان" کرد.

انسان نیز در تمامی ابعاد وجودیش، منظم آفریده شده است. همین‌که می‌فرماید انسان را در بهترین اندازه‌ها خلق کردم (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ / التین، 4)، یعنی اولاً کمال و هستی محض نیز و ذاتاً فقیر و محتاج است، پس آزادی مطلق برایش متصور نیست و ثانیاً اندازه دارد؛ و اندازه نیز یعنی حد و حدود معین، یعنی محدودیت. و اگر انسانی حد و حدود خود را نشناسد و گمان نماید که دیگر غنی شده و هیچ نیازی ندارد، طغیان می‌کند. یعنی از حد و حدود خود خارج می‌شود:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجَىٰ» (العلق، 6 و 7)

ترجمه: چنین نیست [که می‌پندارند]، بی‌شک آدمی طغیان می‌کند * همین‌که خود را بی‌نیاز بیند.

حق و حقوق:

همین‌که می‌گوییم: «انسان حق دارد آزاد باشد»، یعنی برای انسان حق و حقوقی قایل هستیم که یکی از آنها «حق آزادی» می‌باشد، حالا چه مقید به حدود و چه مطلق خیالی. در هر حال، هر موجودی که در این نظام به هم پیوسته خلقت و کارگاه هستی به وجود می‌آید (خلق می‌شود)، تعریف و جایگاه و نقش و آثار مستقیم و غیر مستقیم دارد، و بدین واسطه از «حق و حقوقی» برخوردار می‌گردد. این حق و حقوق، در نظام تکوین، اجباراً رعایت می‌شود، اما در خصوص انسانی که در برخی از امور «اختیار» دارد چه؟ پس در اینجا باید حق و حقوق هر کسی و هر چیزی و هر جامعه‌ای، تعریف شود و بر اساس آن قوانینی وضع گردد (شریعت)، و البته قانون نیز باید ضمانت اجرا داشته باشد (کیفر و پاداش). پس باز هم آزاد مطلق نخواهد بود و محدود به قوانین تشریحی می‌گردد، چنانچه محدود به قوانین تکوینی می‌باشد.

روابط اجتماعی:

همین محدودیت‌ها و قیود از یک سو و ضرورت زندگی اجتماعی انسان از سوی دیگر، او را مجبور می‌سازد که به حدود تن در دهد، حدودی که گاه در تعامل با طبیعت است و گاهی در تعاملات اجتماعی با هم نوعان خود. بدیهی است که اگر به فرض خیالی خود گمان کند که حق دارد آزادی مطلق داشته باشد، دست کم به این اندازه که هر کاری که دلش می‌خواهد بکند، مستلزم ضایع شدن حقوق دیگران، از جماداتی چون آب و هوا گرفته تا حیوانات و حتی انسان‌ها می‌گردد.

یکی دلش می‌خواهد که یک درختی را قطع کند و یا وسط جنگل یا خیابان یا حتی ملک شخصی‌اش به آتش بکشد - یکی دلش می‌خواهد سگ هاری را میان مردم رها کند و تماشا کند که چه می‌شود - دیگری دلش

می خواهد خانه‌ی زیبایی دیگری و یا ثروت او را تصاحب کند - آن یکی دلش می خواهد وسط شهر فریاد بکشد و یا لخت شود - آن یکی دلش می خواهد راه آب را ببندد و فقط خودش استفاده کند - یکی دلش می خواهد یک سلاح خودکار به دست بگیرد، وارد مدرسه شود و همه را به رگبار ببندد - آن یکی از زن یا دختری خوشش آمده و دلش می خواهد به او تجاوز کند و

مثال:

مثل آن پدر انگلیسی که دختر خود را از سنین کودکی (13 یا 14) به مدت بیش از یک دهه در زیر زمین خانه خود حبس کرده بود و هر شب به او تجاوز می کرد! به خاطر ناچاری از سقط مجدد و خونریزی این جنایت کشف شد. دختر نه سواد داشت و نه می توانست درست تکلم کند و نه سالم بود. پدر در دادگاه گفت: اولاً چون فرزند من است، مال من است، پس چرا دیگران از او لذت جنسی ببرند؟ ثانیاً من آزادم و آزادی دارم! یا مثل ابر قدرت‌ها که چون خود را غنی دیده‌اند، طغیان کرده‌اند و خود را مالک جهان دانسته و برای هر جنایتی آزاد می بینند.

قانون (شریعت) محدود کننده است:

در این جاست که نه تنها آزادی مطلق [که البته وجود خارجی ندارد، چرا که همگان مخلوق، محدود و مقهور هستند]، بلکه همان آزادی‌های نسبی نیز محدود به قوانین (شریعت) می گردند، چرا که اگر چنین نباشد، آزادی‌های هر کسی، مبتنی بر امیالش، مزاحم آزادی‌های دیگران می شود. حتی آنارشیسم و فاشیسم نیز قوانین و محدوده‌های مربوط به خود را دارند.

از این روست که فرد یا جامعه‌ای رشد و پیشرفت می کنند و به اصطلاح متمدن شناخته می شوند، که قوانین درست و کامل بیشتری داشته باشند و افراد آن جامعه، خود را به رعایت آن قوانین ملزم و محدود نمایند.

دعوا بر سر قانونگذار است، نه آزادی:

پس دعوا بر سر آزادی، حرّیت و یا دموکراسی نیست، بلکه دعوا بر سر این است که چه کسی می تواند و حق دارد که حدود و محدودیت‌های فردی و اجتماعی را تعیین و وضع کند.

قدرت‌ها (دیکتاتوری)، مدعی است که ما محقّ به تعیین حدود و قوانین برای دیگران و تعریف دموکراسی و محدودیت‌های آن برای انسان و جوامع بشری هستیم!

موحد، مؤمن و مسلمان می گوید: انسان‌ها نه تنها حق چنین سلطه‌ای بر یک دیگر ندارند، بلکه اساساً علم، حکمت، قدرت و مالکیتی ندارند که بتوانند با اشراف به نمان و پنهان عالم هستی، قوانین کاملی وضع کنند. پس، وضع قوانین و تعریف آزادی، دموکراسی یا حرّیت، از طرف انسان و نیز اعمال آن بر فرد یا جامعه، می شود «دیکتاتوری»، هر چند تحت نام دموکراسی یا لیبرال دموکراسی واقع شود و وضع و اعمال قانون (محدودیت‌ها -

بایدها و نبایدها) و ضمانت اجرایی آن در دنیا و آخرت، از سوی خالق بشر، مالک و پروردگار غنی و ستوده‌ی عالم هستی، می‌شود آزادی بشر از قیود و بندگی هوای نفس خود یا دیگران. پس دعوا بر سر "خدای واحد یا خدایان متکثر" و "بندگی خدا و یا خدایان" است.

آل الله - نوحه‌ای شنیدم که در آن از لفظ «آل الله» استفاده شد. معنی آل الله چیست؟ آیا حقا شرک به خدا نیست؟ فرض کنید من یک فرد مسیحی و درحال تحقیق در اسلام ...، (ادامه در متن) -

ادامه سؤال: حتی اگر بگوییم مقصود ارادت و دوست داشتن خداوند و دوستدارانشان بوده، چرا این ارادت را درست بیان نکنیم که باعث هزاران برداشت نادرست شود؟!

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

ابتدا توجه داشته باشیم، در بیان معارف اسلامی، اصلاً این که یک خارجی، یک مسیحی، یک یهودی یا یک کافر چگونه نگاه می‌کند و یا چه معنایی را برداشت می‌کند، ملاک نمی‌باشد. این که القا می‌کنند، نگاه و نظر و فرهنگ آنان را در نظر بگیرید، روشی در جنگ نرم برای تغییر فرهنگ و مواضع است؛ مثل این که مشاور وزیر خارجه کشورمان (علی خرم)، در نزدیکی 13 آبان گفته بود: «غرور ملی مردم آمریکا خدشه‌دار شده» و افزوده بود: «من فکر می‌کنم مراسم 13 آبان با نگاهی به داخل برگزار می‌شود اما به نظر من در برگزاری این مراسم باید نگاه به خارج را نیز مدنظر قرار دهیم» (1)

پس، همیشه سؤال یا شبهه‌ی خود را مطرح کنیم و با جدیت پاسخ را جویا گردیم، اما هیچ‌گاه دنبال آن نباشیم که یک مسیحی یا یهودی چه می‌فهمد یا چگونه برداشت می‌کند؟ او نیز اگر مایل است، باید ببیند این کلام، این واژه، این آیه، این حدیث و ...، در فرهنگ اسلام چگونه معنا شده است.

معنای آل:

ما گاهی یک معنای مصطلح و رایجی از یک کلمه را می‌دانیم و گمان می‌کنیم که تنها معنایش همین است، هر چند که ممکن است همان معنای رایج، از یک معنای اصلی‌تری اخذ شده باشد. از این رو، گمان می‌کنیم که "آل"، یعنی زن و فرزند و به ویژه نسل نَسَبی. در حالی که اصلاً چنین انحصاری در معنای "آل" وجود ندارد. آل در لغت: به معنی اهل است. در مفردات راغب آمده است: آل مقلوب از "اهل" است و مصغّر آن نیز "اهیل" می‌باشد و فقط در اشراف و بزرگان به کار می‌رود، مثل آل الله. و در اشخاص ناشناس و زمان و مکان به کار نمی‌رود.

معنای اهل:

اهل نیز فقط به خاندان و خویشاوندان نسبی و سببی، مانند همسر و فرزندان و نسل گفته نمی شود، بلکه اصل معنای آن از "اهلیت" داشتن گرفته شده است. مثل این که ما نیز در زبان فارسی می گوییم: اهل تهران - اهل کار - اهل ساز و آواز - اهل فساد - اهل عبادت و

نمونه‌های قرآنی از این دو واژه:

آل - وقتی در قرآن کریم می فرماید "آل فرعون" یا "آل لوط"، مقصود فرزندان وی نمی باشد، بلکه کسانی است که تابع او بودند - چرا که معنای "آل" همان اهلیت و تابعیت است:

«وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَبْجَحْنَاكُمْ وَأَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (البقره، 50)

ترجمه: و (به یاد آرید) هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم، پس شما را نجات بخشیدیم و فرعونیان (آل فرعون) را غرق کردیم در حالی که می نگریستید.

اهل - وقتی طوفان نوح واقع می شود و فرزند حضرت نوح علیه السلام نیز غرق می شود، برای وی سؤال ایجاد می گردد که خدایا! تو گفتی که اهل تو را نجات می دهم و وعده‌ی تو حق است، اما حالا این پسر که "اهل" من است غرق شد، حکمت چیست؟ پاسخ می دهد: او از "اهل" تو نبود، چون عمل صالحی نداشت:

«قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلَنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (هود، 46)

ترجمه: فرمود: «ای نوح، او در حقیقت از کسان (اهل) تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من نخواه. من به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی.» و هم چنین ده‌ها آیه‌ای که در خصوص "اهل کتاب" آمده است، نشان می دهد که نه تنها معنایش الزاماً خانواده یا اولاد نمی باشد، بلکه معنای خانواده نیز از همان "اهلیت" اخذ شده است.

نمونه‌های روایی از این دو واژه:

آل - قبل از اهل بیت علیهم السلام، عرب به مؤمنین قوم قریش، "آل الله" می گفتند. یعنی اهل توحید. امام صادق فرمودند: «إِنَّمَا سَمَّوْا آلَ اللَّهِ، لِأَنَّهُمْ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ» یعنی: «آن ها را آل الله گفتند، برای این که در (جوار) بیت الله الحرام بودند» (صدوق، الأمالی، ص 286)

بدین معنا، امام حسین علیه السلام خود و خاندانشان را "آل الله" خواندند و فرمودند: «نَحْنُ آلُ اللَّهِ وَ وَرَثَةُ رَسُولِهِ» - ما آل الله و وارث رسول او هستیم / بحار الانوار، ج 44 ص 11»

اهل - وقتی پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله می فرماید: "السَّلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ"؛ معنایش این نیست که سلمان از خانواده یا نسل ایشان می باشد، بلکه همان معنای اهلیت را دارد. یا وقتی در نزول آیه تطهیر که در آن به «اهل

بیت» تصریح شده، خطاب به یکی از همسران می‌گوید: منظور و مقصود این آیه، شما نیستید، بلکه اینانند؛ این نیست که وی همسر ایشان نمی‌باشد.

منکرین و منافقان مشرک شدند:

از همان صدر اسلام، آنان که از سویی مجبور بودند به رنگ اسلام درآیند (منافق) و از سویی دیگر نمی‌خواستند زیر بار ولایت اهل بیت علیهم‌السلام بروند، هر گاه با چنین واژگانی در کلام نورانی پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سپس امامان علیهم‌السلام مواجه می‌شدند، می‌گفتند: "این شرک است!" بعد از آنها سؤال شد که پس وقتی خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: « **إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** » - یا می‌فرماید: « **هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ** » - یا می‌فرماید: « **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ** » - یا حتی فرمود: « **صِبْغَةَ اللَّهِ = رنگ خدا** » و ...، یعنی چه؟ گفتند: خدا شکل انسان است، منتهی خیلی بزرگ است و او مانند انسان چشم، گوش، دست، پا و رنگ دارد! (ابن تیمیه و وهابیت نیز بر همین اعتقادند). اینانند که از کفر، عناد و لجاج با اهل بیت علیهم‌السلام، دچار شرک علنی و آشکار شدند.

نتیجه:

*- پس «آل الله» و «اهل الله» و حتی «عیال الله»، در آیات قرآن کریم و یا در احادیث و روایات متعبر نیز آمده است و منظور فرزندان، خانواده و عیال به معنای همسر نمی‌باشد.

*- نه تنها هیچ ضرورتی ندارد، بلکه اصلاً صحیح نیست که ما معارف و فرهنگ خود را تغییر دهیم و با حذف و اضافه، چیزی بگوییم که مسیحیان، یهودیان و غیر مسلمانان فهم کنند یا خوش شان بیاید و یا دست کم اعتراض نکنند؛ بلکه همان گونه که ما از آنها سؤال می‌کنیم منظورتان از «پدر، پسر و روح القدس» چیست؟ یا از «**وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ** - ما فرزندان خدایم» چیست؟ ... و توضیح می‌دهند، آنها نیز باید سؤال کنند که "آل الله"، "اهل الله" یا "عین الله" یا "یدالله" در زبان و فرهنگ شما و ادبیات قرآنی یعنی چه؟ تا ما توضیح دهیم که چقدر فرق است بین معانی «آل - اهل - عیال»، با «ابن و ابنا و اب»، حتی در فرهنگ و ادبیات خودتان.

چرا خداوند پیامبرانی که برگزیده خود او هستند را حتی بعد از مبعوث شدن باز امتحان می‌کند؟ آیا ایمان پیامبران مورد شک و شبهه و فرسایش قرار می‌گیرد؟ آیا امکان دارد ایشان ترمرد کنند از ایمان به خداوند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اگر چه انبیای الهی دچار شک، تردید نمی گردند، چرا که وقتی برای انسان (حتی ما) در هر امری، علم یقینی حاصل گردید، دیگر جایی برای شک و تردید باقی نمی ماند، اما دلیل نمی شود که "اختیار" از آنان گرفته شده باشد، چنان چه وقتی خود ما نیز به چیز علم و یقین پیدا می کنیم، اختیارمان نسبت به آن سلب نمی گردد. پس تا اختیار هست، امتحان نیز هست.

از این رو، پاسخ این که "آیا در اهل عصمت امکان و توان خطا وجود دارد یا خیر؟"، این است که بله، وجود دارد و اگر وجود نداشت و محکوم به جبر بودند که فضیلتی نداشتند.

****** - ابلیس نیز خداوند متعال را می شناخت؛ حتی به واسطه معرفت و عبادتش در جایگاه ملکوتی و در صف ملائک قرار گرفته بود، اما این شناخت و علم، مانع از اختیار و انتخابش در عبادت یا معصیت نگردید.

****** - مشکل اساسی اینجاست که معنای "امتحان" برای اذهان درست تعریف نشده است، از این رو انسان معنای آن را به امتحاناتی که نوعاً خودش می گیرد حمل می کند و سپس در مورد ذهنش با سؤال مواجه می شود و حتی گاه گمان می کند که "امتحان" برای ضربه زدن، شکست دادن و رسوا نمودن است.

****** - امتحان‌هایی که ما در مدرسه، دانشگاه، آزمایشگاه و ...، به عمل می آوریم، مبتنی بر نادانی ماست، امتحان می کنیم، تا به آن چه از پیش نمی دانستیم، علم پیدا کنیم. اما امتحان خداوند علیم که این گونه نیست، امتحان او به مرحله‌ی ظهور رساندن علمش است. یعنی علم را "معلوم" می کند. امتحان او، ایجاد فرصت برای رفع نواقص و رسیدن به رشد است.

الف - در انبیا شک و تردید راه ندارد. وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند متعال در خصوص چگونگی حشر مردگان پوسیده شده سؤال می نماید، ابتدا خداوند متعال از او می پرسد: « **قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِن** - مگر یقین، باور و ایمان نداری، یا شک داری؟ چرا که اگر شک می داشت، دست کم این بود که از نبوت و رسالت عزل می شد. او عرض کرد: " **قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي** "، یعنی چرا ایمان و یقین محکم دارم، بلکه جهت "اطمینان قلب" می پرسم. یعنی قلب به صرف برخورداری از "علم" از تب و تاب و دغدغه نمی افتد، باید به شهود برسد و ببیند. فرق است بین "علم الیقین و عین الیقین". خداوند نیز به او نشان می دهد و بنده‌ی مؤمنش را از مرحله "علم الیقین" به "عین الیقین" می رساند.

ب - امتحان الهی، یعنی خداوند متعال تمامی شرایط و امکانات لازم برای رشد و گذر از یک مرحله برای رسیدن مرحله‌ی کمال بعدی را برای انسان فراهم می کند، تا او بتواند استعداد خود را به فعلیت برساند. لذا امتحان فقط ابتلائات سخت نیست، بلکه تمامی لحظات زندگی بشر، امتحان است. حتی خوردن و خوابیدن و نگاه کردن او نیز امتحان است؛ اگر در این امور بنده‌ی خدا بود و طبق فرمان عمل کرد، وارد مرحله‌ی کامل تری می گردد؛ اما اگر تمرد کرد، باید به ضعف خود پی برد و اصلاح نماید. باید بفهمد که خداوند منان به او توان و استعدادی عطا

نموده و او با ضایع کردن آن، به خودش ظلم کرده است. به این مرحله که رسید، اقرار می‌کند: « لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ » و سپس در صدد جبران برآمده و رشد می‌کند.

ج - انسان سراسر "ادعا" است. منظور این نیست که به زبانش ادعاهایی دارد، بلکه همین که با شاخصه‌های یک انسان زنده است، ادعا است. مدعی است که عقل، شعور، قلب، فهم، توان، استعداد، اختیار، اراده و انتخاب دارد؛ توان و استعداد خلیفه‌الله شدن دارد، می‌تواند از ملائک نیز سبقت بگیرد. البته برخی ادعاهای کمالی نیز از ذهنش خطور می‌کند، برخی دیگر را در قلبش مدعی می‌شود و برخی را در رفتار و بیان اظهار می‌کند. به عنوان مثال: وقتی نماز می‌خواند، ادعای مسلمانی دارد؛ خودش هم باورش می‌شود. دیگران (حتی ملائک) نیز نمی‌توانند حکم دیگری راجع به او بنمایند، اما خدا به وسیله همین نماز او را امتحان می‌کند، با منکری مواجه می‌شود تا بفهمد نمازش نماز بود و او را از منکر بازداشت، یا خیر؟

یا مثلاً مدعی است که نسبت به پدر و مادر و احترام آنان، انسان کاملی شده است و امر خدا را اطاعت می‌کند - یک دفعه به خاطر مسئله کوچک یا بزرگی، عصبانی می‌شود و بر خودش معلوم می‌گردد که ادعایش صادق بود یا کاذب. ادعای عدالت‌خواهی، حریت (یا دموکراسی)، حقوق بشر و ... کند، و با پیش آمدن شرایط و موقعیت‌ها، معلوم می‌شود که در ادعایش صادق هست یا خیر؟

مثالی از امتحان ابلیس:

ابلیس از بندگان خاص خدا بود و رشد بسیاری کرده بود، نزد ملائک نیز زبانزد بود. اما موقعیتی پیش نیامده بود که با این مقامات و تعریف و تمجیدهای ملائک، تکبرش نیز امتحان شود و یا کفر دوری‌اش بیرون ریزد. یک امتحان پیش آمد. خداوند حکیم مخلوقی را از خاک آفرید و فرمود: هر گاه به او روح دمیدم و زنده شد، به او سجده کنید. اما وقتی چنین شد، همه سجده کردند به جز ابلیس، چرا که تکبرش بیرون زد.

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (البقره، 34)

ترجمه: و (به یاد آر) هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید و خضوع نمایید. همه سجده کردند جز ابلیس که سرپا زد و تکبر ورزید و او از کافران بود.

حال اگر ابلیس سجده می‌کرد، چه می‌شد؟ بدیهی است که چون در امتحان تواضع و دوری از تکبر نیز موفق شده بود، مقامش بالاتر هم می‌رفت.

محاکمه ابلیس، فرصی برای رشد:

خداوند کریم، همین که ابلیس از امر الهی تمرد کرد، او را اخراج نمود، بلکه برای او دادگاهی تشکیل داد و او را به محکمه کشید و از او پرسید: «قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ» چرا سجده نکردی؟

کافی بود ابلیس بگوید: خطا کردم، اشتباه کردم، یک دم غفلت کردم، یا بگوید: « لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ » - یا بگوید: «ظَلَمْتُ نَفْسِي وَتَجَرَأْتُ بِجَهْلِي». اما "تکبر" کرد و گفت: من از او برترم، چون: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ - گفت: من از او بجزم مرا از آتش آفریدی و او را از گل / الأعراف، 12»؛

اگر چنین می گفت: مشمول رحمت، عفو و مغفرت الهی قرار می گرفت، تنزیلی پیدا می کرد، اما لعین (دور شده از رحمت) نمی گردید و با تلاش مجدد در خودسازی می توانست دوباره کند. اما پس از تمرد و معصیت، تکبر هم کرد و به خاطر "تکبر" اش اخراج شد.

نتیجه:

پس امتحان، یعنی فراهم نمودن شرایط و پیش آوردن موقعیت هایی برای به ظهور رساندن استعدادها و رشد در تمامی حالات و کمالات.

خداوند متعال شرایطی پیش می آورد که انسان بتواند از کبر، نخوت، خودپسندی رهایی یابد و "لا إله الا الله" بر تمامی وجودش حاکم شود. چنان چه امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه فرمودند:

«تَمَيِّزًا بِالِاخْتِيَارِ لَهُمْ، وَ نَفِيًا لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ، وَ اِبْعَادًا لِلْخُبْلَاءِ مِنْهُمْ» (خطبه قاصعه/192)

برای تمایز خوب از بد امتحان می نماید، هم چنین به وسیله دستورات آزمایشی تکبر را از آنان نفی و غرور و خودخواهی را از آنان دور می سازد.»

چرا خداوند نفس اماره را در انسان قرار داده است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

نفس، معانی متفاوتی دارد که هر کدام حوزه‌ی خود را دارند. به عنوان مثال به «خود - خویشتن»، نفس اطلاق می گردد، اما این "خود" یا "خویش" یا آن چه به آن "من" می گوئیم، محدود و خلاصه نیست، لذا نفس مراتبی چون: مطمئن، لوامه دارد و اماره دارد، نفس مسوله دارد، یا به تعبیری دیگر، نفس انسانی دارد، نفس ملکوتی دارد و نفس حیوانی نیز دارد و ... یعنی در خویشتن هر کسی، تمامی این استعدادها و حالات وجود دارد و هر کدام کاری می کنند، یا ابزار کاری هستند.

الف - خداوند متعال انسان را جهت خلیفه الهی خلق کرده است. قبل از خلقت فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، پس او باید موجودی کامل باشد. البته معنایش این نیست که از همان ابتدا کامل است، بلکه تمامی استعدادها و امکانات کامل شدن به او عطا شده است و می تواند رشد کند و "انسان کامل" گردد. چنان چه

اگر گفتیم: انسان عاقل، فکور، عالم و توانمند است، معنایش این نیست که هر نوزادی از همان بدو تولد چنین است. بلکه استعدادها و امکانات آن را دارد.

ب - انسان کامل، اشرف مخلوقات و خلیفه الله، یعنی موجودی که از دیگر موجودات کامل تر باشد، پس هر چه در هر موجودی هست، باید در او نیز باشد. لذا امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام به انسان می فرماید که گمان نکنید که یک جسم کوچکی هستید، بلکه عالمی در شما پیچیده شده است. پس انسان عالم صغیر است.

ج - خداوند علیم، حکیم و قادر، این انسان را در بهترین اندازه‌ها و قوامها خلق کرد و فرمود: " **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ** - که به یقین ما انسان را در بهترین اعتدال و استقامت (در جسم و روان و روح) آفریدیم. / التین، 4"

سپس انسان در تمامی عوالم وجود سیر داد و برای شناخت و درک هر عالمی، ابزار آن را در اختیار قرار داد. عالم عقل، عقل می خواهد - عالم عشق، قلب می خواهد - عالم علم فکر می خواهد و

سپس این انسان را به پایین ترین مرتبه وجود که جرم و ماده است آورد تا این عالم را نیز بشناسد و فرمود: " **رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ** - سپس او را به پایین ترین مرتبه‌ی فروتران بازگرداندم / التین، 5". [البته این معانی در مراتب متفاوت، مصادیق گوناگون دارد، چنان چه جسم قوی و ضعیف می شود، روح نیز قوی و ضعیف می شود، انسان نیز در آخرت یا به اعلا علین راه می یابد و یا به اسفل السافلین سقوط می کند].

د - برای امکان حیات در دنیا (مرحله دنی و پست وجود) و شناخت این عالم، انسان ابزار و امکان مناسب می خواهد، لذا به او "جسم مادی" یا همان "بدن حیوانی" که کامل ترین مرتبه‌ی وجودی دنیا می باشد (نسبت به جامد و گیاه) را اعطا نمود.

این بدن، به لحاظ ویژگیها، کاملاً یک حیوان است؛ مثل اسب، الاغ، گوسفند، فیل، شیر، پلنگ، گرگ و کفتار است. همان اجزا را دارد و همان نیازها و تمایلات را دارد. یعنی "نفس حیوانی".

ه - نفس حیوانی، آن چه که نیاز دارد و طلب می کند، "حیوانی" است و برای حیوان نیز اختیار، اراده، عقل، شعور انسانی، تفکر، تدبیر و حق و باطل عقلی و روحانی مطرح نیست. قوه‌ی چشایی انسان، از لقمه‌ی حلال همان مزه‌ای را درک می کند که از لقمه حرام درک می کند. برای یک الاغ هیچ فرقی نمی کند که زمین و علف مال دیگری یا مال یتیم باشد. لذا دائماً «امر» به برآورده شدن نیازهایش می نماید. می شود "نفس اماره".

یک قوه وهمیه نیز در انسان وجود دارد که اقتضای خیال، تصور و سپس تصدیق عقلانی است، در اینجا "نفس مسوله"، اهداف و خواسته‌های حیوانی را "خوب و ارزشمند و هدف غایی" جلوه می دهد که به آن می گویند: "اغوا" یا فریب. لذا فرموده‌اند: بنده و اسیر اوهام نگردید.

و - پس انسان برای امکان حیات دنیوی، بدن حیوانی دارد، یعنی نفس حیوانی دارد و کار نفس حیوانی نیز "امر" به اموری است که هدف گرفتن آنها و بسنده نمودن به آنها، مانع از رشد و انسان شدن می‌گردد و انسان حیوان می‌شود. (کالانعام بلهم اضل ...).

*- ببینید وقتی حضرت یوسف علیه‌السلام از زندان آزاد شد و معلوم شد که او بی‌گناه بوده و هر چه بوده از نفس حیوانی زلیخا بوده است، گفت: من بی‌گناهم، هر چند که مدعی نیستم من نفس ندارم و نفس نیز چنین خواهش‌ها و اوامری ندارد، بلکه خدا باید انسان را مشمول رحمت سازد، تا انسان اسیر هوای نفس خویش نگردد. یعنی وقتی نفس حیوانی یک مرد، زنی را ببیند که خود را به او عرضه می‌کند، معلوم است که تحریک، طالب و خواهان می‌شود، من هم نفس اماره دارم، اما عقل و شعور و اختیار و اراده و الهام و ایمان نیز دارم که می‌توانم به لطف و رحمت خدا، آن نفس را - آن حیوان را - مهار کنم:

«وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (یوسف، 53)

ترجمه: و من خود را تبرئه نمی‌کنم (غمی گویم موجود ملکوتی هستم و نفس حیوانی ندارم)، چرا که مسلماً نفس [آدمی] پیوسته به بدی‌ها امر می‌کند، مگر آن که پروردگارم رحم کند. همانا پروردگار من آمرزنده‌ی مهربان است. نتیجه:

پس انسان، موجود کامل است؛ عوالم را سیر می‌کند؛ و از جمله عالم اسفل که دنیای مادی است. برای امکان حیات در این دنیا بدن حیوانی دارد، بدن حیوانی را نفس حیوانی اداره می‌کند و ...؛ منتهی از انسان خواسته شده که گمان نکن حیات فقط همین دنیای دنی است و تو نیز فقط همین بدن مادی و حیوانی هستی. عقل، شعور، منطق، اختیار و اراده نیز داری، الهام به خودت و وحی به واسطه انبیای الهی نیز در اختیارت قرار گرفته، امام، جلودار، رهبری که "انسان کامل" است نیز در خدمت توست؛ تا از این ابزار حیات دنیوی (جسم و نفس حیوانی) خوب استفاده کنی و رشد یابی؛ مبدا به جای آن که تو نفس را سوار شوی و کنترل کنی، او سوار تو شود و تو را کنترل کند و جهت دهد. جهت او حیوانیت است که برای تو به عنوان انسان خلیفه‌الله "بد" است، هدف و جهت تو باید خدای خالق زمین و آسمان‌ها و خود تو باشد. (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ).

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الروم، 30)

ترجمه: پس حق‌گرایانه روی دل خود را به سوی این دین (دین اسلام) کن همان طریقه و آیین فطری خدا که مردم را بر پایه آن آفریده و سرشته، (و) هرگز تبدیلی در آفرینش (تکوینی و آیین تشریحی) خدا نباشد، این است دین ثابت و استوار، و لکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

حق الناس - آیا با گریه کردن برای حضرت ابا عبدالله حق الناس بخشیده می‌شود؟ یا این که بتوان در آخرت این گریه‌ها را با حق الناس معامله کرد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

حق الناس با هیچ چیزی به جز «ادای دین» و یا جلب رضایت صاحب حق، بخشوده نمی‌شود. نه نماز اول وقت و با خشوع و نه حتی با نماز شب و نه با گریه بر مصائب سیدالشهداء علیه السلام.

الف - ثواب گریه کردن در مصائب امام حسین علیه السلام، بیشتر از ثواب حضور در سپاه ایشان، مجاهدت و شهادت در رکاب ایشان نمی‌باشد؛ اما می‌بینیم که حضرتش به هنگام توقف در کربلا، ضمن آن که راه بازگشت را بر همه باز گذاشت، فرمود: هر کس حق الناسی به گردن دارد، برود. یکی از اصحاب گفت: من بدهکار هستم، اما نمی‌خواهم به خاطر مقداری بدهی به دیگران، شما را در این عرصه و شرایط تنها بگذارم! اما امام علیه السلام، به ایشان نفرمود: «بارک الله»، بلکه فرمود: «به شرطی که ضامن بیاوری» - او نیز یکی از نزدیکانش را که قصد بازگشت داشت آورد و ضامن بدهی او شد و امام به او اجازه همراهی دادند.

ب - صرف گریه کردن، نه تنها رافع حق الناس نمی‌باشد، بلکه به خودی خود نیز اثر خاصی ندارد. اهل بیت علیهم السلام که محتاج گریه کردن ما نیستند. گریه ممکن است فیزیکی، روانی یا عصبی باشد. بالاخره وقتی مصیبتی را نقل می‌کنند و انسان آن را در ذهن خود تصور می‌کند، متأثر می‌شود و چه بسا گریه هم بکند؛ به ویژه اگر به شخص مصیبت دیده، علاقه‌ای هم داشته باشد.

پس، هر اشکی نه پاک کننده است و نه زنده کننده و نه حرکت دهنده. البته در این بارگاه، یک قطره هم بی‌اثر نیست، مثل یک لحظه "توجه" است که آثار خودش را دارد، اما آن اشکی که فرمود: «**انا القاتل العبرات**»، بسیار والاتر و پر معناتر از این حرف‌هاست.

فقط گریه بر امام حسین علیه السلام پاک کننده نیست، بلکه یک قطره اشک از خوف و شوق خداوند رحمان و رحیم نیز پاک کننده است، دو رکعت نماز مقبول نیز پاک کننده است، اما اگر از روی صدق باشد، و اگر بعداً خراب نشود؛ ولی آن نیز حق الناس را جبران نمی‌کند، حتی اگر شخصی عارف شده و از گریه جزو بُکایین قلمداد گردد.

نکته:

پس از قتل عام امام سیدالشهداء، حسین علیه السلام و یاران با وفایش و به اسارت کشیده خاندانش، بسیاری گریه کردند. مردم کوفه گریه کردند - سپس مردم شام گریه کردند - و در طول تاریخ نیز این قبیل افراد زیاد بودند

که گریه کردند، آیا گناه همه آنها بخشوده شده و برای چند قطره اشکی که ناشی از تحریک سطحی احساساتشان بود، راهی بهشت شدند؟!

مگر نه این است که حضرت زینب علیهاالسلام، وقتی گریه‌ی اهل کوفه را دید، فرمود:

*- «ای مردم کوفه، ای مردمان حيله گر و خیانت کار! گریه می‌کنید؟! اشک چشمانتان خشک نشود و ناله‌هایتان آرام نگیرد. همانا که کار شما مانند آن زنی است که رشته‌ی خود را پس از محکم بافتن، یکی یکی از هم می‌گسست، شما نیز سوگندهای خود را در میان خویش، وسیله‌ی فریب و تقلب ساخته‌اید.» (خطبه آن حضرت در کوفه)

معامله در قیامت:

مسلمان و به ویژه شیعه اهل بیت علیهم‌السلام، باید سعی کند که حق الناس نداشته باشد. اگر دینی دارد، ادا کند - اگر نمی‌تواند فرصت بگیرد - اگر حقی را ضایع کرده یا جبران کند و یا حلیت و رضایت بگیرد ... و کار را به آخرت واگذار ننماید.

اگر معامله‌ای هم باشد، این طور نیست که بگویند: چون جناب‌عالی چند قطره اشکی ریختی، حق الناس تو بخشیده شد و یا حق و حقوق دیگران نادیده گرفته شده و ضایع می‌گردد. بلکه صاحب حق را می‌آورند، حتی اگر جهنمی باشد. بعد می‌گویند: حق او را بده.

بدیهی است که در آنجا چیزی ندارد بدهد، جز آن که ثواب خود را بدهد و یا عذاب او را بخرد و البته به این امر نیز مجبور است و راه انتخاب و گریزی ندارد.



اعتقادی - آذر 1393

آیا پس از وقوع قیامت، امکان خلق موجوداتی برتر از انسان از جانب خداوند متعال هست؟ اگر هست؛ آیا امامان و کتاب آنها همین امامان و همین قرآن است؟ یا بهتر از اینها خواهند آمد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

باید توجه داشت که منظور از "بزرگ‌تر از انسان" چیست؟ قطعاً منظور قد و قامت و ... نمی‌باشد، چون انسان در میان سایر جانداران روی زمین نیز زیاد هم بزرگ نیست؛ پس منظور مقام و مرتبه‌ی وجودی، یعنی برخورداری از "رشد و کمال" می‌باشد که در تقرب به "هستی و کمال محض" تحقق و تجلی می‌یابد.

الف - رشد و کمال (مرتبه وجودی)، شدت و ضعف مرتبه دارد. هر کس در رتبه و جایگاهی قرار دارد. از این رو در همین دنیا نیز موجودات بزرگ‌تر و کوچک‌تر از "انسان" وجود دارند، منتهی باید دید که کدام موجود و نسبت به کدام انسان؟ چنان چه حتی مرتبه‌ی انسان‌ها نیز با یک دیگر متفاوت است. مقام وجودی و مرتبه کمالی مؤمن [اگر مؤمن باشد]، به مراتب بالاتر از سایر انسان‌هاست، چون به کمال محض مقرب‌تر است و البته ایمان هم شدت و ضعف مرتبه دارد.

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل‌عمره، 139)

ترجمه: و اگر مؤمنید سستی نکنید و غمگین مشوید که شما برترید.

ب - به عنوان مثال، در همین دنیا، نه تنها ملائک و به ویژه مقرب‌ترین‌های آنها و صاحبان خرد و ایمان کامل‌تر، از مرتبه وجودی بالاتری نسبت به بسیاری از انسان‌ها برخوردار هستند، بلکه گاه مقام و مرتبه وجودی برخی از حیوانات نیز نسبت به برخی از انسان‌ها بالاتر است، چنان چه راجع به برخی از انسان‌ها با مشخصات ذیل فرمود: از حیوان پست‌ترند:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ

بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» (الأعراف، 179)

ترجمه: و حَقًّا که ما بسیاری از جن و انس را (گویی) برای دوزخ آفریده‌ایم، زیرا که دل‌ها دارند ولی (حقایق را) بدان نمی‌فهمند، و چشم‌ها دارند ولی بدان (به عبرت) نمی‌نگرند و گوش‌ها دارند ولی بدان (معارف حَقِّه را) نمی‌شنوند آنها مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند (زیرا با داشتن استعداد رشد و تکامل، به راه باطل می‌روند) و آنها همان غافلانند.

آنجا نیز به همین تناسب، بزرگ‌تر و کوچک‌تر، یا بالاتر و پایین‌تر وجود دارد؛ سلسله مراتب از «اعلی علیین» است تا «اسفل السافلین»؛ منتهی بزرگ‌تر یا والامقام‌تر و یا به تعبیری کامل‌تر و مقرب‌تر از "انسان کامل"، وجود ندارد.

بهشت و انسان:

بهشت نیز مراتب دارد. در مرتبه پایین، جایگاه مؤمنین است با نعمات آن و در مرتبه‌ی بالاتر خود انسان بهشت است. «فَرُوحٌ وَرِیحَانٌ وَحَنَّةٌ نَعِیمٌ/الواقعه، 89» وجود خود مقربین است. چنان چه از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله در مورد بهشت پرسیدند، فرمود: "انا الجنة - من بهشتم". از این رو، مقام انسان و استعداد رشد او، حد یقف، یا سقف محدودی ندارد که فرض "بزرگتر از آن"، در مورد او جایز و متصور باشد.

همه مخلوقات ظهور اسمای حق تعالی هستند و معصومین علیهم السلام، مظهر اتم اسمای الهی هستند. یعنی تمامیت کمال مخلوق در آنها متجلی و محقق بوده و خواهد بود.

اسلام و قرآن در بهشت:

دقت داشته باشیم که آخرت (اعم از جهنم یا بهشت)، دار تکلیف نیست که معنا و نقش نبوت، ولایت، امامت، قرآن و اسلام در آن، مثل دنیا باشد.

"دین" دو بخش اعتقادی و عملی دارد، به تعبیری به دو بخش اصول و فروع تقسیم می‌شود. در بُعد اعتقادی آن، که در آخرت پرده‌ها کنار رفته و همه (از مؤمن و کافر) حقایق را می‌بینند و اصلاً امکان و اختیاری برای کفر و شرک و نفاق و معصیت ندارند - در بُعد عملی نیز آخرت دار عمل نیست، بلکه دار مکافات (نتیجه عمل) است. در آخرت که نماز، روزه، زکات، خمس، جهاد، امر به معروف و نهي از منکر نیست، که نیازمند دین به عنوان شریعت باشد.

اما آخرت، دار "معرفت = شناخت" هست، دار محبت و بهجت هست، و برای صیوروت کمالی انسان نیز حدی نیست، چرا که معرفت و محبت، نسبت به الله جلّ جلاله می‌باشد و آن نیز پایانی ندارد.

پس در آنجا نی‌اکرم و اهل عصمت و سایر انبیای الهی علیهم السلام، در آن مقام عظمت خود، همچون دنیا، باب معرفه الله هستند، آینه‌ی تجلی اسما و صفات باری تعالی هستند، اما بحث صدور احکام (شریعت) و ضرورت اطاعت و عمل، برای هیچ کس و در هیچ مرتبه‌ای وجود ندارد.

پس اولاً بزرگ‌تر از انسان کامل، اکنون هم وجود ندارد و بعداً نیز خلق نمی‌شود (چون اصلاً معنا ندارد) - ثانیاً آخرت دار عمل نیست - ثالثاً حقیقت اسلام و حقیقت قرآن کریم هست، اهل عصمت علیهم السلام نیز هستند و معرفت انسان را بالاتر و بالاتر می‌برند و حد پایانی ندارد، چون خدا محدود نیست.

شفاعت - آیا شفاعت فقط مربوط به آخرت میشه؟ یا نه، بلکه تو این دنیا هم ما شامل شفاعت پیامبران وائمه (ع)

می‌شویم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

در یک جمله کوتاه می‌توان بیان داشت که بله، شفاعت نه تنها در دنیا هم هست، بلکه اینجا باید باشد تا آنجا نیز حقیقتش تجلی کند. اما خوب و لازم است که به توضیحات ذیل نیز دقت شود:

ابتدا باید به معنی کلمه "شفاعت" توجه کنیم تا سبب رفع بسیاری از سؤالات و شبهات در این زمینه گردد.

صرف نظر از موضوع "شفاعت" توسط شفاعت‌گران نزد پروردگار عالم و به ویژه در قیامت و عرصه‌ی محشر کبرا، باید بدانیم که "شفاعت" از ماده «شَفَع» و به معنای جفت است و شفیع، کسی یا حتی رفتار و عملکردی است که جفت شفاعت شونده می‌شود.

الف - از همین معنا معلوم می‌شود که مطلق "شفاعت" امر اجتناب ناپذیری است و کسی هم نمی‌تواند آن را نفی و تکذیب کند، حتی اگر به طور کل کافر باشد. چرا که هر انسانی به صورت دائم و مستمر، با اشخاص، عملکردها، آمال و اهدافی "جفت" می‌شود؛ مثل مطلق "توسل"، که قابل نفی نمی‌باشد، چرا که بالاخره هر کسی برای انجام هر کاری، باید وسیله‌ای بجوید.

ب - منتهی "شفیع و وسیله" باید با "هدف" تطبیق داشته باشند. به عنوان مثال: کسی نمی‌تواند نان خوردن را وسیله غواصی در قعر اقیانوس قرار دهد و یا کسی نمی‌تواند برای تشکیل خانواده و تولید نسل، با در و دیوار و خودرو و یا گوشی همراهش "جفت" شود.

ج - پس "شفاعت" همیشه جاری است و برای همگان وجود دارد، همان چنان چه احدی بی‌توسل به وسایل یافت نمی‌شود؛ منتهی وقتی بحث از "شفاعت نزد خدا" یا "توسل برای تقرب به خدا" پیش می‌آید، قوانین، شرایط و ملزومات خود را دارد.

د - از جمله قواعد این است که اولاً کسی نمی تواند از جانب خود "شفیع" یا "وسیله" ای بترشد یا معین کند و به اصطلاح آن را به خدا تحمیل نماید.

شفیع نزد خدا، یعنی جفت شدنی که انسان را مقرب نماید و یا از عذاب برهاند را باید خدا تعیین کند. کسی نمی تواند بگوید که "من با گناه جفت می شوم، تا شفیع من گردد و از عذاب رهایی یابم" و یا "پیروی از هوای نفس خودم را وسیله تقرب به او قرار می دهم".

از این رو فرمود: شفاعتی نیست، مگر به اذن او - و یا - اوست که شفیعیانش را قرار می دهد و
از جمله قوانین دیگر این است که "شفاعت شونده" باید قابلیت این شفاعت را داشته باشد. لذا چنان چه به کسی که دست ندارد، نمی توان گفت: این طناب را وسیله بالا آمدن خود از چاه قرار بده؛ به کسی که دیوانه شده نیز نمی توان گفت: برو با این معلم یا استاد جفت شو تا شفیع تو در تکامل عقلی و علمی گردد.
از این رو روایات بسیاری تصریح شده به خاطر عدم ایجاد قابلیت، شفاعت نیز شامل نمی گردد. چنان چه امام صادق علیه السلام فرمودند: شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی رسد.
اما اگر قابلیت بود، وسیله سبب بالا آمدن می شود، شفیع (جفت) سبب رفع نواقص در فرد "قابل" و بالتبع رشد او می گردد.

ه - با اوصافی که به صورت اجمالی بیان شد، معلوم می شود که "شفاعت" نه منحصر به افراد است و نه منحصر به آخرت.

شفاعت منحصر به خداوند متعال است:

چنان چه در آیات قرآن کریم نیز تصریح شده، شفیع جز خدا وجود ندارد. خداوند متعال خودش شفیع بندگانش می باشد. منتهی چه در دنیا و چه به ویژه در آخرت، این شفاعت او، در شفاعت کنندگان تجلی می کند و ظهور می یابد. چنان چه "هادی" فقط خداست، و هدایت او در عقل، انبیاء و اولیا، وحی و الهام تجلی و ظهور می یابد.

تجلی شفاعت فقط در انسان شفاعت کننده نیست:

در روایات و احادیث بسیار آمده که نماز، قرآن، روزه و ... نیز شفیعیان هستند. چنان چه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «لَا شَفِيعَ أَجْحَ مِنَ التَّوْبَةِ»، یعنی [برای بخشش گناهان]، هیچ شفیع بهتر از توبه نیست. پس اگر انسان در دنیا با توحید، اصول عقاید، انجام واجبات، ترک محرمات، نماز، تلاوت قرآن و ... جفت و همراه و مانوس شد، همین ها در آخرت "شفیع" او می شوند. و البته "روح" همه این عبادات، همان "ولایت" است.

شفاعت فقط برای بخشودن گناهان نیست:

ما انسان‌های معمولی، چون بیشتر درگیر گناه هستیم و بیشتر خوف جهنم یا اشتیاق به بهشت داریم، شفاعت را نیز فقط در موضوع بخشش گناهان می‌بینیم، و حال آن رشد و ارتقای درجه و رسیدن به مراتب برتر کمال وجود و تقرب بیشتر نیز بدون "شفاعت و توسل" حاصل نمی‌گردد.

شفاعت باید دنیا باشد تا در آخرت نیز ظهور کند:

آخرت و حیات اخروی، ظهور حقیقت انسان و نیز اعتقادات و عملکرد او در همین دنیا است. آنجا پرده‌ها کنار می‌رود. قیامت روز «ثبلی السرائر» است. یعنی اسرار همه بیرون می‌افتد و آشکار می‌شود. لذا هم توحید، معاد، نبوت و امامت آشکار می‌گردد، هم عدل و فضل الهی، هم رحمت و قهر او و هم حقیقت باورها و عملکردهای انسان آشکار شده و چهره‌ی واقعی خود را نشان می‌دهد.

پس، شفاعت در دنیا باید باشد. در دنیا است که باید با توحید، پیامبر عظیم الشان و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین و نماز و روزه و قرآن و ... جفت و همراه شد و برای رشد و تعالی مورد "شفاعت" آنها واقع شد (تا نواقص مان را جبران کنند).

در قرآن کریم، در آیات بسیاری به این "شفیع" قرار دادن در دنیا تصریح شده است. نه تنها تمامی آیاتی که امر به رضایت خدا و رسول (ص) دارد، دال بر شفاعت در دنیا است، بلکه به شفاعت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله در قبول استغفار و بخشش گناهان تصریح می‌کند:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (النساء، 64)

ترجمه: و ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر آنکه به یاری و توفیق خدا از وی اطاعت شود. و اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند نزد تو می‌آمدند، آن گاه از خداوند آمرزش می‌خواستند و رسول خدا نیز برای آنها طلب آمرزش می‌کرد بی‌تردید خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

آیا وجود تفاوت مقامی در بین افراد با عدل خدا در تضاد نیست؟ قاعدتا باید شخصی مانند پیامبر اکرم (ص) یا یزید، هر دو یکسان به دنیا آمده باشند و هیچ یک در بدو ورود سر سوزنی برتری نداشته باشند. امتحان در عوالم قبل چگونه بوده است و ... ؟ می‌گویند: فکر کردن به این موضوعات به کفر کشیده می‌شود!

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

آیا با هیچ دلیلی می‌توان "عدل" الهی را زیر سؤال برد؟ آیا اصلاً خدایی که عادل نباشد، خداست؟!

فکر کردن به هیچ موضوعی به کفر کشیده نمی شود؛ بلکه اولاً برخی از موضوعات است که انسان با فکر کردن به آن راه نمی یابد، حتی با مطالعه هم راه نمی یابد، مثل فکر کردن در خصوص «ذات هر چیزی»، از جمله ذات خداوند متعال. چرا که هر چیزی با «اسم، نشانه و در موجودات با ماهیت» شناخته می شود. ثانیاً چه بسا انسان گمان کند که فکر می کند، اما در واقع در حال تخیل است و برای سؤالات فکری خود، پاسخ های تخیلی قرار می دهد و این حکم تخیلی می باشد که ممکن است انسان را به کفر بکشاند.

مگر می شود انسان فکر نکند؟ خیر. بلکه باید فکر کند تا به پاسخ برسد. حتی به این پاسخ که در چه مواردی با فکر نیز به جایی نمی رسد. مثل آن چه در حیطه ی فکر و عقل نیست، بلکه با وحی به او خبر داده می شود.

الف - به یقین عوالمی، قبل از به دنیا آمدن در این عالم، برای هر کسی وجود دارد؛ چنان چه تصریح شده است که "ارواح" قبل از "ابدان" خلق می شوند.

ب - معنای امتحان نیز گرویدن به «ایمان و کفر» در بُعد اعتقادی و یا «عمل خوب و بد» در بُعد عملی، که به آن صواب (کار خیر) یا معصیت (گناه) می گویند نیست. بلکه امتحان، یعنی سیر در مراتب وجود. امتحان، یعنی گذر موفق از یک مرحله و رسیدن به مرحله بالاتر. لذا امتحان وسیله ی قرب و نزدیک شدن است. و کسی که سیر صعودی نکند، سیر نزولی می کند.

ج - این امتحان، در عالم تکوین (خلقت)، به ربوبیت الهی صورت می گیرد. اما در این عالم، یک امتحان دیگری نیز وجود دارد که به «اختیار» انسان مربوط است. یعنی پس از موهبت عقل و فطرت و هم چنین رسول، وحی، کتاب و امام ... و بالاخره روشن شدن راه رشد، از راه گمراهی، او را مجبور نمی کنند، بلکه اجازه می دهند تا با اختیار خود، هدف (إله) و راهش را انتخاب کند، تا رشد کند. اینجاست که «ایمان و کفر» در اعتقادات یا «صواب و گناه» در اعمال، بروز و ظهور می یابد.

پس، در جایی که تکلیف نباشد، چنین امتحانی صورت نمی گیرد و عوالم قبلی یا بعدی، عالم تکلیف نمی باشد. چون اختیار اطاعت یا عصیان در آن نیست.

پس، «امتحان» یعنی چگونگی گذران یک مرحله، جهت ورود به مرحله بعد. لذا انسان تا در دار دنیاست و با اختیار و اراده در به فعلیت رساندن قوه ها و استعداد های خود تلاش می کند، امتحان هست. یعنی آن چه برایش پیش می آید، با هر چه مواجه می گردد، هر تفکر، عمل و گفتار او امتحان است. یعنی باید از آن مرحله با موفقیت عبور کند تا به مرحله ی بالاتر برسد.

عدالت و یکسانی:

بارها متذکر شدیم که معنای "عدالت" به هیچ وجهی "مساوات" به معنای یکسانی نمی باشد، بلکه "عدل" یا "عدالت"، یعنی «قرار دادن هر چیزی در جای خودش».

اساساً خلقت یکسان هیچ معنا و مفهومی ندارد، چرا که در آن صورت، باید ملک، انسان، جن، حیوان، گیاه، جامد و ... همه عین هم می شدند.

پس تفاوت در خلقت، قانون نظام آفرینش است، هیچ دو چیزی یکسان نیستند، بالتبع هیچ دو انسانی نیز یکسان نخواهند بود.

تفاوت:

تفاوت در مرتبه‌ی وجودی و کمال هر موجودی (در نظام تکوین = آفرینش) و در نظام (تشریح = تکلیف و عمل اختیاری) است و نه در خوب یا بد بودن خلقت آنها. خداوند که "بد" خلق نمی کند. منتهی مرتبه‌ی وجودی هر مخلوقی با دیگری متفاوت است و البته هر کس (هر مخلوقی) برای حکمت خاصی خلق شده و در این کارگاه هستی، در جایگاه خودش قرار گرفته است (عدل). برخی اختیار ندارند، برخی (مثل انسان و جن) اختیار هم دارند.

تکلیف:

همان طور که مراتب وجود متفاوت است، حکمت‌های آفرینش هر موجودی با دیگری متفاوت است، تکالیف‌شان نیز متفاوت است. تکلیف تکوینی در نظام خلقت انجام می شود، مثل این که زنبور مکلف است عسل تولید کند، یا خورشید و ماه و ستارگان نقشی دارند؛ اما تکلیف "شرعی"، به موجودی که اختیار دارد اختصاص یافته است و به هر کس نیز به اندازه‌ی مرتبه‌ی وجودی و موهبت‌های عطا شده و توانش تکلیف می شود.

تکالیف و مأموریت‌های محوله به مراتب وجودی بالاتر، چون رسول اعظم، امیرالمؤمنین، سیده‌السناء العالمین و سایر اهل عصمت صلوات الله علیهم اجمعین، متناسب با مرتبه‌ی وجودی، توان‌ها، استعدادها و امکانات آنهاست. لذا هیچ موقع از دیگران نخواسته‌اند که مثل آنها باشند [که گله کنند چرا ما را در آن مقام نیافریدی] و حتی از هیچ کس نیز نخواسته‌اند که مثل دیگری باشد. بلکه از هر کس خواسته شده که به تناسب همان مرتبه‌ی وجودی و مواهب و فضیلت‌های اعطایی به خودش، در صراط مستقیم و در جهت "رشد" و "قرب" حرکت و تلاش نماید.

یکسانی‌ها:

ابزار "شناخت و فهم" به انسان داده شده است. "عقل و فطرت" در همه وجود دارد. بدیهیات اولیه عقلی یکیست و اصول معارف فطری یکسان است. عقل هیچ شخص [چه آن پیرزن ریسنده باشد و چه ملاصدرا یا ارسطو]، معلول بدون علت - حرکت بدون محرک - حادث (پدیده) بدون محدث (پدید آورنده) ... یا جمع نقیضین را نمی پذیرد؛ و همه فطرتاً عاشق کمال، خداشناس، خداجو و خداپرست هستند. به همین دلیل است که

هیچ احدی در دنیا بدون پرستش وجود ندارد، منتهی «إله» های کاذب را به جای «الله جلّ جلاله» می گذارند، خواه نفس خودش را اله و معبود خود بگیرد، یا یک مجسمه، یا گوسانه، یا طاغوت و ... باشد.

از این رو، به همه انسانها فرمود که وجه و جهت خود را به سوی فطرت برگردانید، فطرت تبدیل ناپذیر است و در حدیث نیز تصریح شده که همه با همین فطرت متولد می شوند. « **كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَيَّ الْفِطْرَةَ** - هر نوزادی بر فطرت متولد می شود» و حضرت امام باقر علیه السلام در شرح این حدیث فرمودند: «انسانها بر فطرت خداشناسی آفریده شده اند / (المیزان، علامه طباطبایی، ج 16، ص 193، به نقل از اصول کافی)»

منتهی برخی نه با عقل کار دارند و نه با قلب و فطرت، بلکه فقط با "اختیار" خود، بندهی نفس حیوانی می شوند و البته شیاطین انس و جن نیز کار او را برایش زینت می دهند و بالاخره یزید و یزیدی می شود. پسر معاویه، یزید شد و پسر یزید، پس از رسیدن به حکومت، به منبر رفت و با حق دادن به اهل بیت علیهم السلام، حکومت را رها کرد و رفت و کسی از سرنوشت او مطلع نیست.

برتراند راسل دین را ناشی از ترس می داند به طوری که در کتاب «اجتماع انسانی» خود می گوید: انسان پدیده هایی را

می دیده است ... ؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

چنان چه در متن سؤال نیز اشاره شده بود، برتراند راسل فیلسوف ماتریالیست انگلیسی می گوید: علت دینداری در انسانها دو عامل ترس و جهالت است.

او در توضیح نظریه خود می افزاید: انسانهای ابتدایی در زمانی که هنوز علم و تکنولوژی پیشرفت نکرده بود، عوامل طبیعی حوادث و پدیده ها را نمی دانستند؛ مثلاً هنگامی که باران می بارید، یا طوفان و سیل و زلزله ای بوقوع می پیوست، چون انسانها علت آن را نمی دانستند، معتقد می شدند که این حوادث نتیجه خشم نیروی ما فوق طبیعی است و نام او را خدا می گذارند ...، همچنین ترس در وجود انسان از حوادث وحشتناکی خود را نیازمند به یک پشتوانه معنوی بداند که به او در برابر این احساس، احساس آرامش دهد از آن روی به موجودی آرامش دهنده بنام خدا معتقد گردید ...، نتیجه آنکه دین معلول دو عامل ترس و جهل می باشد.

الف - اولین سؤال از آقای برتراند راسل این است که آیا برای اثبات این نظریه ی خود، دلایل متقنی نیز ارائه کرده است، یا او نظر خودش را بدون هیچ دلیلی گفته، حالا دیگران باید بدون اثبات یا نفی کنند؟!

*** -** خود و دیگران را عادت ندهیم که هر سخن بی دلیل و منطقی را بگویند، بعد برای نفی اش، از ما دلیل و برهان بخواهند. وقتی مدعی خودش دلیلی برای اثبات اقامه نکرده، ما چه چیزی را نفی کنیم؟! هر کس، هر چه گفت، اول از خودش دلایل، براهین و اسنادش را بخواهیم.

ب - سؤال بعدی این است که در این بیان، آیا «خدا را نفی می کند؟» - «یا منشأ دین را واکاوی می کند»، و یا «علل دینداری مردمان را مورد مطالعه و بررسی قرار می دهد» و برای هر کدام چه دلایلی دارد؟ یا اصلاً خودش متوجه تفاوت این سه مقوله نشده است؟

خیلی فرق است بین موضوع و ادله برای اثبات یا [البعاذ بالله] نفی و انکار خدا - برای منشأ دین و نیز برای منشأ دینداری در مردم. این، سه مقوله مستقل هستند.

ج - مبحث توحید، یک بحث عقلانی و یا حکمی و یا فلسفی و نیز کلامی است. در عرصه فلسفه، از اصل «وجود» و تقسیم آن به «واجب و ممکن» بحث می شود و ادله عقلی اقامه می شود و اصلاً کاری ندارد که نام آن واجب الوجود را «الله جلّ جلاله» می گذاند یا «خدا» یا «GOD» یا ... - و نام انواع ممکن الوجود، مخلوق است یا بنده یا ... - در بحث کلام مطرح می شود که وجودی با این تعاریف که هستی و کمال محض باشد و از هر گونه نقص، نیستی، کاستی و ... مبرا و منزّه باشد، خداوند متعال است.

در فلسفه بحث می شود که آیا معلول بدون علت - هستی بدون هستی بخش - پدیده بدون پدید آورنده - حادث بدون محدث - هدایت بدون هادی و ... می تواند به وجود آید یا خیر؟ در کلام بحث می شود که آن خالق، پدیدآورنده ای که باید علیم، حکیم، قادر و هادی باشد، خداست.

د - در مبحث «منشأ دین» نیز باید به دو نکته ی مهم توجه نمود.

یک - منظور از دین چیست؟ آیا فقط ادیان الهی است؟ آیا ماتریالیسم و جلوه های آن در ایسم های دیگر دین نیست؟ آیا جهان بینی و ایدئولوژی برتراند راسل، فروید، هگل، مارکس، هابر ماس، ماکیاول، فوکو و ... خودش یک نوع دین نیست؟ و آیا ریشه ی پیدایش همه این ادیان "ترس و جهل" است؟ یا فقط ریشه ادیان الهی ترس و جهل است؟ چرا؟ دلیل این فرق چیست؟!

دو - منشأ دین، با منشأ دینداری مردم بسیار متفاوت است. ممکن است افرادی از روی طمع یا ترس به دینی (اعم از الهی یا مادی) بگروند - ممکن است از روی جهل خود مسلمان، مسیحی، یهودی، مارکسیست، آگزیستانسیالیست، ماتریالیست یا ... شوند، اما این منشأ دینداری آنهاست و دلیل نمی شود که منشأ "پیدایش دین" نیز همین باشد.

ه - وقتی اظهار می شود که «منشاء پیدایش دین، ترس و جهل است»، یعنی ترس و جهل را «علت» و پیدایش دین را «معلول» قلمداد کرده است. حال آیا علت و معلول در پیدایش "دین" خودشان نیز همین «ترس و جهل» بوده است؟ یا تخیل و تصور و توهم نبوده است؟

*** -** آیا انبیای الهی وقتی مبعوث شدند، با سران لجوج و جنایتکار کفر و مردمی عوام و نادان مواجه نبوده اند؟ پس باید از جنایت آنان و جان و مال خود می ترسیدند و اصلاً دعوت خود را علنی نمی کردند.

*** -** چرا امروزه که علم پیشرفت کرده و مردم دلایل ظاهری بارش باران یا زلزله را می دانند و از سوی دیگر به خاطر دینداری تهدید شده و کشته می شوند، گرایش به دین افزایش و رشد یافته است؟

و - وقتی اظهار می شود که «منشاء دینداری مردم» ترس و جهل آنهاست، یعنی ترس و جهل را «علت» و دینداری مردم را «معلول» قلمداد کرده است؛ پس بر این اساس، باید هیچ جاهل و ترسوئی بی دین نشود و هر آگاه و شجاعی بی دین شود.

*** -** آیا چنین بوده یا اکنون چنین است؟ آیا جاهل و ترسوئی بی دین نداریم؟ آیا سران مستکبر کفر، جاهل و نیز هراسناک از دین و دینداری مردمان نیستند؟ آیا تمامی دانشمندان علوم متفاوت، از فلسفه و حکمت گرفته تا فیزیک و شیمی و ...، که به خدا و دین اعتقاد داشتند و دارند، جاهل و ترسو بوده اند؟

آیا از افلاطون، سقراط در قرون اولیه گرفته - تا ملاصدرا و بوعلی سینا و فارابی در قرون وسطی گرفته - تا انیشتاین و این همه دانشمند فاضل و شجاع و دیندار دیگر، کدامیک جاهل و ترسو بوده اند؟ آیا فقط هر کسی به خدا و دین جاهل شد و کفر خود را شجاعت نامید، دانشمند و نترس است؟! به چه دلیل عقلی یا علمی یا تجربی؟!

ز - بدیهی است که وقتی انسان (بدون هیچ دلیل عقلی)، منکر وجود خدا شد، تمام نگاهش مادی می شود و در عالم ماده نیز «خودش» را می بیند، آن هم نه تماماً، بلکه فقط بخشی از "طبیعت" خودش را می بیند. از این رو، در جستجوی علل گرایشات، به جز "روان طبیعی" یا "غریزه جنسی" یا "زندگی اجتماعی"، عامل دیگری را نمی شناسد و شروع می کند به نظریه پردازی بر این اساسها؛ و البته بدون هیچ دلیل عقلی یا علمی برای اثبات. سپس از همگان انتظار دارند که تمامی دلایل عقلی و نقلی خود را کنار بگذارند و آن ظنّها و گمانها و تصورات خیالی و بی دلیل و برهان آنها را تبیین کنند؟!

ح - علت اصلی پیدایش دین، خداوند علیم و حکیم و قادر و هادی است که عالم آفرینش را خلق کرده و آن را به سوی کمالش هدایت می کند. همه مخلوقاتش، در هدایت تکوینی قرار دارند و بدیهی است برای موجودی به نام

انسان، که به او "عقل، فطرت، اختیار و اراده" نیز داده است و بر همین اساس او را "مکلف" ساخته است، هدایت "تشریحی = دین" نیز قرار داده است.

پس، علت اصلی پیدایش دین، خداوند علیم، حکیم و هادی است، و علت اصلی دینداری مردمان نیز همان "عقل و فطرت" بشری است، هر چند که ممکن است عده‌ای به دلایل دیگری به ادیان گرایش یابند. البته چون موضوع بحث نظریه برتراند راسل بود، فقط به نقد آن پرداخته شد و مباحثی چون توحید، عقل و فطرت و علت و ضرورت پیدایش دین و علل متفاوت بی‌دینی و ...، خود مباحثی مستقل و بسیار مفصلی است.

بهشت - گاهی اسم عرفان‌های نوظهور کاذب و آموزه‌هایشان که کتاب‌هایشان نیز در اینترنت فراوان شده است به گوش می‌رسد مثلاً مبنی بر اینکه انسان در بهشت زمینی زندگی کند. و حال می‌خواستم نظر شما در این مورد مخصوصاً جمله "بهشت زمینی" بدانم.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

کار ابلیس و نیز دشمنان از شیاطین انسان و جنّ [از کوچک تا بزرگ]، این است که مردمان را "اغوا" کنند، یعنی فریب دهند. برای فریب نیز هیچ راهی نیست، جز آن که برای هر "حقیقتی" یک "بدلی" بسازند و سپس آن حقیقت را تکذیب کنند و این بدل را تبلیغ و ترویج نمایند.

الف - در این جنگ، فرقی ندارد که "حقیقت" خدا باشد، یا کتاب خدا، یا رسول خدا، یا امام خدا ... - یا بهشت خدا، جهنم خدا، حساب و کتاب خدا ...، و یا قوانین خدا. هیچ فرقی ندارد که موضوع روابط جنسی سالم باشد، تجارت و سیاحت و زیارت باشد، یا "عرفان"، بالاخره برای هر کدام چندین و چند "بدل" می‌سازند تا هر کس به تناسب ذوق خود، یکی از این بدلی‌های کثیر را به جای آن "حقیقت" انتخاب کرده و برگزیند.

ب - إله بدلی، رسول بدلی، دین بدلی، کتاب بدلی، امام و الگویی بدلی، عرفان بدلی، همسر بدلی، لذت و الم بدلی ... و خلاصه "جهان و زندگی بدلی" و در نهایت "حساب و کتاب، قیامت و بهشت و جهنم بدلی"! موضوع "بهشت و جهنم دنیوی" نیز "بدل" از همان بهشت و جهنم حقیقی است، برای آن که آن حقیقت تکذیب شود و از ایمان، عقل و دل مردم بیرون رود و این کذب و بدل جایز بنشیند.

ج - بدیهی است که حتی اگر منکر خدا، قیامت و وحی باشند، عقلیات و فطریات را نمی‌شود نفی و تکذیب نمود. پس نمی‌توان به انسان القا نمود که "دنیا همه هیچ در هیچ است"؛ هر چه کردی، کردی و هیچ نتیجه‌ای بر آن مترتب نمی‌شود و همه ذراتی معلق، بی‌هدف و موهومی هستند که از ناکجا آباد آمده و به ناکجا آباد می‌روند.

چرا که حقایقی با همین چشم مادی نیز دیده می شود و عقل حکم می کند که نظم، هدفمندی، حکمت و حساب و کتابی در کار است.

پس، وقتی می خواهند عاقبت، نتیجه، حساب و کتاب و بهشت و جهنم حقیقی را نفی و تکذیب کنند، ناچارند یک بدلی به جای آن بسازند و مثلاً بگویند: بهشت و جهنم در همین دنیا است.

د - بله، جهنم اخروی در همین دنیا محیط بر کافرین می باشد و مؤمنین نیز در همین دنیا در صراط مستقیم قرار می گیرند، اما این فقط "راه" است و نه غایت و نتیجه. لذا دنیا نه بهشت اخروی است و نه جهنم اخروی.

***** - دنیا بهشت نیست، از آن جهت که زندگی هیچ کس در آن بدون رنج، تعب، درد، الم، حزن، غصه، ترس و ... نمی باشد. در حالی که برای بهشتیان هیچ "حزن، اندوه و ترسی" وجود ندارد.

«بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره، 112)

ترجمه: آری، هر کس که خود را با تمام وجود، به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست، و بیمی بر آنان نیست، و غمگین نخواهند شد.

چه کسانی به بهشت لایق تر و سزاوارتر از انبیای الهی، اوصیای آنها و اولیای الهی که مؤمنین واقعی، صدیقین، صالحین و شهداء در صدر آنان قرار دارند، هستند؟ و کدام یک از این افراد و گروه ها در دنیا زجر نکشیده اند؟ پس دنیا بهشت نیست و بهشت نیز در حیات دنیوی نیست.

***** - حق کافر، مشرک، منافق، مستکبر، ظالم و دشمن خدا و خلق خدا، این است که "قول خدا"، که همان فعل خداست، و وعده‌ی عذاب خدا به خلود در آتش جهنم در مورد آنان محقق گردد:

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَاللَّهُ وَعَدَابٌ مُّقِيمٌ» (التوبة، 68)

ترجمه: خداوند مردان و زنان منافق و کافران را آتش دوزخ وعده داده که در آن جاویدان بمانند، همان برای آنها کافی است و خدا لعنتشان کرده، و برای آنها عذابی همیشگی است. حال چنین وعده‌ای در مورد کدامیک از کفار، منافقین و ظالمین محقق گردیده است؟ پس دنیا آن جهنم وعده داده شده نیست.

ه - دنیا گذر است، نه مقصد - دنیا وسیله است، نه هدف - دنیا فانی است، نه باقی - دنیا محل عبور است و نه خلود (جاودانگی). پس "دنیا دار عمل است و نه دار مکافات".

نکته یک:

"عرفان"، در اصل یعنی معرفت، و معرفت یعنی شناخت. پس "عرفان" دکان و دستگاہ نیست. حزب و گروه و حلقه نیست. بلکه "عقل است و وحی" - "قلب است و تعلق" - "خداشناسی و خود شناسی و خدا پرستی

است" - "تقوا و ایمان است و عمل صالح". پس، "عرفان کاذب" همان شناخت و معرفت دروغین است، سیر و سلوک انحرافی است و در واقع چیزی نیست به جز شیطنت شیاطین در "بدل سازی".

نکته دو:

اگر بگویند: مردم به توحید و معاد کافریم، بالتبع دین، قرآن، اسلام، معارف، ارزش‌ها، بایدها و نبایدهای الهی و ... را قبول نداریم، پس شما نیز قبول نداشته باشید؛ پاسخ عموم روشن است. پس چون نمی‌تواند "اصل" را منکر گردند، به جایش "بدل" می‌سازند و حقایق را "تحریف" می‌کنند، تا مردمان را گمراه سازند.

چرا امام زمان (عج) بیش از هزار سال غیبت داشته است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی با سؤالات و شبهات:

خوب است سؤال کنیم که اساساً چرا غیبت داشته و دارد. چرا که مدتش فرقی ندارد که یک دقیقه باشد، یا یک سال، یا 25 سال، یا هزار سال و یا بیشتر.

مهم است که دقت کنیم: "غیبت" یعنی چه و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، چه غیبتی دارند و چرا؟ اگر این را به خوبی دانستیم، به خوبی می‌فهمیم که چرا طول کشیده است؟ و می‌فهمیم چه باید بکنیم که بیشتر طول نکشد؟

الف - «غیبت»، به مثابه‌ی نبودن ایشان نیست. ایشان در نیمه شعبان سال 255 هجری قمری به دنیا آمدند و هستند.

ب - «غیبت»، خالی بودن زمین از خلیفه‌الله و حجة‌الله نیست، چرا که فرمود: هیچ‌گاه زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند، چه ظاهر باشد و چه پنهان.

ج - «غیبت»، رفتن به درون چاه، یا پشت کوه‌ها و یا بالای ابرها نیز نیست؛ بلکه روی زمین زندگی می‌کنند - مثل همه‌ی مردم - می‌بینندش - ولی نمی‌شناسندش.

غیبت دو جنبه دارد:

پس غیبت دو جنبه دارد و یا از دو منظر باید مورد توجه قرار گیرد:

منظر اول - «غیبت از شناسایی» است. یعنی او در میان مردم است، مردم نیز او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند. مانند هزاران نفری که می‌بینند، اما نمی‌شناسند. لذا اگر عکس و مشخصاتی از وی را به بیننده ارائه دهند و سؤال کنند که آیا او را تاکنون دیده‌ای؟ پاسخ می‌دهد خیر.

محمد بن عثمان عمري، دومین نایب امام علیه السلام در عصر غیبت صغرا، با قسم جلاله‌ی "والله" می‌گوید:
 «والله إنَّ صاحبَ هذا الأمرِ، يحضُرُ الموسمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيُري النَّاسَ وَ يَعْرِفُهُمْ وَ يروْنَهُ وَ لا يَعْرِفُونَهُ» (شیخ طوسی ره، کتاب الغیبة، ص 202)

ترجمه: به خدا سوگند صاحب این امر همه ساله در موسم حج حضور می‌یابد، او مردم را می‌بیند و می‌شناسد، مردم نیز او را می‌بینند، ولکن نمی‌شناسند.

منظر دوم - "غیبت از قیام و حکومت" است که اصل موضوع این است؛ و این مهم باید مورد توجه مسلمانان جهان قرار گیرد. یعنی از خود و دیگران بپرسند: چرا ایشان غایب است؟ چرا ظهور و قیام نمی‌کند؟ چرا حکومت جهانی را به راه نمی‌اندازد و مستقر نمی‌نماید؟

پاسخ:

پاسخ سؤال بسیار روشن است. امام علیه‌السلام، دو شأن دارد:

***- یکی «ولایت و امامت»** امام است؛ که از جانب خداوند متعال برگزیده و منصوب می‌گردد و هیچ ربطی هم به مردم و دیگران ندارد، چرا که خداوند متعال نه از کسی اجازه می‌گیرد و نه با کسی مشورت می‌کند. اوست که می‌داند چه کسانی را به نبوت، ولایت، امامت و هدایت مردم منصوب گرداند. در این امر سلیقه‌ی مردم، رأی مردم، اکثریت، موافقت، مخالفت و ... هیچ نقش و اثری ندارد. مردم که نمی‌توانند برای خدا تصمیم بگیرند و یا رأی خود را به او تحمیل کنند. «مردم کجا و شناخت امام، که بتوانند به رأی خود انتخاب کنند - امام رضا علیه‌السلام»

پس، ولی‌الله و امام برگزیده الهی (حجة‌الله) که باید از سوی او برگزیده شود، همیشه هست و به وظایف و تکالیف ولایی خود عمل می‌کند.

***- دیگری «قیام و سپس حکومت»** است. این فرق دارد؛ این را مردم باید بخواهند. مردم اگر نخواهند، نمی‌شود قیام کرد و نمی‌شود بر آنان حکومت نمود.

***- حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، قیام نکردند، چون یار نداشتند و چون مردم حکومت او را نخواستند، 25 سال "غیبت از حکومت" داشتند، تا این که مردم جمع شدند و خواستار حکومت ایشان گردیدند. به غیر از سیدالشهداء، امام حسین علیه‌السلام، امامان دیگر نیز قیام نکردند، چون نه تنها 72 یار لایقی چون حضرات ابوالفضل، زینب کبری، علی اکبر و ... نداشتند، بلکه به تعبیر خودشان، حتی هفت نفر یا 15 نفر نیز نداشتند. پس به طریق اولی، حکومت هم نکردند.**

*- امام خمینی رحمه الله علیه، در سال 1342 هیچ فرقی با امام خمینی (ره) در سال 1357 نداشتند، آن موقع مردم حمایت نکردند و نخواستند، لذا تبعید شدند. اما وقتی یاران مناسب پیدا کردند، شرایط برای قیام مناسب شد، قیام کردند؛ و وقتی مردم حمایت کردند و خواستند، حکومت اسلامی را بنیان گذاشتند.

*- پس تا شرایط برای قیام مساعد نگردد، قیام نخواهند نمود و تا جامعه بشری از این خواب غفلت بیدار نشوند و منجی و حکومت الهی نخواهند، حکومت نخواهد نمود. حال چه این غیبت [غیبت از حکومت] یک سال طول بکشد، یا هزار سال یا دو هزار سال.

والحمد لله موج امناخواهی گسترده شده و بیداری اسلامی اوج گرفته و ملل دیگر نیز روز به روز از طواغیت و فراعنه‌ی زمان و مکاتب بشری ناامیدتر شده و می‌شوند.

*- بدیهی است اگر همین شیعیان، که امام زمان‌شان را می‌شناسند، او را دوست دارند و خواهان قیام و حکومت‌شان هستند، با هم وحدت می‌کردند، غیبت چنین طول نمی‌کشید:

حدیث:

حضرت حجة بن الحسن، امام مهدی علیه السلام:

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا . وَقَفَّهُمْ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ . عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ، لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ

بِلِقَائِنَا، وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا» (احتجاج، ج 2، ص 498)

ترجمه: اگر شیعیان ما . که خداوند آنان را به اطاعت از خود موفق گرداند . دل هایشان بر وفای به پیمانی که بدان

موظف هستند، اتفاق می‌کردند، قطعاً توفیق ملاقات با ما برای آنان به عقب نمی‌افتاد، و قطعاً سعادت

مشاهده‌ی ما، بر اساس معرفت دقیقی و صداقت دل نسبت به ما، به زودی برای آنان حاصل می‌شد.

خدا و مرگ - من مستندهای (خارجی و داخلی) از آدم‌هایی دیدم که مرگ تجربه کردن و دوباره زنده شدن و

اونا میگفتن که یک کانال نور دیدن که با سرعت توش حرکت می‌کردن - ولی همچین تعریفی تو دین ما نیست و فقط از

سیاهی وحشت قبر حرف میزنه، چرا؟! شخصاً فقط خدا رو قبول دارم و مهربون مبینمش.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

دقت کنید که راجع به نظر غیر، مستند می‌بینید، فیلم می‌بینید، راجع به آن فکر می‌کنید و حتی اگر شد کتاب یا

مقاله یا ژمان نیز می‌خوانید و سؤال می‌کنید، اما به اسلام (به قول شما دین ما) که می‌رسد، به یک اطلاعات

اندک افواهی و شنیداری بسنده کرده و حکم هم می‌دهید که «در دین ما، فقط از سیاهی و وحشت قبر حرف

میزنه!؛» خب واقعاً در اخبار وارده در «دین ما»، راجع به مرگ، قبر، برزخ و قیامت مطالعه کردید، یا در محضر اهل علم نشستید، دید و شنیدید که فقط از سیاهی و وحشت حرف میزنه؟!؟

مرگ - مرگ، فارغ شدن روح از تعلقش به بدن خویش و بالتبع از تمامی تعلقات دنیاست. این فراغت، شدت و ضعف مرتبه دارد. مرحلہ ای از آن حتی در حال حیات نیز حاصل می گردد، مثل هنگامی که انسان مخلص یا بالاتر از آن مخلص، در حال عبادت، نماز و ذکر خداست - گاه مراتب بالاتری برای کسانی که تسلط کامل بر نفس دارند، یعنی روحشان بر بدن سلطه دارد نه این که تابع باشد، رخ می دهد که اصطلاحاً به آن "تجرید" می گویند؛ حد پایین این فراغت روح از بدن، برای همگان و همیشه رخ می دهد، که آن عالم خواب است. چنان چه فرمود:

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (الزمر، 42)

ترجمه: خداست که (حقیقتاً) ارواح مردم را در هنگام مرگشان به طور کامل می گیرد (که علاقه ای میان جان و تن نمی ماند) و از آن که نمرده، در حال خواب (به نحو ناقص می گیرد، و علقه ظاهری قطع، و باطنی می ماند)، پس آن روح را که مرگش را مسلم کرده (در عالم برزخ) نگه می دارد و آن دیگری را (به سوی بدنش) تا مدتی معین روانه می دارد. بی تردید در این (امر) نشانه هایی (از قدرت و حکمت حق و آمدن قیامت) است برای گروهی که می اندیشند.

بازگشت - در آیه فرمود: برای برخی مرگ کامل فرا می رسد، اما عده ای را دوباره بر می گرداند. آن که مرگ کاملش رسیده است را در عالم برزخ نگه می دارد و آن که نرسیده را بر می گرداند تا زمانی که عمرش به سر آید. پس، این که در روح کسی فراغتی حاصل شود، مثل توجه صرف به معبود، تجرید ... یا حتی خواب، چیز عجیبی نیست؛ و وقتی این فراغت (به هر نسبتی) حاصل شد، چشم انسان چیزهای دیگری را هم می بیند که برخی به یادش می ماند و عمدتاً از یادش می رود؛ اما اگر مرگ کامل دست داد و روح توسط ملائکه ای موت تماماً اخذ شد، دیگر بازگشتی در کار نیست. (مگر در پس از ظهور و مسئله رجعت برای عده ای خاص). از این رو تأکید دارد که وقتی مرگ کامل حاصل شد، و پرده های مادی و تعلقات کنار رفت، و چشم حقایق عالم هستی را دید، گناهکاران می گویند که ما را برگردان، اما بر نمی گردند، بلکه به برزخ منتقل می شوند.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» (المؤمنون، 99 و 100)

ترجمه: (آنها در شرك و كفر به سر می برند) تا آن گاه که مرگ یکی از آنان فرا رسد (در قبضه فرشتگان به خداوند) گویند: پروردگارا، مرا بازگردانید * شاید عمل صالحی در آنچه (در دنیا) واگذاشته ام انجام دهم؛ چنین

نیست، آن سخنی است که او گوینده آن است (ولی تحقیق نمی‌پذیرد)، و پیش روی آنها (عالم) برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.

فقط خدا را قبول دارم:

این جمله «من فقط خدا را قبول دارم»، یک دروغ بزرگی است که نفس اماره زمینه‌ی آن را از درون مساعد می‌کند و شیطان و شیاطین نیز از بیرون القا می‌کنند و هیچ "حقیقت"، معنا و واقعیتی ندارد. "عبد" وقتی می‌بیند از یک سو نمی‌تواند و اصلاً نمی‌خواهد که منکر وجود خدا و قیامت شود و از سوی دیگر حال و حوصله‌ی بندگی و اطاعت از پروردگارش را ندارد و دوست دارد که مطیع هواهای نفسانی خودش باشد، برای توجیه کردار نادرستش می‌گوید: «من فقط خدا را قبول دارم!»

حال از نفس پرسید: "اینی که گفتی یعنی چه؟" آن خدایی که تو فقط او را قبول داری، خدای حقیقی است یا خدای خیالی تو؟ چه کسی او را این چنین به تو شناسانده است؟ خودش یا خودت؟ اصلاً خدا را به چه چیز قبول داری؟ به این که بگویی "مهربان است"، بعد بروی به جای بندگی او، بندگی خودت و دیگران را بکنی؟ این که مسخره کردن خداوند متعال، علیم، حکیم و سبحان و نظام خلقت اوست. آیا به خودت وحی کرده که مبدأ و معاد چیست و چگونه است؟ یا به خودت وحی کرده که برای سالم رسیدن و تقرب، چه باید بکنی یا چه نباید بکنی؟ یا به خودت گفته که فقط بگو «قبولش دارم، دوستش دارم» همین کافیه و برو هر کاری که خواستی بکن! یا آن که فرموده با دین من بازی نکنید و آن را به سخره نگیدید. اگر مرا قبول دارید؟ اگر مرا دوست دارید؟ اگر قرب من را می‌خواهید؟ باید بنده من باشید و مرا بندگی کنید؟ و فرموده: دوست داشتن و بندگی من، در حرکت در صراط مستقیم متجلی می‌شود؟ در اطاعت و تبعیت از دستوراتم متجلی می‌شود که آن را هم توسط انبیا و رسولانم به تو ابلاغ کرده‌ام، پس باید از آنان اطاعت و تبعیت کنی؟ پس چطور می‌خواهی همه را منکر شده و کنار بگذاری و توجیه کنی که «من فقط خدا را قبول دارم، دوستش دارم، مهربان است؟» پس خدا که فریب نمی‌خورد، بلکه انسان خودش را فریب می‌دهد.

بله، خداوند منان، رحمان و رحیم و دوست داشتنی و بخشنده است، اما برای کسی که او را دوست دارد، عبادت و اطاعت می‌کند، در صراط مستقیم و برای لقایش حرکت می‌کند:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، 31)

ترجمه: بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید پس پیروی از من کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

دلایل عقلي و نقلي در اثبات عصمت اميرالمؤمنين عليه السلام را بيان بفرماييد. گویا یکی از شبهاتی که آقای هاشم آجاجری در سخنرانی معروف خود در دانشگاه همدان (در زمان دولت اصلاحات 1383) مطرح نموده این بود که "از کجا معلوم حضرت علي معصوم بوده؟"

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

«از کجا معلوم» آجاجری‌ها، یک بحث یا نقد عقلي، منطقي یا علمي نیست که به آن پاسخ داده شود، بلکه یک تاکتیک است. در کنار هر حقیقت یا واقیعی می‌توان یک «از کجا معلوم» گذاشت، تا ضمن ایجاد تشکیک و القای شبهه، مخاطب را به انفعال حول محور مقصود واداشت. یک «از کجا معلوم» می‌گویند، یک عده هم می‌دوند تا ثابت کنند!

پاسخ «از کجا معلوم که چنین باشد»، در این مباحث همیشه باید گفت: «از کجا معلوم که چنین نباشد؟» خب او بدود اثبات کند که چنین نیست، چرا شما می‌دوید اثبات کنید که چنین هست؟! پس، ما در این متن، به بخش اول سؤال جنابعالی در خصوص دلایل عقلي و نقلي پاسخ می‌دهیم (که در سؤال و دریافت پاسخ محق هستید)، نه به آجاجری‌ها.

شروط پذیرش دلایل عقلي و نقلي:

پذیرش دلایل عقلي و نقلي بر عصمت انبیای الهی یا ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، مقدمات و شروطی دارد که بدون حصول و توجه به آنها، ورود به این بحث خطا، بیهوده و بی‌فایده می‌باشد. به عنوان مثال: اگر کسی توحید را باور نکرده باشد - اگر کسی وحی و نبوت را باور نکرده باشد - اگر کسی راجع به اصل ولایت و امامت و ضرورت استمرار هدایت الهی اطلاعاتی نداشته باشد و ... نمی‌تواند وارد این عرصه شود و در اثبات یا نفی آن سخن بگوید و هیچ دلیل و برهان و نقلي نیز در او مؤثر نمی‌افتد. مگر می‌شود کسی اصل وجود خورشید را قبول نداشته باشد، و راجع به حجم، قطر، جاذبه، فاصله یا آثار آن چون نور، حرارت و ... سخن گفته و اظهار نظر نماید؟!!

پس اگر کسی آن مقدمات را حاصل کرد، به دلایل نقلي استناد و به براهین عقلي استدلال می‌کند، و اگر کسی کسب معرفت نکرد، نشناخت، ایمان نیاور و باور نکرد، با یک «از کجا معلوم»، از حقایق فرار می‌کند.

عصمت:

عصمت در لغت از ریشه عصم است که به معنی امساک و خوددارای و منع است. به تعبیری دیگر «در اصطلاح علم کلام، قوه‌ای است که انسان را از واقع شدن در گناه و خط منع می‌کند و گاهی تعریف شده به اینکه لطفی است که خداوند در حق بنده خویش انجام می‌دهد به طوری که دیگر انگیزه‌ای برای ترک طاعت و

انجام گناه _ با اینکه قدرت بر انجام آندو دارد - باقي مي ماند» (آيت الله جعفر سبحاني، الاهيات، چاپ ششم، 1384، ج3، ص158)

دلایل نقلی بر عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام:

در پذیرش دلایل نقلی، برای کسی که ایمان به خدا و رسول او صلوات علیه و آله آورده، همین که یقین حاصل کند گوینده و بیان کننده‌ی سخن، خدا یا رسول اوست، کفایت می‌کند و حجّت است. نظر به این که سؤال از عصمت امیرالمؤمنین و بالتبع امامان علیهم السلام می‌باشد، فرض بر این است که وحيانیت قرآن کریم و عصمت رسول اعظم صلوات الله علیه و آله، مورد شناخت و پذیرش قرار گرفته است که به نقل آنان استناد می‌شود.

*- صریح‌ترین، کامل‌ترین و جامع‌ترین، دلیل نقلی، همان آیه تطهیر می‌باشد. حال عده‌ای تردید کرده‌اند که آیا آیه شامل سایر همسران ایشان نیز می‌شود یا خیر؟ اما در این که امیرالمؤمنین علیه السلام شاخص آن جمع بودند، هیچ کس تردیدی ندارد:

«... وَأَطَعَنَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (الأحزاب، 33)

ترجمه: ... و خدا و رسولش را اطاعت کنید. جز این نیست که خدا می‌خواهد آلودگی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را كاملاً پاکیزه گرداند.

*- از جمله کامل‌ترین و شامل‌ترین و جامع‌ترین دلایل نقلی دیگر، سرتاسر خطبه غدیر خم می‌باشد [که در آن نیز شیعه و سنی وفاق دارند]؛ به ویژه با توجه به این که نه تنها ایشان را صاحب "ولایت" معرفی می‌نمایند، بلکه توصیفات بسیار قابل توجهی نسبت به ایشان دارند و از جمله آن که می‌فرمایند: هیچ آیه‌ی مدحی در قرآن کریم نیامده است، مگر آن که مقصود حضرت امیرالمؤمنین باشد - از ابتدا تا انتهای سوره حمد را قرائت می‌کنند و می‌فرمایند: این سوره در حق من و علی (ع) است و تصریح می‌کنند که ایشان و امامان از اولاد ایشان، همان «صراط مستقیم»، منظور در سوره حمد می‌باشد و ... بی‌تردید صاحب این فضائل، دارای عصمت است.

دلایل عقلی بر عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام:

*- چطور ممکن است خداوند متعال کسی را به مقام ولایت برگزیند و امام مردم نماید که معصوم نباشد؟!
* - چطور ممکن است کسی امام و الگو و رهبر جامعه انسانی شود، که خود دچار خطا و گناه می‌گردد و قهراً نیاز به رهبری دارد تا هدایت شود؟ اگر هر کس نیاز به رهبری انسان کامل باشد و رهبر (امام) خودش هم نیاز باشد که تسلسل و دور باطل ایجاد می‌شود.

خداوند متعال خود در آیه‌ی کریمه ذیل [ضمن آن که دلیل نقلی است]، با طرح یک سؤال دلیل و برهان عقلی اقامه می‌کند:

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس، 35)

ترجمه: بگو: «آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟» بگو: «خداست که به سوی حق رهبری می کند» پس، آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟

*- حکم عقل در خصوص عصمت امیرالمؤمنین و سایر امامان علیهم السلام چگونه خواهد بود، وقتی پس از شناخت و ایمان به خدا و رسول او (ص)، می بیند که خداوند متعال اطاعت از رسول و اولی الامر را مترادف و تحقق اطاعت از خویش قرار داده و فرموده است؟ (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)

*- به حکم عقل، آفرینش، آفریدگاری حی، علیم و حکیم دارد - به حکم عقل، مخلوقات و بندگان خود را در جهت غایت کمالی آنها هدایت می کند - به حکم عقل، هدایت تکوینی در خلقت صورت می گیرد، اما هدایت تشریحی نیاز به رسول، وحی و امام و رهبر دارد - به حکم عقل، این هدایت نمی تواند محدود به یک برهه ی زمانی کوتاه (دوران بعثت) باشد و باید تا آخرالزمان استمرار داشته باشد - به حکم عقل، امام را باید خداوند حکیم تعیین و رسولش معرفی نموده باشد - به حکم عقل، این امام و رهبر باید انسان کامل و خلیفه الله باشد - به حکم عقل این امام نمی تواند به انتخاب مردم باشد، هیچ کس به رأی اکثریت، انسان کامل نمی گردد - به حکم عقل، خداوند علیم و حکیم، کسی را که معصوم نیست و دچار خطا، نسیان یا گناه می شود را امام مردم نمی کند.

پاییز ۱۳۹۳
آذر

بیتگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه) قرآن و حدیث

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

قرآن مجید و حدیث - آذر 1393

اگر عالمی به نام برزخ وجود داشت و انسان‌ها در آن دارای حیات بودند، در نتیجه می‌بایست پیامبری همانند حضرت عیسی (ع) پس از مرگش از اوضاع و احوال مردم آگاه باشد و حال آن که خدای سبحان در آیه 117 مایده این مسأله را نفی می‌کند.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

ابتدا باید به نکات بسیار مهمی که "ذهن" را سازمان می‌دهد تا به درستی از معلومات به مجهولات پی ببرد، توجه کنیم، که از جمله آنها «صغری و کبرا» ی یک قضیه، برای حصول به نتیجه است. بدیهی است که این «صغرا و کبرا» که گاه به شکل «اگر» و «پس» مطرح می‌گردد، حتماً باید به موضوع انطباق داشته و با آن سنخیت داشته باشد، چنان چه از اولین دروس ریاضی (که مبتنی بر منطق است)، می‌آموزیم که نمی‌توانیم و نباید دو ناهمگون را با هم جمع بزنیم، یا از هم کم کنیم. به عنوان مثال: در صورتی که پرسید: «اگر زمین جاذبه دارد، پس چرا ذرات معلق در هوا وجود دارد؟» یک سؤال منطقی است و می‌توان به آن پاسخ داد و از معلومات به مجهول مورد سؤال رسید، اما اگر پرسید: «اگر زمین جاذبه دارد، پس چرا من امروز کسلی هستم؟»، سؤال غیر منطقی می‌شود. در سؤال شما نیز «اگر و پس» مطروحه، خطاست و با آن «اگر» به این «پس» نخواهید رسید. چنان چه سؤال می‌نمودید: «اگر انبیا شاهدند و اشراف دارند، پس چرا در این آیه چنین فرموده؟»، سؤال منطقی بود، اما «اگر حیات برزخی وجود دارد ... پس چرا حضرت عیسی (ع) ربطی به هم ندارند. چرا که:

الف - معنای برزخ، حایل بین دو چیز است. عالم برزخ را نیز چون حد وسط دنیا و آخرت می‌باشد «برزخ» می‌گویند. انسان‌ها پس از مرگ، از این دنیا به عالم دیگری منتقل می‌گردند؛ عالم قیامت هم که هنوز برپا نشده

است، پس به عالمی که بین دو عالم دنیا و قیامت است، منتقل می گردند که به آن «برزخ» می گویند. حال چه آنان به احوال دنیا آگاه باشند یا نباشند.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَرَأَاهُم بِرِزْحٍ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (المؤمنون، 99 و 100)

ترجمه: (آنها در شرك و كفر به سر می برند) تا آن گاه که مرگ یکی از آنان فرا رسد (در قبضه فرشتگان به خداوند) گویند: پروردگارا، مرا بازگردانید * شاید عمل صالحی در آنچه (در دنیا) واگذاشته ام انجام دهم. چنین نیست، آن سخنی است که او گوینده آن است (ولی تحقق نمی پذیرد)، و پیش روی آنها (عالم) برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.

ب - صغرای دیگری که خطاست، در این است که فرمودید: «اگر انسانها در برزخ دارای حیات بودند، می بایست کسی مثل حضرت عیسی علیه السلام، به دنیا اشراف می داشت» - خب، حالا حیات برزخی چه ربطی به اشراف و آگاهی از دنیا دارد؟ چه کسی گفته که هر کس از دنیا می رود و وارد عالم برزخ می شود، باید به همه احوال اهل دنیا آگاه است و اشراف داشته باشد؟ حیات در عالم برزخ، چه دلیلی برای آگاهی و اشراف به احوال مردم در حیات دنیوی می باشد؟

ج - اما آیه ای که استدلال نمودید و به دنبال آیه قبل می باشد، به شرح ذیل است:

آیه اول: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» (المائدة، 116)

ترجمه: و (به یاد آر روز قیامت را) هنگامی که خدا گویند: ای عیسی بن مریم، آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادر مرا به عنوان دو خدا به جای خداوند به خدایی بگیری؟ گفت: منزهی تو (ای خدا)، مرا نسزد آنچه را که حق من نیست بگویم، اگر گفته بودم حتما تو آن را می دانستی، تو آنچه را در نفس من است می دانی و من آنچه را در ذات توست نمی دانم، به یقین تویی که دانای کامل نمانهایی.

آیه دوم: «مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (همان، 117)

ترجمه: من به مردم چیزی جز آنچه که تو دستورم دادی نگفتم و تو دستورم دادی که بگویم خدای را که پروردگار من و پروردگار شما است بپرستید و تا در میان ایشان بودم شاهد اعمالشان بودم پس از اینکه مرا بسوی خود خواندی تو خودت مراقب و شاهد بر آنان بودی و تو بر هر چیز شاهدی **توضیح:**

مردمان باورها و اعتقادات گوناگونی دارند. برخی منکر خدا و قیامت (مبدأ و معاد)، هستند، برخی برای خود بت‌های محسوس (مجسمه‌های گلی، سنگی، چوبی، فلزی و ...) دارند و برخی دیگر بت‌های نامحسوس (فراعنه، طواغیت، هوای نفس و ...) - هم چنین برخی دیگر اعتقاد به خدا، معاد، پیامبر خدا، کتاب خدا و دین خدا دارند.

در قیامت، از هر کسی برای اعتقاد و عملش، حجت و دلیل خواسته می‌شود. از این رو ابتدا تمامی آن چه به جای خدا «إله و معبود» دانسته یا گرفته شده را می‌آورند و می‌پرسند: «آیا خودت ادعای الوهیت و ربوبیت کردی، یا تو چنین ادعایی نداشتی، اما عده‌ای تو را چنین فرض کردند؟»

«وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيْنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ» (سبأ، 30 و 41)

ترجمه: و (یاد کن) روزی که همه آنها را (عابدان و معبودان را) گرد آورد، سپس به فرشتگان گوید: آیا اینها (در دنیا) شما را می‌پرستیدند * گویند: منزهی تو (از هر عیب و نقص)، تویی تنها دوست و سرپرست و یاور ما نه آنها (که به عبادتشان راضی نبودیم) بلکه آنها جنیان را می‌پرستیدند، (زیرا آنها به عبادتشان راضی بودند و) بیشترشان به آنها گرونده بودند.

حشر انبیاء علیهم السلام:

انبیاء الهی، شاهدان امت هستند. پس همه آنها را حشر می‌کنند و از هر کدام راجع به اعتقادات و اعمال امت خودش سؤال می‌کنند که آیا تو به آنها گفתי که چنین و چنان کنند؟ از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله سؤال می‌کنند که آیا تو به آنها گفתי که متفرق شوند؟ می‌فرماید: خیر، من جز آن چه تو امر کردی، به آنها ابلاغ نکردم، جز آن چه تو رهنمودی، راهنمایی و رهبری‌شان نکردم و تو خود شاهد هستی! شاهدهی که به آنان ابلاغ کردم که حول محور «حبل الله»، که حجت توست، وحدت کنند و با هم اختلاف نکنند و در اختلافات وحی و اطاعت از رسول (ص) را حجت و داور قرار دهند: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ...»

مسیحیان:

مسیحیان معتقد به اولوهیت حضرت مسیح علیه السلام هستند، معتقد به «پدر - پسر - روح القدس» (اب، ابن، روح القدس) هستند. آن حضرت را "پدر خدا، پسر خدا و خود خدا" می‌دانند و ...؛ پس ابتدا او را می‌آورند و می‌پرسند: تو مردم را به پرستش خود خواندی؟! او عرض می‌کند: خدایا! تو خود شاهدهی که من اساساً نمی‌توانستم چنین کاری کنم؛ من نمی‌توانم؛ من آن چه تو فرمودی را ابلاغ کردم؛ به سویی پرستش و اعتقاد به وحدانیت تو دعوت کردم ...، تا وقتی در حیات بودم و

تکلیف بر عهده داشتیم، مراقب بودم که مبدا مشرک شوند، مبدا مرا خدا بدانند و بخوانند، مبدا به جای اطاعت من در راستای پرستش تو، مرا عبادت و بندگی کنند. بعد از آن که از این عالم رفتم نیز تو خودت شاهدی که چه کردند و چرا؟

پس، این گفتگو ربطی به عالم برزخ یا شاهد بودن اهل عالم برزخ به احوال مردم دنیا و ... ندارد، بلکه اشاره به اوضاع قیامت، حشر، سؤال از اعتقادات و اعمال و چراییها، خواستن دلیل، برهان و حجت دارد.

برخی واقعیت‌های علمی امروز در قرآن کشف می‌شود و ما وقتی به آنها اشاره می‌کنیم، به ما می‌گویند: اگر در قرآن این مسائل و نظریات علمی بوده است، پس چرا صبر کردید علم آن را کشف کند و شما بنام خود بزنید؟ مگر در قرآن شما نبوده، پس چرا زودتر نگفتید؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

واقعیت‌های علمی در قرآن کشف نمی‌شود، بلکه برخی از علوم قرآنی، در عرصه‌ی علمی نیز کشف می‌شود.

اگر چه قرآن کریم کتاب فیزیک، شیمی یا زیست نیست، اما همان‌گونه که شاهدید و فرمودید، بسیاری از کلیاتی که امروز علم به جزئیات آن پی برده است، در آیات قرآن کریم و سپس در احادیث بیان شده است. اما در رابطه با سؤال به چند نکته دقت نمایید:

الف - وقتی آیه یا حدیثی را بیان می‌کنید که دال بر بیان یک یافته‌ی علمی می‌باشد، دیگر «چرا زودتر نگفتید»، معنا ندارد، چرا که زودتر گفته شده بود که شما به آن استناد کردید.

ب - بشر خیلی سریع به اندک یافته علمی خود مغرور می‌شود؛ چنان از یافته‌ی علمی خود می‌گوید که گویا آن را خلق کرده است! در صورتی که کار علم، کشف قوانین حاکم بر عالم خلقت است. یعنی آن چه هست را می‌یابد، نه این که خودش آن را خلق می‌کند.

ج - چنان چه بیان شد، قرآن کریم، کتاب علوم طبیعی و تجربی نیست که مثلاً ساخت رایانه یا فضاپیما را آموزش دهد. قرآن مجید، کتاب تکنولوژی برای ساخت "ابزار" نیست، بلکه کتاب "انسانی‌سازی" است. اسلام انسان می‌سازد و انسان ابزار می‌سازد. پس، تفاوت ابزار در قرون متفاوت، دلیلی بر تغییر ماهوی انسان نمی‌باشد. انسانی که با درشکه می‌رفت با انسانی که با هواپیما می‌رود، هیچ فرقی جز "سهولت و سرعت بیشتر" ندارد. جامعه بشری امروز با این هم کشف و پیشرفت علمی، چندتا افلاطون، سقراط و ارسطو دارد که چند هزار سال از عصر آنان می‌گذرد. و یا چند نفر ملاصدرا، بوعلی سینا، فارابی، سهروردی و ... داشته و دارد؟

اما در عین حال برخی از کلیات علوم تجربی نیز در آیات قرآن کریم و یا حتی با ذکر جزئیات در آموزه‌های اسلامی (احادیث و روایات) بیان شده است و اگر وارد احادیث شویم، به ویژه در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی انسان، مباحث جزئی‌تر علمی نیز بیان شده است. پس دیگر «چرا زودتر نگفتید» معنا و مفهومی ندارد. چون زودتر گفته شده بود. از احکام سلامت و بهداشت و طهارت گرفته، تا ریاضیات و نجوم و شیمی آلی ...، تا فلسفه و حکمت و

حالا اگر به عنوان مثال: در احکام اسلام بیان شد که گوشت خوک نخورید و یا شراب نیشامید، یا معامله ربوی نکنید... و بعدها علم تجربی روز به روز بیشتر به مضرات فردی و اجتماعی آنها پی‌برد، نمی‌توان گفت: "چرا زودتر نگفتید؟!"

د - باید دقت شود که «چرا گفته نشده؟» با «چرا توجه نکردید و استفاده نکردید؟» خیلی متفاوت است. فرق است بین این که کسی به دیگری بگوید: «قبل از خوردن، دست‌هایت را بشوی - تا گرسنه نشدی، نخور - قبل از سیری دست بکش، چرا که منشأ بسیاری از بیماری‌ها معده است»؛ با این که گفته شود، اما مخاطب توجه نکند و اهمیت ندهد و بعد یک روزی که دیگران رفتند و تحقیق کردند و به این نتایج و علل آن رسیدند، بگوید: عجب؟!

پس، اگر مسلمانان در استفاده از علوم قرآنی و سایر آموزه‌های معصومین علیهم‌السلام کوتاهی کردند، مشکل آنان است، نه مشکل اسلام و یا این که چرا زودتر نگفته است؟ جابر بن حیان، معروف به پدر "شیمی آلی" می‌باشد. از او پرسیدند: این علوم را از که گرفتی؟ پاسخ داد: از امام صادق علیه‌السلام.

ثبت علوم:

مشکل جامعه اسلامی و هم چنین جامعه بشری، فقط این نیست که چرا علوم را زودتر به نام خود ثبت نمی‌کند، بلکه "جعل در کشف" و "ثبت به نام خود"، [به قول امروزی‌ها، جعل در کپی‌رایت] نیز از معضلات اصلی می‌باشد.

امریکا را چه کسی کشف کرد و به نام چه کسی ثبت شد؟ چه کسی گفت: که آسمان‌ها ابتدا به شکل یک توده بود و سپس از هم باز شد و به نام چه کسانی ثبت شد؟ چه کسی گفت که عالم طبیعت به سوی توده‌ای از گاز شدن (دخان) می‌رود، و امروزه این تحقیقات را چه کسانی انجام می‌دهند و به نام‌شان ثبت می‌شود؟ و هزاران هزار مبحث دیگر علمی، به ویژه در علوم انسانی، مانند فلسفه، حکمت، اخلاق، حقوق، سیاست، اقتصاد، ادبیات، شعر، قصه‌ی حکیمانه و عبرت‌آموز و

البته باید اذعان داشت که مسلمانان را از همان ابتدا به جان هم انداختند و همین اختلافات سبب گردید تا از این علوم کمتر استفاده کنند. اختلافات سبب گردید تا همیشه "غیر" بر آنها حاکم شود، علومشان را نیز مانند سرمایه‌هایشان به یغما برد و هر چه بیان شده را مورد مطالعه قرار دهد و وقتی به قوانین علمی (تجربی) آن دست یافت، به نام خودش به ثبت برساند.

دو مثال جالب:

آیت‌الله حائری - ایشان همین ضعف و بی‌دقتی مسلمانان (در علوم تجربی) را نقد می‌کرد و مثال‌های گوناگونی را بیان می‌داشت. در مثالی گفت (نقل به مضمون): امروزه انبار کردن گندم در سیلوهای بزرگ، ضرورتی اجتناب ناپذیر است و البته مضراتی دارد، از جمله از دست دادن ویتامین‌ها و خواص اصلی گندم و یا صدماتی که موش‌ها یا ... می‌زنند. سپس افزود: در قرآن کریم و قصه حضرت یوسف علیه‌السلام می‌خوانید که فرمود: "گندم‌ها را در درون خوشه‌هایشان انبار کنید". شاخک‌های سر خوشه مانع از ورود جانوران می‌شود و ماندن گندم در داخل خوشه، تمامی خواص آن را حفظ می‌کند. اما مسلمانان نمی‌روند این کلیات را بگیرند، با تحقیق و مطالعه و آزمایشات و ... قواعد علمی آن را بفهمند و کشف علمی را به نام خود ثبت کنند، روزی دیگران این کار را می‌کنند و به نام خود ثبت می‌کنند و تکنولوژی آن را به شما می‌فروشند، و شما خواهید گفت: این قبلاً در قرآن کریم آمده بود.

آیت‌الله علامه جعفری رحمه الله علیه - حال به مثالی در علوم انسانی اشاره شود. ایشان فرمودند (نقل به مضمون): به کنگره‌ای در فرانسه، با شرکت فلاسفه و نظریه‌پردازانی از سرتاسر جهان دعوت شده بودم و البته جزو مدعوین بودم.

موضوع بحث، «ارزش انسان به چیست؟» بود. هر یک از سخنرانان پشت تریبون قرار گرفت و تعریفی از "ارزش انسان به چیست؟" ارائه داد. من اجازه خواستم و گفتم: چون جزو مدعوین هستم، هیچ وقتی از جلسه نمی‌گیرم، فقط اجازه دهید که همین جا که ایستاده‌ام، یک جمله بگویم. آنها نیز [البته ایشان را به خوبی می‌شناختند]، گفتند: خیر، حتماً باید تشریف بیاورید پشت تریبون و آن یک جمله را بفرمایید.

علامه ادامه داد: رفتم پشت تریبون و گفتم: «ارزش انسان به چیزی است که آن را دوست دارد». می‌گوید: من رفتم نشستم، اما حضار همه ایستادند و تا دقایقی دست می‌زدند. افزود: ناگهان مطلبی به یادم افتادم و گفتم: اجازه دهید فقط یک جمله کوتاه دیگر بگویم؛ رفتم پشت تریبون و گفتم: «البته این جمله که گفتم، از من نبود، بلکه از مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام بود»؛ و باز کف زدن مضاعف حضار.

پس، این ماییم که از علومی که در اختیارمان گذاشته شده، استفاده نکرده‌ایم و اکنون باید با همت والای جوانان دانش‌آموز و دانشجو جبران کنیم.

چرا در قرآن کریم کلمه "سمیع" جلوتر از "بصیر" آمده است مانند: وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؟ در صورتی که ما 80 درصد اطلاعات محیطی را از طریق بینایی به دست می‌آوریم. چه حکمتی در این آیه نهفته است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

ابتدا به چند نکته‌ی مهم باید دقت نماییم:

اول: هیچ‌گاه خداوند متعال را با خودمان مقایسه نمی‌کنیم. او خالق است و ما مخلوق. او پدید آورنده است، اما ما و هر چه هست، پدیده. او هستی و کمال محض است و هر چه هست، محدود و نیازمند. خداوند متعال، وحی را با کلمات مفهوم و مُدرک بشر نازل می‌نماید، اما این دلیل نمی‌شود که اگر اسم‌ها یا کلمات مفهوم بشر را [مثل عین، بصیرت، سمع، ید و ...] آورد، انسان گمان کند که او دارای اعضایی چون چشم، مغز، گوش، دست و ... می‌باشد و کارکردی مانند اعضای بشر یا حیوانات دارد. این اندیشه و تصور غلط، ابتدا به یهودیت و مسیحیت نفوذ کرد و به ویژه از زمان "ابن تیمیه" به بعد، در میان مسلمانان (از جمله وهابیت، سلفی‌ها و ...) نیز نفوذ داده شد.

دوم: اسما و صفات الهی، همه عین ذات او هستند. خداوند متعال مانند مخلوقاتش ترکیب نیست و تجزیه هم نمی‌شود. لذا علیم، حکیم، سمیع، بصیر، قادر، متعال، رحمان، رحیم و ...، همه اسمای کمالیه‌ی یک ذات است که ما ظهور و تجلی آن را در کثرت می‌بینیم. از این رو فرمود که او را به هر یک از اسم‌هایش بخوانید، خود او را خوانده‌اید: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ... - بگو: اللَّهُ را بخوانید یا رحمان را بخوانید (اسمی را که بر ذات واجب یگانه واجد همه کمالات وضع شده، یا اسمی را که به لحاظ صفات او وضع شده) هر یک را بخوانید (اشاره بر یک ذات پاک است) زیرا برای او بهترین نام‌هاست / الإسراء، 110»

سمع (شنیدن) و بصر (دیدن) در ما:

الف - اگر چه حتی در انسان نیز «دیدن با چشم» با «بصیرت» متفاوت است، [چنانچه حیوانات نیز اشیا را می‌بینند، اما بصیرت انسانی ندارند]، اما در عین حال چنین نیست که 80% اطلاعات ما از دیدن باشد. انسان خیلی چیزها را می‌بیند، اما آنها را با "تعریف" می‌شناسد و این تعاریف غالباً از طریق "کلام از یک سو و شنیدن از سوی دیگر"، مفهوم و مُدرک انسان می‌شود. فرض کنید کسی دریا یا حتی اقیانوس را ببیند، اما هیچ تعریفی از آن نداشته باشد.

پس، شنیدن در معرفت، شناخت و علم؛ بر دیدن سبقت دارد. چنانچه همگان ابدان یا ستارگان یا حیوانات را می‌بینند، اما علوم متفاوت در عرصه پزشکی، نجوم، زیست، ریاضیات و ...، با گفتن و شنیدن منتقل می‌شود؛

مضافاً بر این که انسان شناخت‌های بسیاری دارد که مورد آنها اصلاً با چشم دیده نمی‌شود. مانند حکمت، فلسفه، ریاضیات و لذا یک کور نیز می‌تواند با شنیدن، ابابصیر دانشمند و حکیم شود.

ب - دانشمندان فیزیولوژی در علوم مربوطه به وظایف اعضا می‌گویند: دستگاه شنوایی از دستگاه بینایی دقیق‌تر و قوی‌تر و گسترده‌تر و قدرت دریافت آن بالاتر و وسیع‌تر است.

به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، "أُذُنٌ" می‌گفتند، چرا که بیشتر به شنیدن توجه داشتند - ایشان به مردان فرمودند (مضمون): «دوست داشتن را به همسران بگویند، چرا که برای همیشه آویزه گوش می‌شود.» - یعنی اثر شنیدن و نیز گستره و عمق آن، از دیدن بسیار بالاتر است. کارهای محبت‌آمیز را می‌توان دید، اما اولاً معلوم نیست که همه فهم کنند و ثانیاً کار دیده شدنی، هیچ‌گاه عمق اظهار و بیان و متقابلاً عمق تأثیر در شنونده را ندارد.

*-البته چنان چه ابتدا بیان گردید، منظور این نیست که «سمیع و بصیر» بودن خداوند متعال و سبحان، با شنوایی یا بینایی انسان و سایر مخلوقات مقایسه گردد، بلکه در این بیان، فقط به این دو ویژگی در انسان اشاره شد.

سبقت سمع بر بصر در آیات:

سمع و بصر در آیات، به رابطه خداوند متعال که خالق است، با مخلوقش (به ویژه انسان) اشاره دارد. پس به حالات و شرایط انسان اشاره شده است، نه سبقت یک صفت بر صفتی دیگری از خداوند متعال، که همه اسما و صفات او عین ذات هستند.

بشر، مخلوق و نیازمند است، چه اشرف مخلوقات پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله باشد، چه ابوجهل و ابوسفیان، چنان چه هر مخلوقی نیازمند است، چه ملک مقرب الهی باشد، یا یک کرم خاکی، یا سنگ جامد. منتهی بشر باید این نیاز و فقر ذاتی را فهم کند: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ - ای مردم، همه شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز و ستوده صفات و افعال است / فاطر، 15».

بدیهی است که موجود نیازمند، در هر حالی و به هر شکلی، (خواسته و ناخواسته - دانسته و ندانسته)، نزد "غنی"، اظهار نیاز دارد و حاجتش را بیان می‌دارد، خواه به زبان بیاورد یا نیابد - خواه بینا و بصیر باشد یا کور مادی و معنوی باشد. یا چشم داشته باشد، اما بصیرت نداشته باشد.

از این رو ابتدا به «سمع» اشاره نمود؛ یعنی همه ابراز نیاز شما و عرض حاجت شما شنیده می‌شود. بعد به «بصر» اشاره نمود؛ یعنی اولاً چه بسا حاجت را خودت هم ندانی که بخوایی، اما خالق تو بصیر است و چه بسا نخواهی، اما او بصیر است و چه بسا نخواهی، ولی به نفع تو نباشد، اما او بصیر است.

همه وجودت فریاد نیاز است، پس بدان که او «سمیع» است و آشکار و نهان در محضر اوست، پس بدان که او بصیر است.

*- البته آن چه بیان شد، نگاهی بسیار کوتاه و اجمالی به اسما و صفات الهی می باشد. اسم، یعنی نشانه و آیه؛ پس بدیهی است که هر چه انسان در اسمها و نشانهها مطالعه، تفکر و تعقل نماید، گنجینه‌های معرفتی بیشتری به دست می آورد.

چه کسی گفته که «غدیرخم» عید است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

هر چند اگر حدیثی هم نباشد، آن روزی که خدا به انسان نعمتی می دهد و یا روزی که انسان در آن گناه نکند نیز عید است، چه رسد به روزی که خدا در آن نعمت دین را اکمال و اتمام نموده است، اما احادیث بسیاری از ائمه اطهار علیهم السلام نیز دال بر «عید» بودن روز غدیر خم وجود دارد.

البته روایاتی که ویژگی های این روز بیان شده باشد بسیار است، اما برخی در پژوهش فقط به دنبال کلمه یا لفظ مستقیم آن چیزی هستند که در آن تحقیق می کنند یا برای شان مورد سؤال واقع شده است. مثلاً می گویند:

«ویژگی های یک روز عید را نمی خواهیم و نمی توانیم نتیجه بگیریم که پس امروز عید است، بلکه لفظ و واژه عید را برای این روز می خواهیم.»

دسته ای از احادیث و روایات وجود دارد که مستقیم و صریح واژه «عید» در آنها برای غدیر خم بیان شده است. از جمله خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نماز جمعه ای است که با سالروز غدیر خم مصادف شده بود. ایشان به فضائل برکات بسیار این روز تصریح کردند، اما در همان ابتدا واژه «عید» را هم به کار بردند.

الف - ایشان نه تنها روز غدیر را عید خواندند، بلکه آن را عیدی عظیم و کبیر توصیف نموده و دستورالعمل هایی نیز برای کثرت عبادت و شادمانی حقیقی در این روز صادر نمودند. ایشان فرمودند:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وَتَعَالَى جَمَعَ لَكُمْ مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذَا الْيَوْمِ عِيدِينَ عَظِيمِينَ كَبِيرِينَ ، لَا يَقُومُ أَحَدُهُمَا إِلَّا بِصَاحِبِهِ ؛ لِيَكْمَلَ عِنْدَكُمْ جَمِيلٌ صُنْعُهُ ؛ وَ يَقْفُوكُمْ عَلَى طَرِيقِ رُشْدِهِ ؛ وَيَقْفُو بِكُمْ آثَارَ الْمُسْتَضِيِّعِينَ بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَيَسْتَهْلِلُ لَكُمْ مِنْهَا جَ قَصْدِهِ وَيُؤْفِرُ عَلَيْكُمْ هَنِيئاً رَفْدِهِ ...»

ترجمه: و بدانید همانا خداوند تعالی امروز برای شما مومنین دو عید با عظمت بزرگ را جمع نموده (غدیر و روز جمعه) که هیکدام بدون دیگری اقامه نمی شود (یعنی ارزش معنوی ندارد).

این چنین (مقرر) کرد تا زیبایی عمل (هدایت) خود را نیزد شما به اکمال و اتمام برساند و شما به راه درست آگاه سازد و بدنبال آثار کسائی که وجودشان به نور هدایت او روشن است روانه سازد و طی نمودن راه دینش را برای شما آسان نماید و نعمت گوارایش را برای شما فراوان سازد

ب- و سپس افزودند: در این روز نعمت را بر افراد خانواده و خویشاوندانتان گسترش دهید و نیکی و بخشش پیشه کنید - به برادران دینی خویش به قدر توان نیکی و بخشش کنید - خدای را در برابر نعمتهایی که به شما ارزانی داشته، شکرگزار باشید - کنار یکدیگر جمع شوید تا خداوند اجتماع شما را فراگیر و گیراتر سازد - نعمتهای الهی را به یکدیگر تبریک و تهنیت گوید همان طور که خداوند [در این روز] با اعطای اجر و ثوابی بیش از دیگر اعیاد به شما تهنیت می گوید. بعد فرمود: کمکهای مالی به دیگران در امروز (غدیر) به امواتان برکت می بخشد و بر عمرتان می افزاید: مهربانی به دیگران سبب رحمت و عنایات حق خواهد شد - یک دیگر را در آغوش بگیرید و تبریک بگوئید و ... (بحارالانوار، ج 95، ص 118. 112)

ج- عمار بن حریر گوید: روز هجدهم ذیحجه خدمت امام صادق (ع) رسیدم و ملاحظه کردم که ایشان روزه دار هستند. آن حضرت فرمود: این روزی بزرگ است که خداوند حرمت آن را بر مؤمنان بزرگ شمرده، دین را برای آنان در آن روز کامل و نعمت را بر آنان تمام کرده و عهد و میثاقی را که از آنان برگرفته تجدید کرده است. گفته شد: روزه این روز چه ثوابی دارد؟ فرمود: آن، روز عید و شادمانی و سرور است و [روز] روزه گرفتن برای شکرگزاری خدای تعالی است و روزه آن با [روزه] شصت ماه از ماههای حرام برابری می کند... (مصباح المتعبد و سلاح المتعبد صفحه 680)

د- به امام صادق (ع) گفته شد: آیا مؤمنان غیر از عید فطر و عید قربان و روز جمعه عید دیگری هم دارند؟ فرمود: آری، آنان عیدی دارند که بزرگتر از این است، و آن روزی است که امیرالمؤمنین (ع) [به امامت و ولایت] منصوب شد و رسول خدا (ص) ولایت او را برگردن مردان و زنان در غدیر خم استوار کرد. گفته شد: آن چه روزی است؟ فرمود: روزها متفاوت اند. سپس فرمود: آن، روز هجدهم ذیحجه است ... و عمل در آن روز با عمل در هشتاد ماه برابری می کند و سزاوارتر است که در آن روز خدای عزوجل بسیار یاد شود و بر پیامبر (ص) درود بسیار فرستاده شود و مرد بر خانواده خود گشایش دهد. (ثواب الاعمال صفحه 99)



سیاسی - آذر 1393

آقای عارف گفتند: «بلوغ فکری جوانان در جریان فوت مرحوم پاشایی نمایان شد». منظور از بلوغ فکری در جریان فوت مرحوم پاشایی چیست؟ مگر در جریان تشییع و مراسم ختم مرحوم مرتضی پاشایی چه اتفاقاتی رخ داده است و چه مواردی دیده شده است که قابل تامل است؟! [بیشتر بخوانید](#)

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

خدا رحمت کند مرتضی پاشایی را؛ قطعاً امروز بیش از دوران حیاتش مایل است که مردم [به ویژه جوانان]، صدای او را بشنوند.

نه در مرگ وی اتفاق خاصی رخ داده است و نه در تشییع وی. بلکه به قول ضرب المثل قدیمی خودمان: «تغاری بشکند، ماستی بریزد - شود دنیا به کام کاسه ليسان». (البته منظور شخص ایشان نیست، بلکه تمامی جریان‌های پوشالی ایجاد شده در این موضوع می‌باشد).

مرحوم مرتضی پاشایی:

خواننده‌ی جوانی که محبوب بود درگذشت. ترانه‌ی «نگران منی» با صدای او، تیتراژ برنامه‌ی بسیار موفق و محبوب «ماه غسل» که در عصرهای ماه مبارک رمضان از شبکه سراسری تلویزیونی پخش می‌شد، به معروفیت و محبوبیت او افزوده بود. کلاه و عینک او، سبب شد تا بیشتر جلب توجه کند، عده‌ای مسخره می‌کردند و عده‌ای هم به گمان این که او تیپ زده و این سمبلی از مدرنیته یا تقلیدی از غرب است، برای این کارش کف و صوت می‌زدند و هر دو غافل بودند که کلاه و عینک او، به خاطر شیمیایی شدن و ریزش موها و ابروها و مژه‌های اوست.

پس از درگذشت مرتضی پاشایی، پدرش در مصاحبه‌ای گفت: او بسیار مؤمن بود، نمازش ترک نمی‌شد، عاشق امام حسین علیه‌السلام بود، به شدت شیفته‌ی مقام معظم رهبری و ولایت بود و ما خانوادگی مداح هستیم. لذا از مردمی که به تشییع می‌آیند، تقاضا دارم که شأن او را حفظ کنند.

بدیهی است که این توصیفات، سبب توجه و محبوبیت بیشتر پس از مرگ نیز شد، لذا تشییع کنندگان بسیاری برای او آمدند. خدایش رحمت کند.

در این ماجرا، یک عده که همیشه به «مُرده خوري» معروف و مشهور بودند به وسط آمدند. اولین و سردمدار آنها طبق معمول «بي بي سي» بود - و سپس ساير شبکه‌هاي خارج از کشور و دست آخر، برخي از داخلي‌ها. و البته چون نتوانستند تشييع را به یک جريان سياسي مبدل کنند، سعي کردند پس از تشييع، اين تجمع را به نفع خود مصادره کنند و از اين نمَد، کلاهي براي خود بيافند، که در اين ترفند نیز موفق نبودند.

آقاي عارف:

حالا آقاي عارف چه «بلوغ فکري» از جوانان در مراسم تشييع دیدند، خودشان مي دانند. ما که اين حرف‌ها را نوعي اهانت به همه جوانان و مردم تلقي مي کنيم. بلوغ فکري نوجوانان، جوانان و مردم ما، که از ديرباز زبانزد دوست و دشمن داخلي و خارجي مي باشد، نموده‌اي بسيار بيشتتر، با شکوه‌تر و چشمگیرتر داشته و دارد. چه در ميادين علمي، چه در ميادين ورزشي، چه در ميادين سياسي و چه جنگ نرم و جنگ سخت، چه در شب‌هاي قدر، اعتکاف، عزاداري براي سالار شهيدان، تظاهرات‌هايي چون 22 بهمن و روز قدس ... و خلاصه همه جبهه‌ها. اين تعارف نيست.

شايد آقاي عارف انتظار يا نگراني‌هاي ديگري از حضور جوانان در تشييع داشت، و چون چنان نشد، حمل بر «بلوغ فکري جوانان» کردند. منتهي اين بلوغ هر روز به نمايش گذاشته مي شود؛ اگر بيننده بصير باشد. البته جناب آقاي عارف، که خود را ليدري در جريان "اصلاح طلب" ها مي داند، ريس "بنیاد امید ایرانیان" نیز هست، لذا اصحاب احزاب، از اين حرف‌ها زياد مي زنند که قابل اهميت نیز نمي باشد.

اگر دقت کنيد، احزابي يا شخصيت‌هايي که مي دانند در ميان مردم از جايگاه مطلوبي برخوردار نيستند، گمان مي کنند که اگر از امريکايي‌ها، اروپايي‌ها، اقليت‌هاي ديني، سياسي و فرهنگي ... و يا خدائي ناکرده از هر اعوجاج فرهنگي و رفتاري حمايت کنند، بر جماعت طرفداران شان افزوده خواهد شد، که البته نخواهد شد و اشتباه مي کنند. چنان چه آقاي عارف در همين گفتگوي خود به بسياري از اين موارد اشاره مي نمايد. از مرتضي پاشايي گرفته، تا انتخابات‌هاي گذشته، تا اقليت‌هاي مذهبي و

حالا شايد چون درگذشت مرتضي پاشايي و تشييع خوب مردم و به ويژه جوانان، یک سوژه شد، ايشان مناسب دیدند که در عرصه نیز حرفي زده باشند.

تکبر و خود بزرگ بيني:

بلوغ فکري نوجوانان ما، (به رغم ريزش‌ها) کي نمايان نبوده است که در تشييع مرحوم مرتضي پاشايي نمايان شود؟ اين یک اهانت است و نه تعريف. اگر چه اين تشييع هيچ ربطی به هيچ جرياني و از جمله اصلاح طلب‌ها ندارد، منتهي چون در ضد تبليغ گسترده سعي شد، نوعي معارضة جلوه داده شود (که نشد)، برخي به نفع خود مصادره مي کنند و هر چه به نفع خود باشد را درست و مهم مي خوانند.

برخی از جریان‌های حزبی و یا شخصیت‌های حزبی، خود و طرفداری از مواضع و اندیشه‌های "خود" را، ملاک و محک هر شعور و رشدی در جامعه می‌دانند. به نظر آنها، اگر مردم به آنها رأی بدهند، مردم باشعور و با فرهنگی هستند و اگر رأی ندهند، غافل و بی‌شعور هستند و هیچ نمی‌فهمند.

آقای عارف در همین جلسه افزود: «از نهادینه کردن تفکر اصلاح طلبی غفلت شد و نتیجه این غفلت را در انتخابات ریاست جمهوری سال 84 دیدیم».

حالا شما این جمله را بگذارید در کنار جمله «بلوغ فکری جوانان در تشییع مرتضی پاشایی»، که هر دو در یک مجلس بیان شده است.

در مورد سیاست خارجی و روابط با حکومت‌های دیگر، آیا مطلبی در نهج البلاغه ذکر شده؟ آیا حضرت در این موضوع توجه و عنایتی داشته‌اند یا خیر؟

- ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:** آیا ممکن است که خلیفه‌الله، حجت‌الله، و امامی به مسئله "سیاست و حکومت" که از توابع سیاست خارجی می‌باشد، بی‌توجه و بی‌عنایت باشد؟! آیا امامان علیهم‌السلام جز به خاطر نگاه و عمل سیاسی و حکومتی به شهادت رسیدند و آیا انتظار برای ظهور و قیام آخرین امام، حضرت بقیه‌الله، مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف، انتظاری جز حکومت ایشان می‌باشد؟ اما ابتدا لازم است به دو نکته‌ی بسیار مهم توجه شود:
- یک -** نهج البلاغه، گزیده‌ای از خطبه‌ها، نامه‌ها و فرمایشان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد، نه همه آنها؛ که توسط مرحوم سید رضی (ره) با محوریت «بلاغت در کلام» انتخاب و جمع‌آوری شده است.
- دو -** حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، فقط یک تقویسین سیاسی یا اقتصادی نیست، بلکه خلیفه‌الله و حجت او در روی زمین است. پس به تمامی عرصه‌های هدایتی اشراف و توجه داشتند.
- الف -** پس با توجه به حجت‌الله بودن ایشان، باید دقت نمود که نگاه و مواضع حجج الهی، در حکومت، سیاست داخلی یا خارجی یا هر گونه روابط دیگری، منطبق با وحی است.
- ب -** وحی و بالتبع چارچوب‌های نظری و عملی اهل عصمت علیهم‌السلام، تقسیم‌بندی‌های خود را دارد و تابع چارچوب‌ها و تقسیم‌بندی دیگران نمی‌باشد و البته همین چارچوب‌ها و مرزهای تعیین شده در هر موضوع و امری است که سیاست‌های داخلی یا خارجی را نیز تبیین می‌نماید.
- ج -** به عنوان مثال: تعریف از انسان، جامعه، مرزهای معنوی، معیار تفاوت‌ها و تفکیک‌ها، تعریف از حکومت و اهداف آن، نظم و امنیت اجتماعی، صلح - جنگ - مذاکره - معاهده، حقوق دینی، حقوق فردی، حقوق

اجتماعی، تعاملات اقتصادی و ...، همه تبیین کننده یک "سیاست" - "حکومت" و روابط گوناگون آن، چون: ملت - ملت - دولت - حکومت دولت - داخلی و خارجی و ... می باشد.

قرآن کریم و سیره و آموزه‌های نظری و عملی اهل عصمت علیهم السلام، که برخی از آنها در نهج البلاغه گردآوری شده، و بخش عظیمی از آنها، مبتنی بر آیات و احادیث در فقه و حقوق تدوین شده و برخی نیز به صورت پراکنده در کتب دیگر درج گردیده، سراسر تعریف و تبیین همین محورهای تعیین کننده در حکومت و سیاست‌های داخلی و خارجی می باشد.

روابط خارجی:

روابط خارجی، حتی در فرهنگ‌ها و تئوری‌های غیر اسلامی نیز صدها محور و هزاران موضوع دارد. یک جا سخن از مرز اعتقادی و فرهنگی به میان می آید، یک جا مرز اقتصادی، یک جا مرز جغرافیایی، یک جا جغرافیای سیاسی، یک جا مرزهای حکومتی و یک جا مرزهای انسانی ... و بالتبع تعامل بین طرفین.

هر کدام از این محورها، خود زیر مجموعه‌های موضوعی فراوانی دارد که همه در قرآن و نهج البلاغه و سایر احادیث و سیره، تبیین شده است.

به عنوان مثال: در مرزهای حکومتی، یک جا مرز بین حکومت در دو کشور تعریف می شود، مثل شاکله حکومت در نظام جمهوری اسلامی ایران، یا در نظام لیبرال دموکراسی آمریکا و کشورهای غربی، یا در سایر نظامات - اما یک جا مرز، حکومت جبار، ظالم، مستکبر، کافر و ... می باشد.

پس، هر کدام (چه در اسلام و چه در سایر حکومت‌ها) تعریف‌های خود را داشته و از احکام (بایدها و نبایدها)ی منطبق بر همان تعاریف برخوردار می باشد.

حکومت جهانی:

همین طور است مقوله‌ی بسیار مهم و حیاتی «حکومت جهانی» که امروزه در دنیا تحت عناوینی چون «Globalization» و یا «New order world» مطرح است.

حکومت واحد جهانی، به لحاظ هدف بودن، بین نظام سیاسی و حکومت الهی، با نظامات سلطه و حکومت کفر جهانی، مشترک است. هر دو در پی تحقق "حکومت واحد جهانی" هستند. منتهی محور و شاکله‌ی هر کدام نه تنها متفاوت، بلکه کاملاً متضاد یک دیگر است.

در تبیین الهی، تحقق حکومت واحد جهانی، حتمی و قطعی است و حتماً محقق خواهد شد و سرعت زمانی این تحقق نیز منوط به اراده‌ی انسان و تجمع حول محور "حبل الله" می باشد - در تبیین استکباری، چنین حکومتی باید محقق گردد و در تلاش برای تحقق آن هستند؛ منتهی شاکله و محور آنها کاملاً متفاوت است.

در اسلام حکومت بر انسان، شأنِ خالق و رب او و عالم هستی می‌باشد که این ولایت را در انسان کامل و معصوم تجلی و تسری داده است، پس حاکمیت حق اوست - در نظامات استکباری، این حکومت و حاکمیت، حق طبقه‌ی قدرتمند و زورگو (دیکتاتور) می‌باشد.

پس، هر دو حکومت را به انسان قدرتمند می‌سپارند؛ اما یکی به انسان کامل، معصوم از گناه و خطا و هدایت کننده به سوی ربّ و عالم و عامل به وحی؛ و دیگری به انسان قادر به لحاظ اقتصادی و تسلیحاتی. لذا موضوع تفاوت تعریف "قدرت" در تئوری‌ها و نظامات سیاسی پیش می‌آید و

و سراسر قرآن، نهج‌البلاغه و سایر آموزه‌های اسلامی در بیان و سیره اهل عصمت علیهم‌السلام، توجه دادن عقول و اذهان عمومی جامعه، به همین تعاریف و تشخیص حق و باطل، درست و غلط، مفید و مضر، رشد و انحطاط و ... می‌باشد.

نکته:

تمامی روابط فردی و اجتماعی انسان، مبتنی بر "حق و حقوق" می‌باشد؛ منتهی مهم است که "حقوق" مبتنی بر چه علم، حکمت و هدئی تعیین و وضع می‌گردد و چه کسی حق دارد، حق و حقوق انسان و شئون متفاوت زندگی او، از جمله سیاست و حکومت را تبیین و وضع کند.

در نظام الهی، تعریف وجود و بالتبع تعیین و وضع حدود و حقوق، با خالق انسان و عالم هستی است که "علیم، حکیم و رب" است؛ در نظام استکباری، تعریف حقوق برای انسان، جامعه، سیاست، حکومت، روابط و تعاملات، با "قدرت" است (دیکتاتوری). خواه این قدرت را به صورت مقطعی از یک اکثریتی گرفته باشد، یا از ثروت، یا از زور.

همه وحی و آموزه‌های اهل عصمت علیهم‌السلام که در قالب قرآن، نهج‌البلاغه، صحیفه سجادیه، رساله‌ی حقوق امام سجاد و مبانی احکام که به ویژه توسط امام باقر و امام باقر صلوات الله علیهم اجمعین تشریح و تشریح شده است، تعریف و بیان همین حقوق در تمامی جهات می‌باشد.



حقوق و احکام - آذر 1393

دوتا تار مو - کلیپی از آقای سید حسن آقامیری کوش کردم که می گفت: مثلاً این که می گویند به خاطر یہ تارہ مو کہ از یک دختر بیرون باشه، اونو کلی عذاب میکنن منطقی نیست. به اهل بیت نمیدانند چینی خدایی باشند!

ایکس - شبه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

از ایشان پرسید: «منطقی» یعنی چه؟ و شما این منطق بی منطق را از کجا آورده‌اید؟ آیا به شما وحی دیگری آمده است، یا کلاً منکرید؟!

ایشان در آن کلیپی که فرمودید، چه چیزی را زیر سؤال برده‌اند و با چه منطقی؟ احکام حجاب را - حجت الله بودن معصومین علیهم السلام را و یا قیامت و ثواب و عذاب را؟! البته گمان نکنید که همه بی سواد هستند و نمی دانند چه می گویند، بلکه بسیاری دانسته و عمداً چند پهلوی می زنند. پس دقت داشته باشیم.

الف - بسیار گفته شده و شنیده‌اید که خداوند متعال، ابلیس را برای یک سجده نکردن اخراج کرد و بسیاری هم شبه کرده و می کنند که خداوند "ارحم الراحمین"، چرا او را پس هزاران سال عبادت، به خاطر یک سجده نکردن اخراج کرد؟!

مهم است که بدانیم، اصلاً چنین نیست، بلکه خداوند متعال، ابتدا او را به محاکمه کشید و از او علت و چرایی نافرمانی اش را سؤال کرد:

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (ص، 75)

ترجمه: (خداوند) گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد از اینکه به چیزی که من با دو دست خود (بلاواسطه و با اراده خود) آفریدم سجده کنی؟ آیا تکبر ورزیدی یا واقعا از برترین‌ها بودی؟

*- پس معلوم شد که هدف و نیت، نقش اساسی را در "چرایی" گناه ایفا می کند. یکی نمی داند، یکی اشتباه می کند، یکی غفلت کرده است، دیگری مغلوب هوای نفس خود شده است و یکی هم از روی عناد، لجاج و تکبر گناه می کند. بدیهی است که عذاب اینها یک سان نیست. اگر چه صورت و شکل گناه آنها یک سان باشد.

پاسخ ابلیس سبب اجراجش شد:

اگر ابلیس در پاسخ می‌گفت: بیخشید، غلط کردم، خطا کردم، غفلت کردم، اشتباه کردم؛ یا می‌گفت: «ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ بَجَرْتُ بِجَهْلِي (دعای کمیل)» - یا می‌گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ - معبودی جز تو نیست، منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم (الانبیاء، 87)» - نتیجه خیلی فرق می‌کرد؛ اما چنین نگفت و البته نمی‌توانست بگوید، چرا که در محضر حق تعالی همه چیز مشهود است و دروغ گفتن فایده‌ای ندارد، لذا "تکبر" اش را بازگو کرد و گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ - من از او بهترم»، و البته دلایل پوچ و باطلی چون (خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) نیز برای توجیه تکبرش بیان کرد. پس ابلیس لعین به خاطر تکبرش اخراج شد.

ب - حجاب، دوتا تار مو یا دویست‌تا، یا سهل‌انگاری در نماز یا دیگر اوامر و احکام الهی نیز همین‌طور است، خداوند متعال سؤال می‌کند: «چرا وقتی به تو که آفریده‌ی خودم هستی، امر کردم چنین بکنی و یا چنان نکنی، اطاعت نکردی؟» سؤال می‌شود که آیا نمی‌دانستی؟ آیا نمی‌توانستی؟ و «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ - استکبار کردی، یا از برترین‌ها بودی؟!» و این احکام در مورد تو صدق نمی‌کرد؟ از گوینده آن کلیپ و دیگران سؤال می‌شود که آیا وحی را به تو فرستاده بودم که چنین حکم کردی، یا به انبیای خودم فرستاده بودم؟ تو حجت و امام من به سوی مردم بودی که چنین راهبری‌شان کردی، یا امامانی فرستاده بودم و امر کرده بودم که از سوی خود حکم ندهید و از آنان تبعیت کنید؟ پس چرا عصیان کردید؟ کافر بودید، منافق بودید، یا لجاج و عناد و تکبر هم داشتید؟!

گناه عقیده و گناه عمل:

گناه عقیده که به همان اعتقادات، باورها، ایمان - یا خدایی ناکرده کفر، شرک و نفاق بر می‌گردد، بسیار متفاوت است با گناه عمل - چنانچه صواب (خیر) ایمان نیز با صواب عمل متفاوت است. از این رو عذاب و عذاب (کیفر) گناه نیز با ثواب (پاداش) عمل صالح و صواب متفاوت است. ثواب (پاداش) دو رکعت نماز اول وقت و با خضوع و خشوع، هر چقدر که باشد، بالاخره حدی دارد و پایان یافتنی است؛ هم چنین عذاب (کیفر) دو تار مو یا بیشتر از آن یا هر گناه عملی دیگری نیز هر چقدر هم که باشد، محدود و پایان یافتنی است، اما عذاب یا پاداش اعتقادات طولانی است و سبب خلود جاودانه در بهشت و چه بسا در جهنم می‌گردد.

البته عذاب جهنم، حتی برای یک دقیقه هم قابل تحمل نیست، چه رسد به چند سال یا چند هزار سال. لذا امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند (نقل به مضمون): «یک تکه آتش را کف دستت بگذار، هر چقدر توانستی تحمل کنی، همان قدر گناه کن».

حال اگر خداوندی که ارحم الراحمین است، با شفاعت امامانی که مظهر اتم اسم رحمت الهی هستند، بگوید: «بنده‌ی من، گناه آن دوتا تار مو را به تو بخشیدم، اما به من بگو که در طول حیات دنیوی که به تو عطا کردم، من را بیشتر دوست داشتی یا هوای نفس خودت را؟ من را عبادت می‌کردی یا شیطان درون و برون را؟ آن وقت چه باید گفت؟!»

نکته بسیار مهم:

کار ابلیس و سایر شیطان‌های انسی و جیّی، این است که ابتدا گناه را نزد انسان عادی سازی کرده و سبک جلوه دهند. سپس آن را کاری پسندیده و زیبا نیز جلوه می‌دهند و برای توجیه‌اش ابتدا از رحمت خدا و کرم امامان علیهم‌السلام نیز نقل‌ها می‌کنند. اما کم‌کم که انسان به گناه خو کرد، او را به سمت "تکذیب و انکار" می‌کشاند. یعنی می‌گوید: چنین نیست، اینها از خودشان درآورده‌اند، خدا چنین نمی‌کند، اهل بیت چنان نمی‌کنند و ... - از این مرحله هم که عبور کرد، او را به سوی مسخره کردن آیات و احکام می‌کشاند!

عادی سازی - ای بابا! یعنی خدا برای دوتا تار مو بنده‌اش را عذاب می‌کند؟! - دلت با خدا باشد، اینها همه حرف است - همه همین کار را می‌کنند - یعنی خدا این همه آدم را به جهنم می‌برد ...؛

جلوه بخشیدن به گناه - اتفاقاً اندیشه ما، کار ما، شکل ما، موقعیت ما، رفتار ما، گفتار ما و ...، بسیار منطقی‌تر، بهتر و مفیدتر از اطاعت و عبادت مؤمنین است ...؛

تکذیب و انکار - خدا که نیازی به عبادت و اطاعت ما ندارد - اینها را آخوندها درآورده‌اند - خدا چنین نگفته است و چنین نمی‌کند - اصلاً قیامتی نیست و بهشت و جهنم در همین دنیا است - اصلاً خدا و قیامتی نیست و همه دروغ است، اگر هم باشد این چنین نیست، قرآن هم وحی نیست، اسلام دین اعراب است، ما ایرانی هستیم و ...؛

مسخره و استهزاء - مؤمنین احمق و مرتجع هستند - یک من ریش دارد اما ... - با چادرش کلاغ سیاه شده است - عبادت متحجرانه است - زیارت و عزاداری مسخره است و

گوینده در آن کلیپ نیز همه این مراحل را یک جا رفته و القا می‌کند.

«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُوا السُّؤَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (الرّوم، 10)

ترجمه: سپس عاقبت کسانی که کارهای زشت انجام دادند این شد که آیات خدا را تکذیب کردند (دروغ پنداشتند) و آنها را مسخره می‌کردند.

پاییز ۱۳۹۳
آذر

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

پاسخ‌های کوتاه

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

پاسخ‌های کوتاه - آذر 1393

س 273- عده‌ای از خانم‌ها را وقتی در زمینه بدحجابی با آنها صحبت می‌کنی، می‌گویند: (خب آقایان چشم هاشونو درست کنن یا فضولی نکنند) نظر شما چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: خب، نه تنها نمی‌دانند، بلکه به خاطر همین نادانی، دشمنی و عناد نیز می‌کنند؛ امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام فرمودند: «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا - مردم دشمن چیزهایی هستند که نمی‌دانند (به حقیقت، حکمت، ضرورت و آثار آن علم ندارند.»

ریشه هر گناهی، حبّ نفس است که آن نیز ریشه در حبّ دنیا دارد، چنانچه حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ - حب دنیا ریشه‌ی همه گناهان است.»

خود بینی و تکبر:

کسی که گناه می‌کند (مثل بدحجابی)، چون تمام توجه و اطاعتش معطوف به "نفس" خودش است، بسیار کوتاه‌بین، از خود راضی و متکبر هم می‌شود و گمان می‌کند که فقط خودش مطرح است و همه چیز برای اوست. لذا دوست دارد هر کاری که دلش می‌خواهد بکند و به حقوق، نفع و ضرر دیگران که توسط او ضایع می‌شود نیز هیچ توجهی ندارد. حال دروغ بگوید، غیبت کند، ربا بخورد، علیه دیگران تمامی (سخن چینی) کند، توطئه و فتنه راه بیندازد، بدحجابی یا هیزی کند و یا...؛ برایش فرقی ندارد، او بسیار سطحی‌نگر است و فقط خودش را می‌بیند و از "خود" نیز فقط نفسش را می‌بیند.

آزادی‌ها:

در زندگی فردی و اجتماعی، همه‌ی آزادی‌ها محدود است و آزادی مطلق نداریم. فرقی نمی‌کند که جامعه اسلامی باشد یا به اصطلاح لیبرال دموکراسی؛ در هر حال تمامی آزادی‌ها محدود است و اولین حدّ آن نیز رعایت حقوق دیگران می‌باشد. مدنیت (تمدن)، زندگی انسانی، حرّیت یا به قول آنها دموکراسی منطقی و حیات معقول یعنی همین.

از خود راضی‌های دیکتاتور:

کسی نمی تواند زیر صندلی یا کابین کشتی خود را سوراخ کند و بگوید مال خودم است، به دیگران چه و اگر نمی خواهند، سوار نشوند یا پیاده شوند - کسی نمی تواند خودروی خود را وسط خیابان یا تقاطع متوقف کند و بگوید: هر کس خوشش نمی آید از راه دیگری برود - کسی نمی تواند وسط خیابان فریاد بکشد و یا آلودگی صوتی ایجاد کند و بگوید: هر کس دوست ندارد، گوشش را بگیرد ... و هم چنین نمی تواند هر صحنه و تصویری که دلش می خواهد را به وجود آورد و بگوید: هر کس دوست ندارد، چشمش را ببندد و فضولی نکند!

اما اهل گناه، چون خودبین، کم خرد و از خود راضی هستند، اگر کاری خلاف میل شان باشد، فریاد حقوق خود و حقوق بشرشان به آسمان می رسد - اگر کمترین تعرضی به حقوق شان بشود، همه حقوقدان، متمدن و شاکی هستند؛ اما اگر خودشان حقوق دیگران را ضایع کنند، امنیت و نظم عمومی را بر هم زنند، فساد و فحشا را ترویج کنند، دیگران را تحریک و فضای جامعه را آلوده کنند و ... بدون توجه به آثار سوء رفتار خود در جامعه، می گویند: به کسی ربطی ندارد. دیگران گوش شان را بگیرند - چشم شان را ببندند - عقل شان را تعطیل کنند - حقوق خود را نادیده بگیرند ... تا «من» هر کاری که دوست دارم بکنم. یعنی یک دیکتاتوری جاهلانیهی محض.

پاییز ۱۳۹۳
آذر

کوناگون

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

کتاب الکترونیک

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

گوناگون - آذر 1393

ایکس - شبهه / من نمی‌دونم این سایت مربوط به کجاست؟ ولی چرا به عنوان مثال واسه پخش فوتبال روزها وقت وهزینه میشه، اما سایته پر بار و کامل و مهمی مثل شما اینقدر ناشناخته است؟ البته من و تمام دوستانم نمی‌شناختیم ... ؟

ادامه سؤال: تا الان شاید سرشناس باشید ولی واقعا واسه معرفی سایتتون کمه! خدا خیرتون بده در هر صورت چون من امشب در چند مورد روشن و قانع شدم؛ و هر کي پشت این قضیست خدا پشت و پناهش باشه!

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ابتدا لازم است از ابراز لطف و محبت و هم چنین حسن ظنّ جنابعالی، دوستان و تمامی کاربران گرامی تشکر و تقدیر بنماییم.

الف - مکرر به اطلاع تمامی کاربران گرامی رسید و باز با صراحت تمام اذعان می‌نمایم که الحمدلله این پایگاه به هیچ وزارتخانه، نهاد، سازمان، و حتی هیچ حزب، گروه، دسته و جریان و وابستگی (و حتی ارتباط تشکیلاتی) ندارد و ان شاء الله هیچ گاه وابسته به جایی نگردد.

ب - البته این که «الحمدلله یا ان شاء الله» می‌گوییم، مقصود این نیست که کار و فعالیت سازمانی پایگاه‌های مشابه را لازم و مفید ندانیم؛ خیر. بلکه بر این باوریم که همهی دستگاه‌های ذیربط مسئول هستند و باید با تمامی قوا و امکانات در خدمت اذهان عمومی مردم و به ویژه نوجوانان و جوانان باشند و در ارتقای دانش و بینش آنان بیافزایند. به ویژه در این برهه که دست دشمنان از هدف گرفتن جان و مال مسلمانان در ایران کوتاه شده، اما تفکر، تعقل، اندیشه و ایمان آنها را نشانه رفته‌اند و تعداد کشته‌ها و مجروحین این جنگ نرم به مراتب بیشتر است.

ج - این عدم وابستگی، محاسن بسیاری دارد. و البته مشکلاتی را که از جمله آنها عدم برخورداری از حمایت‌های وزارتی، سازمانی و نهادی می‌باشد، در مرتب می‌کند. بی‌تردید هر سازمان، نهاد یا ارگان رسمی و دولتی که بخواهد حمایت کند، قبل از هر چیز اسم و رسم و آرم خود را می‌خواهد و سپس دخالت‌ها، جا به جایی‌ها، اعمال نظرها و سلیقه‌ها، خرده‌فرمایشات و ... شروع شده و صدمات خود را تا حتی تعطیلی کامل، یا تغییر جهت به دنبال خواهد داشت (متأسفانه).

متأسفانه باید اذعان داشت که به «فرهنگ» در این کشور و نظام فرهنگی، آنقدر اهمیت داده نمی‌شود که فعالیت بخش خصوصی در این عرصه را مورد حمایت قرار دهند.

د - این پایگاه، جایگاه و اهمیت خود را با فوتبال و ... مقایسه نمی‌کند. چرا که قیاس باید هم سنخ باشد. حتی به سایر ورزش‌های مفید، لازم و مدال‌آور نیز مثل این فوتبال بیچاره و مایوس‌کننده‌ی ما توجه نمی‌شود. اما این پایگاه خود را با سایر پایگاه‌های مشابه یا فعالیت‌های فرهنگی و دینی مقایسه می‌کند و بالتبع انتظار حمایت نیز دارد، که نمی‌شود! نه تنها هزینه‌ی یک فیلم یا سریال غیر مفید و گاه مضر، از هزینه‌ی یک سال چنین پایگاهی بیشتر است، بلکه شاهد حمایت‌های جدی و تبلیغات گسترده در بسیاری از عرصه‌ها و فعالیت‌های ضد فرهنگی نیز هستیم!

و - روحانی بزرگوار و فعالی می‌گفت: «ما خواستیم کاری مشابه کار شما بکنیم، دیدیم به غیر از مکان، تجهیزات، ارتباطات، منابع مطالعاتی، هزینه‌های جاری و ...، این کار دست کم 22 پرسنل (کارشناس، محقق، اپراتور، طراح، بخش اداری و ...) می‌خواهد، پس شما چگونه این کار را انجام می‌دهید؟! عرض شد: **بحول و قوه‌ی الهی**. شاید باور نمودند و گمان کردند که از پاسخ طفره می‌رویم.

ز - در اهداف و برنامه‌ای این پایگاه، به همین مقدار بسنده نشده بود، بلکه کارها و فعالیت‌های بسیاری مد نظر بود که هنوز توفیق حاصل نشده است و امکانات اجازه نمی‌دهد. البته برخی از کاربران گرامی، مرتب ایمیل می‌زنند و درخواست ارائه شماره حساب برای کمک می‌کنند که به دلایل بسیاری، از آن نیز پرهیز کرده‌ایم.

نکته:

در عین حال شاهدیم که بحول و قوه‌ی الهی، مردم استقبال بی‌نظیری نموده‌اند. کاربران گرامی اعتماد کرده‌اند و در هر سطحی و هر اندیشه و نظری، سؤالات و شبهات خود را از سرتاسر کشور و حتی سایر کشورها ارسال می‌کنند. و البته همین خود برای ما و دیگران درس و تجربه‌ای بزرگ است که:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (العنکبوت، 69)

ترجمه: و کسانی که در راه ما مجاهدت کنند، به یقین آنها را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم، و بی‌تردید خدا با نیکوکاران است.

البته مدعی این مقام نیستیم، اما دعا می‌کنیم که **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** خداوند مَنَّان به همه ما توفیق جهاد در راه خودش (در هر سنگری که هستیم) را عنایت نماید.

اما درس دیگر این است که به حق تعالی ایمان داشته باشیم و به وعده‌هایش باور و اعتماد کنیم. مگر نفرمود: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ** - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را (پیامبر و دین و

کتاب او را) یاری نماید خدا هم شما را (در رسیدن به اهدافتان) یاری می کند و قدم‌های شما را استوار می‌دارد / محمد (صلوات الله علیه و آله)، آیه 7: «؟ این همه انگیزه، سرمایه و اتکای ماست. نباید وقتی انسان هدف، برنامه و امکانی دارد، منتظر حمایت و یاری دیگران بماند، بلکه باید با توکل، توسل، دعا، هدف‌گزاری، برنامه‌ریزی و انگیزه‌ی تمام وارد میدان شده و با همت لازم تلاش نماید.

در هر حال به دعای خیر شما بزرگواران محتاجیم و البته اهتمام شما کاربران گرامی به معرفی این پایگاه به سایرین، بزرگ‌ترین حمایت عملی می‌باشد و تا کنون نیز این گونه در ایران و خارج از کشور مطرح شده است.

*- باید از انبیا و اولیای الهی درس بگیریم و سیره‌ی آنان را الگویی خویش قرار دهیم، مثل حضرت شعیب علیه‌السلام که به قومش فرمود:

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفُكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَأَكُم عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (هود، 88)

ترجمه: گفت: «ای قوم من، بیندیشید، اگر از جانب پروردگرم دلیل روشنی داشته باشم، و او از سوی خود روزی نیکویی به من داده باشد [آیا باز هم از پرستش او دست بردارم؟] من نمی‌خواهم در آنچه شما را از آن باز می‌دارم با شما مخالفت کنم [و خود مرتکب آن شوم]. من قصدی جز اصلاح [جامعه] تا آنجا که بتوانم، ندارم، و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی‌گردم.»

با توجه به افزایش روز افزون نقش زنان در تبلیغات و برنامه‌های تلویزیونی، آیا وظیفه بازدارندگی با مدیر جدید سازمان و مسئولین ذیربط است، یا دستگاه‌های نظارتی از جمله مجلس در این زمینه باید اقدام نمایند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

با توجه به جایگاه، اهمیت، نقش و اثر تبلیغات در هر موضوع و موردی [مادی یا معنوی]، لازم است ابتدا به چند نکته مهم توجه شود:

واژه تبلیغ: کلمه "تبلیغ" از ریشه "بَلَّغَ" به معنای ابلاغ کردن را از قرآن گرفته‌اند. و البته ابلاغ الزاماً کلامی یا تصویری یا پیامی نیست، بلکه به معنای "رسیدن و رساندن" نیز به کار می‌رود، از این رو در "رسیدن به رشد" و حتی کمال سنّ و بلوغ نیز از همین واژه استفاده شده است.

خداوند متعال درباره مسئولیت و تکلیف رسولانش فرمود: «مَّا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ - بر پیامبر [خدا، وظیفه‌ای] جز ابلاغ [رسالت] نیست، و خداوند آنچه را آشکار و آنچه را پوشیده

می‌دارید می‌داند/ المائده، 99» - و رسولان نیز دائم به مخاطبین خود متذکر شده‌اند که « وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ - و بر ما [وظیفه‌ای] جز رسانیدن آشکار [پیام] نیست.»

آگهی - در فارسی [به ویژه تبلیغات تجاری را] به «آگهی» ترجمه کرده‌اند. شاید آن جامعیت معنای «تبلیغ» را نداشته باشد، اما در حال نشان می‌دهد که هدف و مقصود اصلی از هر گونه تبلیغ یا آگهی، مطلع کردن و آگاه نمودن مخاطبین از موضوع می‌باشد.

جذب - بدیهی است که چه در امور معنوی و چه در امور مادی و بازرگانی، این تبلیغ یا آگهی (اطلاع رسانی و آگاهی بخشی)، باید به همراه «جاذبه» باشد تا در مخاطب میل و رغبت به روی آوردن و گرویدن ایجاد نماید؛ و اگر دافعه ایجاد کند، به آن می‌گویند: "ضد تبلیغ"؛ همین کاری که در اسلام هراسی و تبلیغات دروغ، علیه اسلام یا جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان جهان می‌کنند.

اصل مجاورت - در تبلیغ (آگهی)، اصول و چارچوب‌هایی وجود دارد که اگر رعایت شود، بازدهی را افزایش می‌دهد و اگر نشود، چه بسا حتی تبلیغ را به ضد تبلیغ مبدل نماید. مثل معرفی صحیح - بیان و ابلاغ محکم و قاطع، اما دلنشین - مخاطب شناسی ... و از جمله رعایت «اصل مجاورت».

اصل مجاورت، یعنی چیزی که معرفی و به سوی آن دعوت می‌شود، در کنار چیزی که از قبل معروف و محبوب است قرار گیرد، تا به واسطه‌ی معروفیت و محبوبیت و جاذبه‌ی او، این هم معروف و محبوب گردد. به عنوان مثال، خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي - منم، من، خدایی که جز من خدایی نیست، پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار / طه، 14». ببینید، خود را معرفی کرد که «الله» است و متذکر شد که هیچ‌إله دیگری که محبوب انسان گردد و انسان واله و حیران او شود وجود ندارد و سپس دعوت به اقامه‌ی نماز را در مجاورت این عشق و محبت فطری و همگانی قرار داد، تا به واسطه‌ی محبت به خدا، محبت به نماز نیز ایجاد گردد.

زن در آگهی‌های بازرگانی:

زیبایی و جاذبه‌ی زن، به ویژه برای مردان (که محور اقتصاد در تولید، توزیع و مصرف هستند) نیازی به معرفی و تبلیغ ندارد. و البته این زیبایی نیز فقط در شکل صورت و اندام او نیست. بلکه صدا، نگاه، رفتار، ادا، عشوه و ... همه جاذبه دارد.

حالا صاحب کالا یا محصول، برای فروش و درآمد بیشتر، این جاذبه‌ی خداداد و طبیعی را در کنار محصولش قرار می‌دهد تا برای آن نیز جاذبه ایجاد کند. مثل این که برای معرفی یک چای یا قهوه، کسی را نشان دهند که در

یک فضای سبز طبیعی (جنگل، کنار دریا یا ...) نشسته و از چای می نوشد. حالا اگر زنی جوان و زیبا و دلنشین باشد و این فنجان را برای مردی (مثلاً همسرش) بیاورد، این جاذبه به مراتب شدیدتر می شود.

استفاده ابزاری از زنان و کودکان در آگهی های بازرگانی:

یک عده نیز از زن، تحت عناوینی چون آزادی زنان، نقش اجتماعی زنان، نقش اقتصادی زنان و سایر شعارهای فمینیسمی که فقط برای فریب دادن زنان و استفاده ابزاری از خلقت و بدن (زیبایی ها و جاذبه های جنسی) آنهاست، از زنان، برای آگهی، تبلیغات و بازاریابی استفاده می کنند، تا با این «مجاورات» و جاذبه، کالا یا محصول آنها نیز محبوب و مجذوب واقع گردد. البته ناگفته نماند که این کار، نوعی غش در معامله نیز هست، چون وقتی چای، روغن، برنج، لباس، خودرو یا ... را می خرید، آن زنی را اول او را تبلیغ کردند و به واسطه ی جاذبه ی او کالای خود را تبلیغ کرده اند، به همراه نمی دهند.

این «بردگی مدرن زنان»، محصول غرب است که متأسفانه در کشور ما نیز در حال ترویج می باشد. فقط آگهی بازرگانی در شبکه های سیما نیست، امروز همگان تماس های تلفنی دختران و زنان، و عشوهای آن چنانی (سلام، چطوری، عزیزم یک دقیقه برام وقت میداری به حرفم گوش کنی ... ما یک کتاب و یک لوح داریم که در آن ...) - یکی از آنها به من (نویسنده) حتی التماس می کرد: «بین عزیزم، آخه من روزیم تو همینه، اگر تو اینو از من نخری، من کارمو از دست می دم، تو رو خدا، بخر». و بدتر آن که به رغم ممنوعیت سوء استفاده کاری از کودکان، از آنان نیز برای این مجاورت بهره کشی می شود.

مسئولیت با کیست؟

در واقع این زنان و کودکان، همان کنیزان و بردگانی هستند که باید آزاد شوند. از اینها خواسته می شود که جاذبه های جنسی خود را برای درآمد عرضه کنند. به عنوان مثال در آگهی های داخلی که عریانی «سکس» در آن ممنوع می باشد، مثلاً زن با تمام آرایش، نگاهی که به شوهرش می کند و فلان برنج یا روغن را تبلیغ می کند؛ اما این نگاه جاذب و با عشو و لحن دل انگیز، فقط به شوهر نمایشی اش نیست، بلکه به تمامی مخاطبین است! منتهی چه کسی مسئول است؟

احساس مسئولیت و اقدام جدی، اختصاصی به رییس قبلی یا رییس جدید صدا و سیما ندارد، بلکه همه مسئول اند و متصدیان امر مسئولیت مستقیم تری دارند.

مجلس قانونگذار و ناظر باید نقش آفرینی کند - رییس صدا و سیما باید قاطعانه مدیریت کند - بخش بازرگانی صدا و سیما نه تنها نباید چنین آگهی هایی را تولید کند، بلکه قبل از پخش بازبینی کرده و از سفارش دهنده نپذیرد - قوه قضاییه باید به صورت جدی وارد عرصه شود، اگر قوانینی موجود است، بر اساس آن پیگیری کند و اگر نقص قانون وجود دارد، لایحه به مجلس بدهد - علما، فقها و مراجع محترم، باید متذکر شده و هشدار بدهند -

دانشمندان، فرهیختگان و اهل تحلیل و نقد و بررسی، باید ابعاد این فاجعه را بیان کنند و بالاخره مردم هستند که باید با انتقادهای شدید، ناخوشایندی خود را متذکر شده و حتی تحمیل نمایند و حقوق خود را از متصدیان امر مطالبه کنند.

با معلم دینی که سبب گمراهی دانش آموزان می شود و حرف های باطل می زند، مثلاً می گوید: معاویه [امام حسن] را گول زد که که صلح کرد! چگونه برخورد شود و یا چگونه باید دانش آموزان را متذکر شد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

همان طور که شاهدید و نمونه های مشابهی در همین پایگاه درج گردیده است، متأسفانه برخی از اساتید و دبیران و معلمان، طبق یک برنامه ی هدفمند و سازماندهی شده، شمشیر را علیه اسلام و مسلمین از رو بسته اند. چشم وزارت علوم و آموزش و پرورش روشن. البته اگر عمده در کار نباشد؛ چرا که ظواهر نشان می دهد، زیاد هم بی اطلاع یا مخالف نیستند.

الف - در هر حال کسی که چنین می گوید، نه "معاویه لعنة الله علیه" موضوع بحث اوست و نه "امام حسن علیه السلام"، بلکه اطلاعات، ایمان و باورهای دانشجویان و دانش آموزان را هدف گرفته اند. آنها می دانند که از سویی با توجه به "خواب و غفلت فرهنگی در کشور"، معمولاً یک دانش آموز یا یک دانشجویی که تازه چند ماه است دیپلم گرفته، علم و اطلاعات خاصی ندارد، و از سوی دیگر از ترس نمره و حتی اخراج صدایش در نمی آید؛ لذا نهایت سوء استفاده را می برند. وقتی کسی که اعتقاد و باوری ندارد، استاد یا معلم قرآن، معارف، علوم دینی و ... می شود، هدف و برنامه ریزی روشن است. چون می توانست استاد یا معلم درس دیگری شود، نه چیزی که قبولش ندارد.

ب - بدیهی است که شما نمی توانید در پاسخ این تک جمله ی دروغ و بختان و افترای او، تاریخ اسلام را بیاورید و شرح دهید که معاویه که بود؟ امام حسن علیه السلام که بود؟ چه اتفاقاتی افتاد؟ شرایط فرهنگی و سیاسی جامعه به چه شکلی بود؟ هدف مقطعی و دراز مدت هر کدام چه بود؟ متن صلح نامه چه بود؟ در این صلح نامه، معاویه رودست خورد و برای ابد رسوا و ملعون شد یا العیاذ بالله امام حسن علیه السلام فریب خورد؟ و نتایج این سیاست امام، در همان زمان و در طول تاریخ چه شد؟

بلکه، باید همان هدفی که منظور پنهان اوست را آشکار کنید و بگویید: "یعنی شما می گوید که امام حسن علیه السلام نه تنها معصوم نبودند، بلکه حتی به اندازه معاویه ملعون نیز علم سیاست و بصیرت نداشتند؟!"

*- اگر بگویند: «منظورم این نبود و شما دارید سفسطه می کنید و ...»؛ بگویند مگر نمی گویند: «امام حسن را گول زد؟!» این یعنی ایشان فریب خوردند، که با علم، سیاست، کیاست و بصیرت منافات دارد، چه رسد به عصمت!

*- اگر بگویند: «بله، منظورم همین است»؛ بگویند: پس مشکل شما در ترسیم، تشریح، درک و فهم یک برهه یا واقعه‌ی تاریخی نیست، بلکه اساساً شناختی از توحید، معاد، اسلام، ولایت، امامت و عصمت و ... ندارید، پس چرا معلم دینی شدید؟! خب بروید ورزش، نقاشی یا ... یاد بدهید؛ یا اگر علم و استعداد آن را ندارید، بروید مسافر کشی کنید، یا کارهای دیگر. بروید با شرافت کار کنید و نان در بیاورید.

مشکلات اساسی:

مشکل اساسی ما این نیست که این استاد یا آن معلم چه گفت؟ بلکه مشکلات اساسی ابتدا به وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مسئول بر می‌گردد که این قبیل افراد بی‌سواد، معاند و مغرض را به دانشگاه‌ها و مدارس می‌فرستند و سپس به دانشجویان و دانش‌آموزان بر می‌گردد که با قاطعیت مقابل‌شان ایستادگی نمی‌کنند و رسوای‌شان نمی‌سازند.

چرا اعتراض نمی‌کنید؟ چرا به او نمی‌گویند که ادعایت را اثبات کن؟ چرا این قبیل سخنان را برای وزارتخانه‌ها، حوزه‌های علمیه و ... نمی‌فرستید و نمی‌گویند: حالا شما بیایید پاسخ دهید؟ تا هم مطلع شوند که چه خبر است و هم خود را مسئول ببینند.

برخی جوانی هم سن و سال ما، از زندگی در جامعه دچار سرخوردگی و ناامیدی شدن، آینده مملکت برایشون مهم نیست... و خلاصه نسبت به وقت، آینده، معنویت، خودشون، جامعشون و ... بی تفاوتند. هدفی از زندگی کردن ندارند.

ادامه سؤال: باهاشون که صحبت می‌کنم از پوچ بودن زندگی می‌کنند. از اینکه هیچ چیزی برایشون معنی نداره می‌گند، از اینکه جامعه بهشون اهمیت نمیده می‌گند، از وضعیت بد اشتغال تو کشور می‌گند و ... از همه چیز و همه کس بریدنند. واقعاً نمیدونم چه جوابی باید بهشون داد؟ چه کمکی میتونم بهشون بکنم؟ به این دسته جوونا چه امیدی میشه داد؟ مگر نه اینکه رهبری تاکید میکنند سرمایه کشور ما همین جوونا هستن؟؟؟ لطفا جواب قانع کننده بدید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی با سؤالات و شبهات:

دلسوزی برای دیگران و برخورداری از غیرت و دغدغه برای هموعان و هموطنان، بسیار پسندیده و البته ضروری است، اما اولاً دلیل نمی‌شود که به هر حرفی که می‌زنند [که غالباً خودشان هم حرف خودشان را قبول ندارند]،

پاسخ بدهید و ثانیاً گمان نکنید که اگر پاسخی مناسب، منطقی و مستدل داده شود، حتماً باید قبول کنند و می کنند. خیر، اصلاً چنین نیست، حتی اگر وحی نازل شود و آن را پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله بیان و منتقل نمایند، لذا فرمود تو فقط تذکر بده:

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (الغاشیه، 21 و 22)

ترجمه: پس تذکر ده، که تو (به عنوان رسول) تنها تذکردهنده‌ای * تو بر آنها مسلط نیستی.

الف - این مملکت بیش از هفتاد میلیون جمعیت دارد که دهها میلیون نفر از آنان را نوجوانان و جوانان تشکیل می دهند و هیچ دلیلی ندارد که حتماً همگان یکسان باشند.

ب - ابلیس پس از نافرمانی و بحث و جدل مستکبرانه، وقتی دستش از هر استدلالی خالی شد، گناه را گردن خدا انداخت و گفت: "تو مرا اغوا کردی" - این روش همه گناه کاران شد، یعنی همیشه انسان گناه کار [از آن جهت که از خود راضی و متکبر نیز هست]، گنااهش را گردن دیگران می اندازد، از خانواده گرفته تا دوست و رفیق، تا جامعه، یا حکومت، یا شرایط اقتصادی و

ج - اما در همین محیط، با همین شرایط و سختی ها، مشکلات اقتصادی و تورم و اشتغال و ...، دهها میلیون جوان مسلمان، مؤمن، متعهد، امیدوار، با انگیزه، با شور و ... نیز وجود دارد. خود شما که دلتان می سوزد و می خواهید آنان را متذکر شوید و پاسخ های منطقی بدهید نیز در همین جامعه هستید، منتهی با مواضعی دیگر. خداوند متعال اینها را در دنیا و آخرت شاهد می آورد تا بانه ای برای توجیه اراده های سست، عملکردهای سوء، تبلی ها، تبعیت از هوای نفس و ... باقی نماند:

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنْفُسِهِمْ وَجَعَلْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (التحل، 89)

ترجمه: و [به یاد آور] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم، و تو را [هم] بر این [امت] گواه آوریم، و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، بر تو نازل کردیم.

از علل انحراف، ناامیدی و بی انگیزه بودن:

انسان وقتی به دنیا می آید، استعداد های بسیاری دارد، اما از "علم" تهی است و هیچ نمی داند. ولی خداوند متعال به او ابزارهای مختلف "شناخت" و "علم" داده است. در وجودش عقل و فطرت و قلب را موهبت نموده و در بدن ظاهریش نیز مغز، چشم، گوش، دست، پا و سایر اعضا را قرار داده است و سپس دستورات لازم روحی و جسمی را برای رشد و کمال نیز صادر کرده است.

دریافت اصلی، با چشم و گوش است، و البته پشت آن باید «سمع و بصر» باشد. یعنی انسان برای شنیدن حرف حق سمیع باشد و در آن چه می بیند، بصیر باشد؛ پس اگر به اختیار و اراده‌ی خود، این ابزار را تعطیل کرد، انسانیت او نیز تعطیل می‌شود، درست مثل یک حیوان یا حتی بدتر:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ أَدَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» (الأعراف، 179)

ترجمه: و حقا که ما بسیاری از جن و انس را (گویی) برای دوزخ آفریده‌ایم، زیرا که دل‌ها دارند ولی (حقایق را) بدان نمی‌فهمند، و چشم‌ها دارند ولی بدان (به عبرت) نمی‌نگرند و گوش‌ها دارند ولی بدان (معارف حقه را) نمی‌شنوند آنها مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترینند (زیرا با داشتن استعداد رشد و تکامل، به راه باطل می‌روند) و آنها همان غافلانند.

***** -** پس وقتی انسان با اختیار خودش تابع هوای نفس شد، بر عقل و قلبش پرده می‌افتد و وقتی بطن خود را از لقمه‌ی حرام پر کرد، سمع و بصرش در حجاب قرار می‌گیرد و وقتی "چشم و گوش" را در اختیار دشمنان خود گذاشت و به صورت دائم و مستمر، فقط پیام‌های منحرف‌کننده، ناامیدکننده و بی‌انگیزه‌کننده را در شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنتی و کلاً فضای مجازی دریافت کرد، اثر می‌کند و همین می‌شود که شاهدید.

***** - مگر می‌شود کسی خود را در آتش بیاندازد و نسوزد؟ یا در باتلاق بیاندازد و لجن سرتاپایش را نگیرد و فرو نرود؟ یا از بلندی پرت کند و ضربه مغزی نبیند و یا نمیرد؟

***** - مگر می‌شود انسان با علم و اختیار، لقمه حرام [مادی و معنوی] بخورد - به جای قیام به قسط و عدل و انصاف، علیه خودش و دیگران ظلم کند - به جای آن که انسان کامل را الگویی خود بسازد « لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ »، دائم از الگوهای منحط و رذیل شرق و غرب تقلید کند و سعی کند که ظاهر و باطن خود را شبیه آنان سازد، چشم و گوش را ورودی فسق و فجور قرار دهد... و امیدوار و با انگیزه و با نشاط نیز باقی بماند؟! اگر این رویه امید بخش بود، یأس و ناامیدی در غرب [طبق آمار خودشان] و عواقب سوء آن روزافزون نمی‌گردید.

***** - البته تردیدی نیست که از اهداف و استراتژی‌های مهم و اصلی دشمن، رواج ناامیدی و ترویج بی‌تفاوتی است. در میان ملل خود این ترفند را به کار بردند و نتیجه گرفتند و اکنون می‌خواهند این تجربه را در میان سایر ملل، به ویژه ملت‌های مستقل، با ایمان، با انگیزه، با نشاط، فعال و ... نیز ترویج کنند. و باید اذعان داشت که متأسفانه برخی از عمال داخلی آنها و نیز کسانی که نادانسته در این راه قدم بر می‌دارند، ابزار آن دشمنان اصلی می‌شوند.

یک مثال خارجی و داخلی:

خارجی - در ابتدای صدر اعظمی خانم مرکل در آلمان، آلمانی‌ها بسیار امیدوار شده بودند و او را به خاطر دو عملکرد می‌ستودند. اول اشتغال و دوم افزایش حقوق بازنشستگان (چون آلمان کشور پیری است و بازنشسته زیاد دارد).

سؤال کردیم، چگونه اشتغال ایجاد کرده است؟ گفتند: اجازه داده که جوانان، در غسالخانه و نیز نظافت پارک‌ها کار کنند، البته هر نفر، فقط هفته‌ای دو ساعت، تا نوبت به همه برسد.

پرسیدیم، چقدر افزایش حقوق داده است؟ گفتند: ماهانه یک یورو. گفتیم: یک بطری آب 1.5 یورو می‌شود، شما به چه خوشحالید؟ گفتند: همین یک یورو را ضرب در کثرت بازنشستگان بکنید و ببینید که چقدر می‌شود؟

داخلی - به غیر از تمامی پیشرفت‌های سه دهه‌ی اخیر که به رغم همه مشکلات داخلی و خارجی به دست آمده، ظرف کمتر از یک دهه، تحویلی بزرگ ایجاد شد. شکل روستاها عوض شد - به انرژی هسته‌ای و نانو تکنولوژی دست یافتیم - فضاپیما ساختیم - داروهای نایاب و استراتژیکی که فقط دو یا پنج کشور می‌ساختند را تولید کردیم - در بسیاری از عرصه‌های علمی جهان، در ده رتبه‌ی اول و گاهی در پنج رتبه اول قرار گرفتیم - سرعت رشد علمی در جهان اول شدیم - شبیه‌سازی و تولید سلول‌های بنیادین را آغاز کردیم ... و اینها در حالی بود که در کشور ما "سیم کارت" تلفن همراه، یک تا دو میلیون تومان (آن موقع) ارزش داشت.

اما انصاف دهیم که امروزه چه ترسیمی از آن دوره می‌دهند؟! آیا همه دستاوردهای مردم (به خاطر اهداف جناحی، حقدها و لجاجت‌های شخصی و سیاسی و ...) سیاه‌نمایی نمی‌شود؟ آیا ناامیدی تبلیغ نمی‌شود؟ آیا ترس و وحشت از هیبت دشمنان القا نمی‌گردد و ...؟

* - ولی در عین حال، همه در همین جامعه و شرایط هستیم، و همه عقل، بصیرت، چشم، گوش و اختیار داریم. یک عده به طرفی می‌روند و یک عده به طرفی دیگر؛ پس هر چند دیگران را مقصر کنند، اما ابتدا خودشان مقصرند.

پس، شما برای "تذکر" و "آگاهی بخشیدن"، تلاش بی‌وقفه کنید، افسران جنگ نرم باشید؛ اما گمان نکنید که حتماً باید بپذیرند.

امام حسین علیه السلام را دیدند، همه حرف‌هایش را شنیدند، استدلال‌ها را گوش کردند، مواعظ را مخاطب شدند ... در آخر گفتند: ما خودمان همه اینها را می‌دانیم و حتی می‌دانیم که حق با توست و تو راست می‌گویی؛ اما تصمیم گرفتیم که تو را بکشیم.

چرا ما باید برای امامانی که از دنیا رفته‌اند، به این شدت عزاداری کنیم، درحالی که پیامبر و حضرت علی (ع) این سنت را نداشتند.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: عمراً بنده و شما و دیگران، هیچ گاه نمی‌توانیم و نخواهیم توانست که شدت عزاداری پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در شهادت عموی‌شان حمزه‌ی سیدالشهداء علیه السلام را داشته باشیم، یا شدت حزن و اندوه و عزاداری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را برای شهادت فاطمه زهراء علیهاالسلام درک کنیم، یا مانند: امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام بر رحلت یا شهادت بزرگان و عزیزان سوگوار باشیم. چرا که علم، معرفت، ایمان، عطوفت، محبت و بصیرت آنان را نداریم و درک‌مان از اوج حقایق و عمق فجایع، بسیار ضعیف است.

الف - پیامبر اکرم، حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهراء و امام حسن مجتبی، حتی قبل از شهادت امام حسین علیه السلام، بر مظلومیت و شهادت ایشان می‌گریستند و امامان بعدی، همه مجالس تعزیه برپا می‌کردند، پس این چه تمحی است که می‌گویند: «آنها چنین سنتی نداشتند؟!».

ما برای مظلومیت و شهادت حضرت صدیقه کبرا، سیده النساء، فاطمه زهراء علیهاالسلام محزون می‌شویم و عزاداری می‌کنیم، اما هیچ موقع چون امیرالمؤمنین که خود یعسوب الدین است، نمی‌فهمیم و بالتبع گریه‌کنان نمی‌گوییم: «بی‌ستون شدم».

ما برای مظلومیت و شهادت حضرت ابوالفضل العباس محزون شده، گریه می‌کنیم و چه بسا عزاداری با شکوهی هم بکنیم، اما هیچ موقع مانند امام حسین علیه‌السلام، گریه‌کنان نمی‌گوییم: «الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي واضيعتا بعدك يا احي - اکنون کمرم شکست و چاره‌ام اندک شد، وامصیبتا بعد از تو، ای برادر!» چون اصلاً معرفت، شناخت و درک این معانی را نداریم و عظمت ایشان و نقش و اثرشان در احیا و ابقای اسلام و نجات خودمان را نمی‌شناسیم.

الف - ما اندکی از معرفت، محبت و مودت را داریم و پاره‌ای از علوم و اطلاعات نیز به دستمان رسیده است؛ قلب‌مان با پرده‌های هوای نفس محجوب شده، نفس‌مان با جهل و نافرمانی معیوب شده و بالتبع عقل‌مان نیز معیوب شده و هدف انواع ضدتبلیغ و هجمه دشمنان قرار گرفته‌ایم، این است چگونگی کمّی و کیفی عزاداری‌هایمان، برای خودمان و آن چه از دست دادیم و شرایطی که در آن گرفتار آمدیم؛ پس اگر معرفت، ایمان، علم، بصیرت و عواطف کامل‌تری داشتیم چه می‌شد؟

«إلّهي قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَ نَفْسِي مَعْيُوبٌ وَ عَقْلِي مَعْلُوبٌ وَ هَوَائِي غَالِبٌ وَ طَاعَتِي قَلِيلٌ وَ مَعْصِيَتِي كَثِيرٌ ...» (دعای صباح)

ترجمه: خدای من! دلم در پرده‌های ظلمت پوشیده شده و جانم دچار کاستی گشته و عقلم مغلوب هوای نفسم شده و هوای نفسم بر من چیره آمده، طاعتم اندک، و نافرمانیم بسیار گردیده

ب - حزن، اندوه و عزاداری، دو بُعد دارد:

۱ - یک بُعد آن شخصی است که به عقل و قلب هر کسی بستگی دارد. به بینش و دانش او از یک سو و به قلب، محبت و مودت و عاطفه‌اش از سوی دیگر، بستگی دارد.

۲ - بُعد دیگر، آرمایی و انگیزه‌ای است؛ در پی احقاق حق است؛ حفظ و تداوم و پویایی شعائر است، تا از یک سو مانع از فراموشی و مستحیل شدن در جار و جنجال‌های شیطانی دیگران نگردد؛ از سوی دیگر زنده و پویا بماند و راهنما و راهگشا باشد و از سوی دیگر تجلی وحدتی قلبی حول محور «حبل الله المتین» باشد. و این به جمعیت و جماعت بستگی دارد.

دشمنان:

دشمنان اسلام و مسلمین، با هر دو بُعد مخالفند. چرا که اولاً می‌دانند انسان در نهایت به سوی آن کسی یا آن چیزی می‌رود که او را دوست دارد؛ و آنها می‌خواهند قلب‌ها نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام بی‌توجه و بالتبع بی‌عاطفه و مودت شود، تا بتوانند محبوب‌های خود را در این حرم دل جایگزین کنند - و از سوی دیگر از ظهور جمعی حول محور «حبل الله = معصومین علیهم‌السلام»، می‌ترسند و تنفر دارند. چرا که سبب دانش و بینش و بصیرت اذهان عمومی می‌گردد؛ مرزهای حق و باطل را روشن می‌کند؛ تفاوت اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله، با انواع و اقسام اسلام‌های جعلی و تقلبی، مانند اسلام معاویه‌ای و یزیدی را در طول زمان واضح می‌کند؛ و در نهایت سبب می‌شود که تجمع مردم، حول محور آنها نباشد؛ و اهداف پلیدشان در سلطه محقق نگردد. سبب می‌گردد که این تجمع بصیرت بخش، به خیزش علیه آنان منجر گردد.

تمامی جنجال‌ها و ضدتبلیغ‌هایی که علیه محبت، حزن و عزاداری‌ها می‌شود، ریشه در همین دو دلیل دارد، و گرنه کسی نگران خوشحال یا ناراحت شدن ما نیست.

اگر مسلمانان عالم 24 ساعته بخندند (چنان چه حتی خنده‌های فیزیکی و بی‌روح تجویز می‌شود) - یا 24 ساعته بر مصائب خود و مصیبت‌هایی که آنان تحمیل می‌کنند، گریه کنند و مجالس عزا برپا کنند، هیچ یک از مستکبران را نگران نمی‌کند، اما اگر این شادی و خنده و یا این حزن و گریه و عزاداری، حول محور «حبل الله» باشد، همه نگران شده و به تکاپو می‌افتند. چرا که به «إِنِّي سَلَّمْتُ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَحَرَّبْتُ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَوَلِي لِمَنْ وَالَاكُمْ وَعَدُو لِمَنْ عَادَاكُمْ» منجر می‌گردد.

پس، به هر دو لحاظ معرفتی و عاطفی و نیز انگیزه‌ای و اجتماعی (به تعبیری سیاسی)، جشن و عزا حول محور ولایت و امامت، بسیار ارزشمند و ضروری است. «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»

چنانچه نقطه مقابل "حق"، (باطل) است نه (تکلیف)؛ - آنچنان که برخی اندیشمندان نظیر سروش قائل اند به این که حق و تکلیف متضاد یکدیگراند - پس متضاد تکلیف چیست؟ در صورت امکان تعریفی از تکلیف ارائه نمایید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

گاهی یک کلمه مشترک لفظی می‌شود، اما معانی متفاوتی بر آن مترتب است، لذا ممکن است که در هر حوزه‌ای، معنای دیگری از آن قصد گردد. از جمله این کلمات، «حق» می‌باشد که در حوزه‌ی حکمت و فلسفه، یک معنا دارد و در حوزه‌ی قضا (که بررسی حق و حقوق موضوع بحث آن است) معنای دیگری از آن قصد می‌گردد.

حق در حکمت و فلسفه:

الف - معنا و مقصود از «حق» در مباحث حکمی و فلسفی، «وجود = هستی» می‌باشد. هستی محض که همان کمال محض است و بالتبع هستی را از غیر نگرفته، بلکه عین ذاتش می‌باشد، لذا «واجب الوجود» است را «حق» گویند. چنان چه ابو علی سینا در مقاله هشتم شفا می‌فرماید: « وَ كُلٌّ وَاجِبُ الْوُجُودِ فَهُوَ حَقٌّ ». پس به تعبیر برخی از حکما، وجود مستقل، دائم و فنا ناپذیر حق است.

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» (المؤمنون، 116)

ترجمه: پس خدا والا است (برتری دارد)، آن فرمانروایی که حق است، هیچ خدایی جز او نیست، و او پروردگار [و صاحب] عرش کریم است

از این رو به هر چه که به خداوند متعال نسبت یابد، مثل فعل خدا، قول خدا، اراده خدا، رسول خدا، عرش خدا، کتاب خدا، حکم خدا و ... نیز «حق» اطلاق شده است:

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» (البقره، 147)

ترجمه: حق همه از ناحیه پروردگار تو است زنهار که از دودلان (شک و تردید کنندگان) مباشی.

در این حوزه، در مقابل حق به معنای هستی، «باطل» به معنای نیستی قرار می‌گیرد. پس حق، وجود ثابت و بسیطی است که هیچ گونه عدم (باطل) به آن راه نمی‌یابد.

ب - از همین معنا، «حق» را به معنای «وجود واقع» نیز گرفته‌اند. چنان چه ملاهادی سبزواری بر این نظر است که «یکی از معانی حق، خبر و قضیه‌ی مطابق با واقع است»؛ و سهروردی نیز بر این نظر است که «قول و اعتقادی که با واقعیت عینی مطابقت داشته باشد، «حق» می‌نامند». و البته واقعیت عینی، همان «حق» به معنای هستی محض و تجلی او در نظام آفرینش او می‌باشد.

حق و حقوق اشیا (مخلوقات) عالم:

بحث «حق و حقوق» در این حوزه نیز دو محور دارد؛ یکی حکمی یا فلسفی و دیگری حقوقی و اعتباری.

الف - فلسفی: عالم هستی، همه آفرینش "حق تعالی" می باشد. یعنی همه تجلی علم، حکمت، اراده و مشیت اوست - یعنی همه فعل اوست - و از "حق"، به جز "حق" صادر نمی شود، یا به تعبیر صحیح تر "حق" جز به "حق" خلق نمی کند، پس آفرینش همه "حق" است.

نقطه مقابل این "حق"، پوچ و عبث است که چون پوچ است، به آن "باطل" نیز گفته می شود:

«أَفْحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَتَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (المؤمنون، 115)

ترجمه: آیا پنداشته اید که شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید؟

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» (ص، 27)

ترجمه: و ما آسمان و زمین و آنچه میان آن دو هست را "باطل" (لغو و بیهوده) نیافریدیم، آن گمان کسانی است که کفر ورزیدند، پس وای به حال کسانی که کافر شدند از آتش.

ملاحظه:

در این حوزه، بحث از «خلق» است و "غایت" آفرینش او، که پوچ، عبث و باطل نیست، پس "حق" است. پس، در این مقوله، «چیزی که يك شيء، شایستگی وصول به آن را دارا می باشد، حق است (مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج 3، ص 182)» - یا به تعبیری دیگر «منتهی گشتن به غایتی که مقصود می باشد؛ یعنی «حق» به اعتبار غایات اشیاء در مقابل عبث و پوچ. این معنای از حق، که مستفاد از آیات قرآن است، بدین معناست که اشیا به اعتبار غایات خودشان «حق» هستند. در موجودات بالقوه، باید به فعلیت برسند، اگر يك کمال ثانوی در انتظار شيء باشد، که کمال اولش همان حرکت اوست، آن شيء حق است، و اگر کمال ثانوی در انتظارش نباشد، پوچ است (شهید، آی الله مطهری، مجموعه آثار، ج 8، ص 250-251)»

ب - حق (حقوقی و اعتباری): همین که مخلوق به "حق" و حکیمانانه خلق شده و در این کارگاه هستی، در

جایگاه رتبه ای (مرتبه وجودی) و یا زمانی و مکانی خاصی قرار گرفته که باید در آن نقش آفرینی کند، کلیه استعدادهاي بالفعل و بالقوه ای او که باید محقق شود تا به "غایت کمال خود" برسد، می شود "حق و حقوق" او. پس "حق" بدین معنا که در حوزه های حقوقی (فقهی)، اخلاق و سیاست (به معنای عام آن) مطرح می شود، بیشتر به معنای "امتیاز، سلطه، مالکیت و اختصاص" است، یعنی جواز انسان به نوعی تصرف یا مالکیت و ... و هم چنین نقطه مقابل آن "باطل" نیز به معنای عدم این امتیاز یا اختصاص می باشد. مثل این که گفته شود: آزادی حق انسان است - نفقه حق زن است - اجرت حق کارگر است و ...

تکلیف:

اگر چه "حق و تکلیف" رابطه تنگاتنگی با هم دارند، اما تکلیف به اموری گفته می‌شود که انسان سالم و عاقل، در موضع "ایجابی" باید انجام دهد و در موضع "سلبی" نباید انجام دهد. و البته این "بایدها و نبایدها" که در عرصه حقوق، فقه، قوانین (شریعت) مطرح می‌گردد، باید متکی و مبتنی به "حق" باشد، هر چند اعتباری باشند. تکلیف وظایفی است که شخص در آن اختیار انجام دادن یا ندادن (عمل یا ترک عمل) دارد. پس اگر اختیاری نداشته باشد، یا به هر شکلی اختیار از او سلب شده باشد، تکلیف نیز ساقط می‌گردد. مثل این که گفته شود: تکلیف هر انسان عاقلی این است که برای حفظ سلامتی و رعایت ضوابط آن و تحقق آثار آن در نظام هستی، دست‌هایش را قبل از خوردن بشوید. حالا اگر یکی دست نداشته باشد، یا آب نداشته باشد، یا رساندن آب به پوستش مضر باشد، آن تکلیف ساقط می‌گردد. یا در تکلیف شرعی گفته شود: روزهی ماه رمضان یا پرداخت خمس یک تکلیف است؛ بدیهی است که روزه از کسی که بیمار یا مسافر است، و پرداخت خمس از کسی که اندوخته‌ی اضافه بر مصرف ندارد، ساقط می‌شود. از این رو فرمود: خداوند متعال به هیچ‌کسی بیش از آن چه به او داده، تکلیفی نکرده است.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا - خدا هیچ کس را جز [به قدر] آنچه به او داده است تکلیف نمی‌کند / الطلاق، 7» - «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا - خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند / البقره، 286»

حقوق (قوانین) اعتباری و نظریه دکتر سروش:

پی‌تردی هر قانونی، باید منطبق و مبتنی بر "حق" باشد تا بتوان آن را به حق تکلیف‌آور قلمداد نمود. بدیهی است که اگر حقوق (قوانین) منطبق و مبتنی بر حق نباشد، مبتنی بر باطل بوده و از منشأ قدرت نشأت می‌گیرد که همان دیکتاتوری خواهد بود.

شاید بتوان گفت که تمامی این دسته نظریات دکتر سروش و سپس همفکران او، از این نقطه آغاز شد که مدعی شد «جهان‌بینی منفک از ایدئولوژی» می‌باشد و یا به تعبیری دیگر «بایدها و نبایدها، از هست‌ها بیرون نمی‌آید - ایدئولوژی زاینده جهان‌بینی نیست و...».

البته این همان تفکر دیرینه در اندیشه غرب است که سرانجامش انکار هر گونه "حق" و "اعتباری" و "نسبی" دانستن هر چیزی و هر ارزشی می‌باشد که دکتر سروش آن را در قالب ادبیات دینی و فارسی، به اصطلاح بومی سازی کرده است.

این نظریه (مانند اغلب نظریه‌های غربی)، به جای "حق" (هستی و واقعیت‌های منطبق بر آن)، فقط بر "مثال" استوار می‌باشد. به عنوان مثال می‌گویند: «خدا هست، دلیلی نیست که من باید نماز بخوانم یا نباید نماز بخوانم».

ظاهر مثال در ابتدا موجه به نظر می آید، اما واقعیت (حق) این است که اگر نگوییم مثال غلط است، دست کم باید بگوییم ناقص است.

ما می توانیم رابطه‌ی «هستی = حق» و «قانون = تکلیف» را به نوع کامل تری مطرح کنیم. به عنوان مثال، ابتدا یک هستی را کامل تر شرح می دهیم، مثلاً می گوییم: تخم مرغ هست - تخم مرغ حاوی این خواص هست - این خواص برای بیمار کلیوی یا مبتلا به چاقی یا فشار خون مضر هست - این آقا یا خانم نیز بیمار مبتلا هست، در ضمن عاقل و عالم نیز هست - حال آیا باید این تخم مرغ را بخورد یا نباید بخورد؟ اگر علم نداشت، عقلش سلامتی را حکم می کند، اما باید یک پزشک متخصص به او بگوید مضر هست یا خیر؟ و او باید تجویز پزشک را عمل کند یا خیر؟

خدا هست - خداوند متعال علیم و حکیم هست - نظام خلقت حکیمانه و برخوردار از غایت است - خداوند متعال هدایت کننده است...؛ از سوی دیگر، انسان مخلوق آن خداست، انسان عاشق کمال است، کمال انسان منوط به هدایت شدن است، انسان نیازمند به هدایت تکوینی و تشریحی است و...؛ حال آیا باید خداوند متعال قوانین هدایت تشریحی را ابلاغ کند و باید آن قوانین اطاعت شود یا خیر؟

خانمی بسیار دانا که از حوزه علمیه آمده بود، فرمود: «بیباید حلقه‌های 22 نفره تشکیل دهیم تا هر کدام روزهای جمعه 500 صلوات برای سلامتی آقا و نابودی حکومت داعش بفرستیم، اسامی را نیز به من دهید تا به استادم دهم... دیگر هم او را ندیدیم.»

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

این خانم بیش از آن که دانا باشد، زیرک بوده است و از سادگی و زودباوری مخاطبین، نهایت سوء استفاده را نموده است.

الف - متأسفانه برخی از مردم، عاشق حرف‌های بی حساب، کارهای عجیب و غریب و رفتارهای نامتعارف هستند و باز متأسفانه این میل عوامانه در خانم‌ها به مراتب بیشتر است. همین امر سبب شده تا یک عده افراد زیرک (یا بهتر بگوییم: حقه‌باز) و البته هدفمند، به جلسات مذهبی [به ویژه برای بانوان] نفوذ کنند و با گفتن یاوه‌هایی که هیچ ربطی به اسلام ندارد - دادن اذکاری عجیب و غریب و...، ضمن ایجاد اعوجاج در ذهن و قلب آنها، تشکل‌هایی نیز به وجود آورند! چنان چه شاهدید حتی بی سوادترین افراد، در وایبر یا فضای مجازی، برنامه ذکر به مردم می دهند.

ب - تشکیل «حلقه» یکی از همین ترفندها است. اساساً همین واژه‌ی «حلقه» برای مجالس و تشکلات دینی از کجا آمده است و چرا اخیراً این همه رایج شده است؟ آیا جز این است که ریشه در اسرائیلیات و تشکیل حلقه‌های فراماسونی و صهیونیستی و بعد شیخی‌گری، بابی‌گری و بهائیت و نیز حلقات نقشبندی‌ها و قادری‌ها و ... داشته است؟ البته منکر آن نیستیم که گاهی عرفا و ... برای عبادتی خاص، حلقه ذکر تشکیل می‌دانند، اما نامش این نبوده است. بلکه همان مجلس ذکر می‌باشد.

ج - ذکر، چه صلوات و چه لعن و چه هر ذکر دیگری، یاد خدا، تهلل و تکبیر و تسبیح خداوند متعال است. در واقع رابطه‌ای بین عبد و معبود است و عبادت است؛ حال چه لزومی دارد که اگر چند نفر قرار گذاشتند که در روز یا ساعت خاصی ذکر بگویند، حتماً اسامی خود را بنویسند و به کسی دهند تا او به استادش دهد؟! **د -** گروه‌گردن مردم، ایجاد حلقه‌ها و ...، چه در جلسات مذهبی، چه در فضاهای مجازی مثل فیس بوک، واتس آپ، وایبر، لاین و ...؛ ظاهرش یک ارتباط است و باطنش تشکیل گروه‌های دسته‌بندی شده و شناسایی آنها برای اهداف بعدی می‌باشد.

چه لزومی دارد که کسی بیاید در جمع عده‌ای مؤمن و جلسه‌ای، برای ذکر صلوات یا ...، گروه 22 نفری تشکیل دهد و اسامی آنها را دریافت کند که به اصطلاح نزد استاد برود و بعد هم برود و پیدایش نشود؟! مثلاً اگر گروه 20 نفره یا 200 نفره باشد چه می‌شود؟ پس کار حساب شده است.

اینها همان توطئه‌ها و فتنه‌هایی است که متأسفانه و معمولاً در کشور ما خیلی دیر مورد توجه قرار می‌گیرد و زمانی تصمیم برای روشن‌گری مردم و برخورد با آنها اخذ می‌شود که دیگر خیلی دیر شده و هر کاری که کنند، اثری ندارد، چه رسد به این که بسیار ضعیف و بد هم کار کنند و اثرش معکوس شود.

ه - از این رو، خواهش ما از همه خانم‌ها و آقایان این است که به هیچ وجه اجازه ندهند با افکار و عقاید آنها بازی کنند، دل پاک و نگاه صاف و صادقانه‌ی آنها را مورد سوء استفاده قرار دهند، به نام اسلام و ذکر و دعا و تسبیح و ...، آنها را سازماندهی کنند و برای خود دکان و دستگاه باز کنند.

نکته:

- * ذکر صلوات، ذکر لعن و هر عبادت دیگری، هیچ نیازی به تشکیل و تشکل حلقات در مجالس یا فضایی مجازی ندارد و ثبت نام و ارائه مشخصات و تهیه فهرستی از اعضا و ... نیز نمی‌خواهد.
- * دین خدا، نه بازی و سرگرمی است و نه جادو و جنبل. بلکه همه عقل و بصیرت است - ایمان و اخلاص و عمل صالح است و همه نظم و انضباط و علم و برنامه‌ریزی در شئون فردی و اجتماعی زندگی است. فقاهت،

مرجعیت، فتاوا، رهبری دینی و ...، برای همین است که هر چند نفری برای خود یک حلقه درست نکنند و دین نسازند.

*- هر کسی را به جلسات راه ندهید و به محض این که حرف عجیب و غریب زد، ذکرهای من درآوردی داد، اسم خواست، تشکیل حلقه داد، ادعای عرفان و عرفان زدگی کرد و ...، نه تنها با اعتراض بیرونش کنید، بلکه پیگیر شوید، شکایت کنید، مصر باشید که تحت تعقیب و پیگیری قرار گیرد.

لعن و صلوات:

لعن، لفظ نیست، بلکه دشمن شناسی است. لعن یعنی دور دانستن از رحمت خدا. لعن یعنی براءت خود از دشمن خدا - البته ممکن است با ذکر نام مصداق دشمن، مثل امریکا، انگلیس، اسرائیل، تکفیری، داعش و هر ظالم دیگری، به لفظ نیز بیان شود، اما به منظور لعن کسی، یا دعا برای نابودی اش، صلوات نمی فرستند؛ بلکه همان لعن را بیان می کنند.

حالا این که قبل و بعد از هر دعایی، صلوات سبب استحابت بیشتر می شود، درست است، اما معنایش این نیست که مثلاً بگویند: برای نابودی استکبار و ظلم امریکا صلوات. یا برای نابودی داعش صلوات. این هم یک نوع اعوجاج طراحی شده به نظر می رسد. بصیر و مراقب باشیم که بهترین عبادت است.

دلیل معصوم نبودن حضرت ابوالفضل (ع) و حضرت زینب (س) چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: چه کسی گفته که آنها معصوم نیستند که ما دلایلش را بیان نماییم؟ نه تنها ایشان، بسیار دیگری نیز معصوم بوده اند؛ مگر لقب حضرت معصومه علیها السلام را امام رضا علیه السلام نداده اند؟ منتهی این بزرگواران در حد و جزو چهارده معصوم که تالی تلو و حد اعلاي عصمت می باشند نبوده اند.

در خصوص عصمت به چند نکته مهم باید توجه نمود:

یک - عصمت، مرحله‌ی بالایی از کمال انسانی در تمامی شئون و فعلیت تمامی استعدادهای انسان است و مرهون علم، صیانت نفس و اخلاص در بندگی و عمل صالح می باشد.

دو - عصمت نیز مانند هر کمال دیگری (علم، حکمت، رأفت، رحمت، بصیرت و ...)، همه از اسمای الهی است و تجلی آن در مخلوقاتش، دارای مراتب متفاوت می باشد. چنان چه حتی در مورد انبیای الهی نیز فرمود، برخی برتر از برخی دیگر می باشند.

سه - عصمت، مرحله بالایی معرفت و شناخت، و مرحله بالایی ایمان به آن معرفت و شناخت است، که سبب می‌شود آدمی صاحب بصیرت شود، ظاهر بین نباشد، باطن هر نیت، کار، عمل و هر چیزی را ببیند و در واقع از ناسوت (عالم ماده) گذشته و با «ملکوت» مرتبط گردد.

یک مثال:

عقل، علم، آگاهی، ایمان و بصیرت، نگهدارنده (عاصم) انسان از خطا و لغزش و گناه و ضعف‌های دیگر هستند. به عنوان مثال: شاید یک کودک نداند که اگر نزدیک به آتش (ولو بسیار ضعیف، به حد شعله یک کبریت یا شمع گردد)، خطر او را تهدید می‌کند و به خاطر همین جهلش به آن نزدیک شود، اما کسی که علم یافت و به آن علم نیز ایمان و یقین پیدا کرد، خود را از آن نگاه می‌دارد. این بازدارندگی خود، در همین حد نیز مصداقی از عصمت است.

چهار - از همین معنا و مثال معلوم می‌شود که "عصمت" در انسان صرفاً جبری نیست؛ یعنی چنین نیست که خداوند متعال کسی را معصوم قرار داده باشد و در خلقت او، هیچ اختیار و امکانی برای خروج از عصمت نداشته باشد، بلکه بازدارندگی و صیانت نفس خود به اختیار انجام می‌پذیرد.

پنج - عصمت از سویی ایجاد مصونیت از ارتکاب به گناه است و از سویی دیگر کمالی است که سبب بازدارندگی از هر گونه خطا، اشتباه، فراموشی و ... نیز می‌گردد.

شش - عصمت از گناه، برای همگان ممکن است، چرا که خداوند متعال به همگان امر فرمود که خود را از گناه و معصیت نگهدارید و بدیهی است که خداوند حکیم، به چیزی که در امکان و قدرت انسان نیست امر نمی‌کند. پس هر کسی می‌تواند معصوم از گناه باشد (البته به حد خود). [دقت کنیم که خیلی از کارها برای بنده و شما گناه محسوب نمی‌گردد، اما برای اولیاءالله و در رأس آنها پیامبر اکرم و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین، گناه محسوب می‌گردد].

هفت - اما عصمت کامل از هر گونه خطا، اشتباه یا فراموشی، برای همگان ممکن نیست.

الف - پیامبر اکرم و اهل بیت صلوات الله علیه و آله، انسان کامل هستند، یعنی حد اعلای ممکن برای رشد و تعالی برای یک انسان، در آنها محقق شده و تجلی یافته است. از این رو آنان به معنای اتم و کامل «معصوم» از هر گونه گناه، خطا، اشتباه و فراموشی می‌باشند؛ لذا (به تعلیم وحی و آموزه‌های خودشان که معدن وحی و مخزن علم لایزال الهی می‌باشند) ایشان را "معصوم" (بدین معنا) نامیده و به غیر از آن چهارده نفر، هیچ کس دیگری را معصوم نمی‌دانیم.

ب - وقتی گفته می شود «امکان خطا، اشتباه و فراموشی»، معنایش این نیست که حتماً به این امور مبتلا و دچار می شوند، بلکه یعنی «امکانش» قابل نفی نیست، منتهی در انبیای الهی (با شدت و ضعف مرتبه ای که نسبت به یک دیگر در علم و عصمت دارند) و هم چنین چهارده معصوم علیهم السلام، این "امکان" نفی می شود.

حضرت زینب کبری علیها السلام:

* - حضرت زینب علیها السلام، تنها دختری در این عالم است که هم پدرش معصوم است و هم مادرش؛ مانند حضرات امام حسن و امام حسین علیهما السلام که تنها فرزندان پسر دو معصوم هستند. حتی حضرات امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء و دیگر امامان علیهم السلام نیز از این ویژگی برخوردار نبوده اند.

* - حضرت زینب علیها السلام، محرم اسرار و از بزرگترین یاوران و حامیان شش معصوم (حضرات امیرالمؤمنین، فاطمه زهراء، امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام) بودند؛ آیا شخصی که از علوم، فضایل، ایمان و مراتب بالای کمال انسانی برخوردار نباشد و احیاناً مرتکب گناه (حتی صغیره) شده باشد، می تواند در به چنین رتبه و توفیقی نایل آید؟

* - حضرت زینب کبرا علیها السلام، از علم لدنی برخوردار بودند، چنان چه امام معصوم، حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: «انت بحمدالله عالمة غیر معلمة و فهمة غیر مفهومة»، یعنی: الحمد لله، شما عالم بدون معلم هستید و فهیمی هستید که کسی آن معارف و مفاهیم و حقایق عالم هستی را به شما تفهیم نکرده است.

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام:

* - ایشان در مقامی از علم و فضیلت قرار داشتند که به «پدر فضل» ملقب و مشهور گردیدند.

* - ایشان در مقامی قرار داشتند که امام سجاد علیه السلام در حق ایشان فرمودند: « خداوند رحمت کند عمومی

عباس بن علی علیه اسلام را، که به تحقیق ایثار و جانبازی کرد و جنگ نمایانی نمود و خود را فدای برادرش ساخت، تا اینکه دستانش قطع شد و خداوند در مقابل، بسان عمویش جعفر طیار، دو بال به او عنایت کرد تا با آنها با ملائکه در بهشت پرواز نماید. و همانا عباس علیه السلام نزد خداوند تبارک و تعالی منزلتی دارد که جمیع شهدا در روز قیامت بر او غبطه خورند و تمنای مقامش را نمایند» (خصال شیخ صدوق، جلد 1 صفحه 35)

* - ایشان در مقامی از بصیرت بودند که امام صادق علیه السلام فرمودند: « كَانَ عَمُّنَا الْعَبَّاسُ (ع) نَافِذَ الْبَصِيرَةِ ؛ عموي ما عباس (ع) بینشی ژرف داشته است» (اعیان الشیعه، ج 7، ص 430)

* - ایشان در مقامی از علم و ایمان و بصیرت بودند که امام صادق علیه السلام، هنگام زیارت قبر ایشان شهادت دادند: «أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهَيِّنْ و لَمْ تَنْكُلْ و أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَيَّ بِصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ ؛ گواهی می دهم که تو لحظه ای از خود سستی نشان ندادی و برنگشتی، بلکه مَشِي تو بر ایمان و بصیرت در دین رقم خورده بود».

*- ایشان در مقامی از ولایت‌پذیری، معرفت، اطاعت و تبعیت از امام و شهادت قرار گرفتند که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «پس خداوند برترین و بیشترین و وافرترین و کامل‌ترین پاداش کسی را از میان آنان (مجاهدین و شهدای حق) که به پیمانشان وفا نمودند، دعوت او را پذیرفتند و از ولی امر خود طاعت کردند، به تو ارزانی فرماید.» (کامل‌الزیارت ابن قولویه صفحه 257)

*- ایشان که علمدار امام زمان‌شان بودند، در میان شهدای والا مقام کربلا (از خاندان و یاران)، تنها کسی بودند که وقتی به شهادت رسیدند، امام حسین علیه‌السلام فرمودند: «الآن انکسر ظهري و قلت حیلتي واضیعتا بعدک یا اخی» یعنی: اکنون کمرم شکست و چاره‌ام اندک شد، وامصیبتا بعد از تو، ای برادر!

نتیجه:

پس هیچ تردیدی نمی‌ماند که آن دو بزرگوار، در مرتبه بسیار بالایی از علم، حلم، بصیرت، تعقل، فضل، ایمان، عمل و سایر کمالات انسانی قرار داشتند و بالتبع معصوم از گناه بودند، اما مرتبه کمالی و عصمت آنها (و هیچ کس دیگری)، در حد چهارده معصوم علیهم‌السلام نبوده و نمی‌باشد.

پاییز ۱۳۹۳
آذر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

کتاب الکترونیک

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

تاریخ - آذر 1393

تاریخ - فکر می‌کنم، اگر ما دینداران (بطور عام) و شیعیان (بطور خاص) بتونیم از چنبره "تاریخ" خلاص بشیم، و دین رو بطور مستقیم از "متن" (قرآن یا هر متنی دیگری) استنباط کنیم، بدون در نظر گرفتن "نویسندگان" این متون. اونوقت هستش که به بلوغ می‌رسیم. فکر می‌کنم یکی از علل عقب ماندگی و انحطاط ما مذهبی ها همین اسارت ما در تاریخ و حوادث تاریخی و "اشخاص" هستش...

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

این معنا همان اندیشه یا بهتر بگوییم ادعای «حسبنا کتاب الله - کتاب خدا برای ما کافیت» و اعتقاد کنونی وهابیت است که اکنون به این شکل در جمله بندی بیان شده است.

پاسخ این است که خیر، بلکه به طور حتم، این ذهنیت، به لحاظ عقلی، قرآنی، علمی، اخلاقی، انسان شناسی، جامعه شناسی، دانش پژوهی و ... خطاست.

الف - این واژه‌ی «به طور مستقیم»، که برای مباحث بسیاری و از جمله دینداری، عبادت، ارتباط با پروردگار عالم، بهره‌مندی از وحی و ... به کار می‌برند، یک حقه جهت قطع ارتباط است.

شخصی در رد و تکذیب «توسل» گفت: چرا رابطه‌ی عبد با معبودش، یا خلق با خالقش، یا بنده با ربّش مستقیم نباشد؟ مخاطب به جای بحث‌های طولانی و استدلال‌های قرآنی، روایی، عقلی و ... در یک کلمه پاسخ داد: «اگر خداوند مَنّان چیزی را بدون واسطه و وسیله به تو داد، تو هم بدون واسطه و وسیله از او اخذ کن».

ب - تجزیه منابع شناخت انسان و حذف برخی از آنها، یکی از طرق ایجاد انحراف و انحطاط در رشد و بلوغ فکری بشر، به ویژه در عرصه‌ی دین‌شناسی می‌باشد.

در این تجزیه، فرقی ندارد که گروهی عقل را نفی کنند و گروه دیگری وحی را نفی کنند، یا گروهی استدلال را نفی کنند و گروه دیگری تاریخ را نفی کنند و کنار بگذارند، گروهی اخلاقیات را نفی کنند یا گروه دیگری اهمیت اقتصاد را منکر شوند؛ در هر حال همه اینها مثله کردن انسان و ناقص کردن منابع شناختی اوست. مثل کسانی که

به ظاهر قرآن می‌چسبند و اهل بیت علیهم السلام را رها می‌کنند و یا کسانی که مرتب دم از اهل بیت

علیهم السلام می‌زنند، اما قرآن کریم را از زندگی کنار می‌گذارند.

- ج -** حالا فرض کنیم یکی رفت سراغ قرآن کریم تا دین را مستقیم استنباط کند و نویسنده یا تاریخ را کنار گذاشت؟! (خب چه می‌کند؟ آیا برایش فرق ندارد که این کلام وحی است یا سخن اشخاص؟ آیا در تلاوت قرآن، آیاتی که نقل تاریخی اقوام و اشخاص هست را کنار می‌گذارد؟! خود قرآن کریم سراسر نقل تاریخی دارد.
- د -** وقتی «دین شناسی» را موضوع (سوژه) قرار می‌دهیم، باید در همان چارچوب سخن بگوییم. * - پس سؤال مطرح می‌شود که «آیا قرآن کریم به شخص من و شما نازل شده است؟» پاسخ این است که خیر، بلکه وحی به قلب نبی و رسول نازل می‌شود.
- * - سؤال بعدی این است که شما قرآن را از که اخذ کردید؟ مستقیماً از خدا، یا از همان نبی و رسول و به واسطه افراد دیگر؟ پاسخ این است که از ایشان و دیگر افراد واسطه.
- * - سؤال بعدی این است که پس چگونه می‌خواهید بدون شناخت آنها و یا با کنار گذاشتن آنها، قرآن را فهم کنید و یا به آن ایمان آورده و عمل کنید؟!
- ه -** "دین"، یک واژه‌ی بی‌معنا - یک اسم بی‌مسمی و یا یک موهوم ذهنی نیست، بلکه یک حقیقت است، مجموعه‌جهانی‌بینی و ایدئولوژی است، از هستی و باید و نبایدهای منطبق با آن سخن می‌گوید، از مبدأ و معاد آفرینش می‌گوید، از انسان می‌گوید، از دوست و دشمن می‌گوید، از عقل و جهل انسان می‌گوید و ... پس هم تجلی دارد، هم سخنگو دارد، هم معلم و راهنما دارد، هم نمود عینی دارد و هم تجلی و ظهور دارد که همه در "انسان کامل" است. حالا اگر کسی اینها را کنار گذاشت، از دین جز الفاظ و موهومات ذهنی چه می‌فهمد؟!
- و -** "دین" چه اسلام باشد و چه سایر ادیان الهی - چه دین خدایپرستی باشد و چه دین بت‌پرستی یا فرعون پرستی یا ایسم‌پرستی، همه «حبّ و بغض» است، همه «تولا و تبری»، سراسر دوست شناسی و دشمن شناسی است. حالا اگر کسی نام همه دوستان و دشمنان سیره و عملکرد آنها را «چنبره‌ی تاریخ» گذاشت و خواست دین‌شناس و دیندار باشد، چه باید بکند؟
- ز -** انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علم شناسی، فرهنگ شناسی، رفتار شناسی و ... بدون تاریخ شناسی و شناخت اشخاص و اقوام و فرهنگ‌ها و سنن و کرده‌هایشان ممکن نیست؛ چطور نوبت به «دین شناسی»، از جمله "اسلام" و به ویژه "تشیع" که می‌رسد، می‌گویید: خود را چنبره‌ی تاریخ خلاصی دهیم تا دین را بهتر بشناسیم؟!
- شناخت فرهنگ ایران، بدون شناخت تاریخ آن - شناخت فرهنگ امریکا بدون شناخت تاریخ و چگونگی پیدایش آن - شناخت مکاتبی چون بودیسم، هگلیسم، مارکسیسم، نازیسم، نئو نازیسم، لیبرالیسم و ... بدون شناخت تاریخ آنها، سیره و روش آنها، نتایج حاصله و ... چگونه ممکن است؟ اما برای شناخت اسلام،

می گویند: "خود را از چنبره‌ی تاریخ، آورندگان آن، بیان کنندگان آن، عمل کنندگان به آن، فراهای آن، نقش آفرینان آن، دوستان و دشمنان آن خلاص کنیم!؟"

*- این یعنی پیامبر اکرم صلوات الله علیه را شناس، تا فرقتش را با ابوسفیان نیز ندانی، تا وقتی قرآن فرمود «اطیعوا الرسول» ندانی چه کنی؟!؟

*- این یعنی امیرالمؤمنین، امام علی را شناس، تا خوارج را شناسی و به نام اسلام فرق علی علیه السلام را بشکافی. یا در طول تاریخ "تکفیری و داعش" تحویل جامعه اسلامی دهی.

*- این یعنی، امام حسن مجتبی علیه السلام را شناس تا فرقتش با معاویه لعنة الله علیه را ندانی، تا فریب بخوری و معاویه را امیرالمؤمنین و ایشان را حتی [العیاذ بالله] ذلیل کننده‌ی مؤمنین بخوانی و نام خود را نیز دین شناس و دیندار بگذاری!

*- این یعنی امام حسین علیه السلام را شناس، تا یزید شناس نشوی و فرق بین اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله که همان اسلام ولایی است، با اسلام یزیدی یا امریکایی و انگلیسی را شناسی و بتوانی به راحتی حسین بن علی علیه السلام را "خارجی" (خروج یافته از دین) بخوانی، چرا که با یزید بیعت نکرد و او را به مسلخ کشانده و سر بری.

***- پس بدون شناخت انبیا و اولیای الهی، سیره و روش آنها، عملکرد آنها، دوست و دشمن آنها ... و در یک کلام، تاریخ آنها، شناخت دین محال است؛ و البته همی مقصود این است که مسلمان "ولی شناس" و "امام شناس" نگردند، تا بتوان در عین حال که پیشانی بر سجده نماز گذاشته و قرآن در بغل دارد، او را منحرف کرد.

نکته:

در ادامه سؤال نوشته شده: «به نظرم امام زمان (یا بهتره بگم، انسان کامل)، ما رو به این مرحله از بلوغ می‌رسونه که با فهم و عقل و تفکر خدا رو پرستیم و لازمه این مرحله هم رهایی از تاریخ است. چیزی که معدومه»

پاسخ:

اولاً یقین داشته باشید که امام زمان علیه السلام، قرآن ناطق است و به غیر از قرآن نمی گوید و قرآن نیز سراسر نقل تاریخی دارد. منتهی درس، حکمت و عبرت حوادث تاریخی برای عقول روشن تر می شود. لازم است به جای آن که با ذهن خود برای اسلام، قرآن، معصومین علیهم السلام و ... شیوه و روش ترسیم کنیم، دقت کنیم که قرآن چه فرموده است و تاریخ بخوانیم تا بدانیم ائمه قبلی چه کرده‌اند، امام زمان علیه السلام نیز همان شیوه را دارند. چقدر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش به مطالعه تاریخی کرده‌اند و می‌فرمایند (نقل به مضمون): خودم چنان به تاریخ گذشتگان اشراف دارم که گویی با آنها زندگی کرده‌ام.

گمان نشود که ایشان تشریف می‌آورند و می‌گویند که "رها کنید که امیرالمؤمنین که بود و چه کرد، یا فاطمه زهراء علیهاالسلام که بود و چه کرد و امام حسین علیه السلام و حقایق کربلا چه بود و چه گذشت، حالا بیایید خدا را بپرستید! بلکه حقایق همان تاریخ و اشخاص و سیره‌ها را بیان می‌کنند، تا خداشناسی و خداپرستی از راه اعوجاج به صراط مستقیم بیاید.

ثانیاً چه کسی گفته که تاریخ معدوم است. تاریخ جریان دارد و هیچ حالی منفصل از تاریخ نیست، هیچ زمانی منقطع از مقطع قبلی نیست. قانون علت و معلول ایجاب می‌کند که هیچ فاصله، انقطاع و معدومی نباشد.
